



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

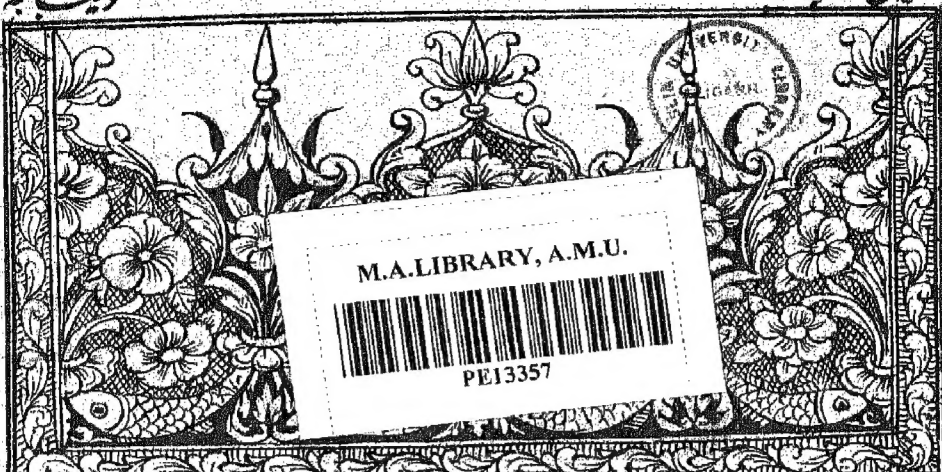
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





بسم اللہ الرحمن الرحیم

## رباعی

|  |  |
|--|--|
| ای آنکه محمد توحید یارانی پیر<br>از نور است بر دو عالم ز نور | کز شمع آن کند بکاغذ تحریر<br>خورشید ضیا پذیردیم ماه منیر |
|--|--|

سبک درختان سبز در نظر سوسن شیار به هر دو سق در قریب است معرفت کردگار که کردگار یک در برگ بار خرم  
اندر کماله نهاده و حلیه که پنج و تخم نباتات را خلاصیت جدا گانه داده اگر اثر مریز اسهال است  
تا نیز داده اوست و اگر درخشش قوت قابضه است هم و در طبیعت نهاده او تخم عماره و جل الا و در هیچ نشسته  
که اینهمه اختلاف کیفیات نباتات و تنوع و تضاد خاصیات برای یک نیست و اگر تخم عدم بعد از ظهور شود آمده  
از هر چسبیت بنا بر اثر خلوقات یعنی حضرت انسان است که غرض لطیفش از بدایع و دالجات ایزد سبحان است  
علی الخصوص ذات بابرکات حضرت ختمی پناه جناب رسول اللہ طیب امراض عصیان حکیم علی السلام  
نسخه روئین حکیم مطلق مالک دارالشفای شافی برحق ستم کازل تا ابد بهر چه هست به یارانش نام او  
نقش است به صلی اللہ علیه آله و اصحابه و سلم را بعد گرفتار علل گناه بنده ناچیز جی و طبی سید محمد و صلی  
ضموی لکھنوی منتسب است بنص شناسان سخن است که هر چند کاتب بیسوط و تحقیق و تحقیق نباتات  
و خاصیات ادویه مفرد و متحد و معروف و غیبی اند و با انواع فایده رسائی موصوف احتیاجی بتالیف  
نسخه دیگر نیست مگر آنکه بهری و تجربه کاری خواص شمای جدید و ادویه و غریب بحیث ضبط در آرد و یادگار

در روزگار ناپدید گذاردن یعنی درین زبان که هر یک بحال خود گرفتار و حیران کارست غیر ممکن بهمان پنج  
در کتب مذکورست تحقیق حاصل نمیکند از آنجا که در هر حدیدند که دیگرست حکم که همان شاهدان نیز متفق  
مغایر البیاسی که بوجه مانانگی در شرح ملاحظه داشته باشد بسیاریم و نسخ مختصره در سلسله موجب که در حصر  
هم نشین و لغواز و در سفر رفیق و مسافر این بادی نور و تلاش معاش باشد از کتب قدیمه مستطیع بنایم  
تا بلاماثل مقصد حاصل شود و مشتقت استخراج معانی و با کمال التوفیق اکنون باید دانست که بعضی  
اسمای ادویه و اغذیه را بنامی که استعارت و مشهور در میان الطبای فی زمانهاست بهمان نام نوشته اند  
باشد یا غری و فارسی و آذربایجانه در میان مردم میسرند خواه هندی خواه یونانی و استعمال الطبایه بعد از آن  
ماهیست و کیفیت آنرا خواه که کتب بسوطله این فن ساخته و بر دوانی که در آن اخلاط یا نایاب باشد یا  
تبرک آن پرداخته به اینکس الاطباء موسوم و بیسی بیک باب و مقدمه و ضمیمه و گواهی غیره را  
که مؤلف خواص اوراق و اثمار و صمغ و احوال و ادیان غیره بر دوا و ضمن آن نوشته و بعضی ملاحظه  
نماید که آن پرداخته بشیرطیکه برگ و بارش در دیا رند بهم میرسد و الا ترک آن نیز نموده مثلاً اجاص و حنجر  
آن در رند و سنیاب می شود و نهاده که او یعنی شمرش نموده باقی را ترک کرده و پس علی هذا قیاده و بیان  
درجات ادویه و اینها بسیار است و تقسیم درجات اقوال مختلفه اند آنچه مشهورست بقید تحریر می آید  
که تاثیر غذا بالذات بکلیت است و تاثیر دوا بکیفیت و تاثیرش در مزاج معتدل و در مزاج متحرک است  
که آنرا با مطلق ایشان درجه ناسند چه به گاه دوائی بقدر اعتدال در بدن معتدل و در دوشو و پس  
اگر بدن تغیر محسوس نشاثر او نیابد و از کمال استعمال و زیادتی مقدار اثر محسوس نشود معتدل است  
و اگر تغیر محسوس دهد و از کمال و زیادتی مقدار اثرش ظاهر شود نخستین درجه است و چون تغیر ظاهر و در بدن  
در دهم است و اگر نهایت تغیر و دیگر مرتبه فساد طبیعت نرسد درجه سوم است و هر گاه طبیعت را فاسد سازد  
و بهر شکر پاک رساند چهارم درجه است و پنجم دیگر آنکه هر چه پلا از اطوار و فطرط و آرو بدن بشود و بعد از آن  
از کیفیت بدنی تاثیر در دوا می باشد شاعلم حده کرده مفقود الاثر شود معتدل مجاریست چه معتدل حقیقی که  
بر این ثابت کرده اند تلخیص است و اگر اثرش مفقود نشده در روح عروق تاثیر کند و تجا و از آن نماید  
درجه اول نامند و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه ثانی گویند و اگر در روح و اخلاط و طبیعت تاثیر کند  
در روح و فواید سواتی است تاثیر نماید درجه ثالث خوانند و اگر تاثیر آن بر روح و اخلاط و طبیعت

تا نیمه و تباه اعضا شامل بود و بعد از این نماند که از هر چه که تا پیش از این چهارم باشد هم قائل است و هر یک از درجات مستطوره اعرضی میباشد که اول او وسط و آخر آن گفته میشود

باب الاغصاح الالف

الافطیال اغصت بر بستی بهندی که کجکی و مسی گویند و از آن تخم است بسیار بزره و تیره و در آخر سوم گرم و خشک و زرد یعنی در آخر و در دوم محمل ریح و جالی آفات تغذیه و فضلات و مفتوح سده و دفعی کرده و زمانه و چون باز جاج بسوزند و با محمل بیاشامند مفتحت حصاة و یکدم او را با محمل جبت دفع ریح و اول او سحر و آلت اند و قضا و آن بجهت قروح و قزل آثار جلد و نفوخ او در بینی و کذا اشراب آن سقط جنین و مضر و جلد و مصلحت سکنجبین و مضر کرده و مصلحت کثیر و در لیش و اطلیه بر ص و بهی کنش و قدر شیش از یکدم هم تاسه در هم است با محمل یا اثر لب چون و فصل گرمی بود یکدم او را با با قروح حاد و زرد و زایل او را و انگلی با محمل سرشته بعد از ثقلیه مبسولات بیاشامند و در آفتاب گرم شسته موضع بر ص را کشوف دارند اما آفتاب بر و افتد و آب نموشند تا عرق کنند و در روز اول نهایت تا روز سوم موضع بر ص آبله کرده بود از دفع زرد آب با لکویه برطوت میشود و محجب است و گفته اند که اگر بر روز ششم با محمل تا با نثر و در روز شوشند یا از کرب او بکست و مستطوره در دشت مذکور استعمال نمایند یقیناً بر ص میشود و آیا رجب است و آن مریب سوخته است بهندی بنگ گویند در دوم سرد و خشک و محمول آن جبت و قروح چشم و شوش آن ریح است خصیصه اعضا و اواسیر و زخمهای کشته و زوت الدم و سیلان رطوبات و بار و غش گسرخ جبت قروح مقعد و با سر که جبت تحلیل در مها و استه نافع و بدش مریخ و خورش کشنده است و آب نوس او در کشته نسیم جیشی است که سیاه و صلب و افس می باشد در اقل سوم گرم و در آخر دوم خشک طوطی در اول و مفتحت حصاة و محمل ریح و دفع معده و مفتوح سده سپر و احتمال محکوک او را با جبت بیاض قروح و قروح و ثور و معدوم و موی زیاده و حریب و حکم در بدیا لبس و حفظ صحت چشم و در بیانیدن خرگان و نشاره او جبت جوشن زخمهای تازه نافع و محمول نشاره او لطیف تر و در افعال مذکوره مریخ تر و طلاس مسخوف و طویخ او در شراب محمل خازیر و گویند با لکویه جبت المطای خان جاری میکند و با سفیده تخم مرغ جبت سوختگی آنش و با افزاده جبت تخفیف و گوشت آدر و ن قروح خبیثه و نسج جوششهای بر آب و آبله کردن اعضا محجب است و قدر شیش تاسه در هم و مضر و معده و مصلحت غسل و بدش چرب کن است

در آخر و در دوم محمل ریح و جالی آفات تغذیه و فضلات و مفتوح سده و دفعی کرده

تا نیمه و تباه اعضا شامل بود و بعد از این نماند که از هر چه که تا پیش از این چهارم باشد هم قائل است

و در آخر و در دوم محمل ریح و جالی آفات تغذیه و فضلات و مفتوح سده و دفعی کرده

الکامیه فارسی است و بعضی مری و بهندی کا بجای نامند مایه اورا فوج خوانند و مذکور شود و بهتر آن  
 آنست که آرد و فوج برسی را در تریاچ کرده ان ساخته در تنور بنزد و او را با هم وزن آن  
 فوج و مثل آن نمک و رابع او را زیاده و بحسب مبر و دین قدری تخم کرفس و دایمی و قنقل و مانند آن  
 آب خمر کرده بپست و ذرا آفتاب گذارند گرم و خشک و سهل و باضم و ششی رافع تخمه و ضرر چرب و  
 غذای غلیظ و مسخر و مجفف و رطوبات معده و امعاء جهت دفع گرم معده و اضطراب الریه  
 فضلات و شرب او چند روز یا قدری لاک جهت لاغری بدن و مخرج ربات و تخم جهت دفع  
 اسهال و قولنج و درد و رک و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لسان و تورم  
 و جذب بلغم و ماغی و دفع نقصان ذالقه موثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و جارش بدن و مصلح  
 و چرب و شیرینی است و قطره آن در چشم مانع بروز آبله و بعد بر فزونی آن و آنکه مایه الکامیه را در  
 حل نموده در آفتاب بگذارد قوت مسهل آن ضعیف و قوت تقطیع غالب و مضر اعصاب است و در حقیقت اکثر  
 حایزه آخر خشت و اینست است در دوز گرم و در چهارم خشک و جالی و قطع و آب کرفس آشامیدن  
 مفتت حصاة و ضما و آن آب غوره جهت دفع شری و منع غلظت آن و بانگ و سرکه جهت خراش و آب گین  
 کا جهت اورام و بشور بلغمی و استسقای لحمی و زرقی و سور القنیه و ذره و آن جهت قطع خون جراحت  
 تازه و جلوس بر روی آجر که جهت زحیر طوبی و بارده و زخمی مجرب خصصا و قهیکه و عن گل آن  
 ریخته باشند و چون آجر آب ندیده را بسیار ریخته در آب یا در شراب اندازند که آنرا بچوشش آرد و در بخار  
 دارند و قوی و در تحلیل مواد بارده و ماغی و زلالات فرسته و در سرکه بییدیل و مجرب است و قدر بیشتر  
 تا یکدوم و در عن که آجر البدر یک شغال ریخته کرده در آتش سرخ نموده بر عن زیئون انداخته بعد  
 کوبیده با قرح مکتوس تقطیر کرده باشند بنایت گرم و سر ریع النفوذ و ملطفت و محلل و آشامیدن او را  
 جهت تفطیت سنگ شانه مجرب دانسته اند و در لول و در سایر علل مثانه نافع و کشنده گرم معده و امعاء  
 و جهت مخص بار و مریاح و نفخ باطنی و ظاهری و موم بارده و گزیدن و غرق و فاج و لوقه و خوشه و قوی  
 و در مصل تحلیل خون و بخور و با شربت زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه غلیظه و کتال او جهت  
 تحلیل آنرا زایل شده بییدیل حرمان جهت دفع و خونی و بواسیر و کول و شکر و زخم که با قرح و قنقل و آن جهت درون  
 حیض و خارج غیر و زنده و غیره و لعل الا و سطو آن جهت مویسیان و لوک آن جهت گشتن گرم ندان تسکین الم آن

در کتب  
 کتب  
 کتب

در کتب  
 کتب  
 کتب



و ملائیش جهت زخم تشک بمعیدل و قطره آن جهت ثقل سامه و تشوق آن جهت امراض باره  
 بینی و دماغ و آن با اشق جهت درم سپر زنجاریت مفید و قدرتش از تشکال و تشکال و تشکال  
 و مصلحتش که در مضر کرده و مصلح آن کثیر از یون بفا سی کل آفتاب پرست و بندی آفتاب است  
 و سوج مکی گویند بتری آن قوی تر از لبتانیست در دهم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوت تریا  
 و در حین و فضلات و مسقط جنین مبی مفتوح قوی و مفتت حصاة و جهت جراجت ریه و تقویت  
 معده و جگر و جمع نواد و لویاسیر و گزیدین هوا و گر نرینیدن آنها و تفتیه دماغ و احتشام و رفع قوی و  
 سده دماغی و نقصان شحم و مستقاریر فان ام الصبیان و امراض باره و چهار دریم از آب برگ  
 باب گرم معقی قوی و یکدریم آن مقوی دل بار و المزاج و مورت غضب و در مخرج و المزاج و در دهم  
 از برگ کوبیده و جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضاوان جهت در دماغ و فصل و غرض  
 و خنایر و بر کمر جهت لغو و حمل پنج آن مسقط جنین و معین آلتینی عاقر و آب پنج جهت در  
 دندان بار و نافع و مضر سپر زنجاریت و مصلحتش فایده غسل و مضر و مریخ و مصلحتش سکجه و جهت تریا  
 کل و پنج و برگ او تا چاه و تشکال و از جرم آن تا تشکال و بدیش مثل نصف آن سلیخه و راجع آن  
 و از خواص است که گلس بر گل او نمی نشیند و از دوشش موش چلباسه بگریزد و چون قدر سه  
 از آن حامله در دست چپ گرفته دست راست را بر کمر گذارد و طفل هر عظیم می رسد و اگر  
 مدت تا بدستور نگه دارد و باعث اسقاط طفل میشود اذان الفار سندی موساکنی گویند و غیره و مکرر است  
 و اقسام مریخ باشد لبتانیست در سوم سرد و تر و با قوت قابضه مع اندک قوت محلوله و ضاوش بار و جهت  
 درم حاجش و سائر اعضا و جمده و حمه و قطره آب آن جهت در دوش و درم حاران و سوطش جهت  
 مصلح حاران است و مسکن التهاب و غشیان و مسقط گرم معده و مری آن که گریشن با بیکر و دراز  
 مراد نوع لبتانیست و گلش لاچوردی و بعضی از در دوش و رت و برودت احتدل و در دهم خشک  
 و جهت صرع و لقوه و او جلع باره و مصلح نافع و مقوی معده و محلل و مفتوح و در بول و ضاوان  
 آن جهت گزیدن افی و سقوط آن جهت لقوه و طلا و جیش جهت نواد حیرتیم بسیار مفید و غرضه  
 با ما و اصل جهت تفتیه رطوبات دماغ نافع و مضر شانه و مصلحتش زنجارش و قدرتش تشکال  
 و گویند مصلح آن خنم خرفه است و قسم دیگر که مناسبت آن بر کزاد و شبهه لبتانیست در دهم گرم و خشک

زنجاریت  
 مریخ

اذان الفار  
 سندی

مریخ

و جهت سوم و اولی بار و در رفع آثار و جذب پیکان و خارا ز بدن نافع و عصاره ابر و کبر و  
 و حراق باعث تحریک باه کثیر حتی باه پیران و الیسان بحال و آمدن و مطبوخ خشک کن در این اثر  
 اضعفت است و قسم دیگر که شاخش شیر و آب است در آخر سوم گرم و خشک و با قوت همیزه زنی و شستن  
 و تفتی قوی و سهل و الصاق بگش بر خضار باعث سرخی بشیر و شیر و قرح جلد و موات الی الی  
 گوید که مطبوخ سده و نیم شغال آن با انواع شراب و دفع جمیع گرم معده و کوبه با سنگون نشود و خوردن با می شوی  
 به کام شرب مطبوخ شط است و ولعت تذکره این خاصیت را در رفع استانی ذکر کرده اند و غلیظ است  
 پنج و خست از شک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت بارنده و قابض و مانع از تحلل خلط و طبع او  
 حکم بار و دفع و با قوت ملود و جرم آن با شراب جهت در دیگر اگر زی تب باشد و آب سرد و با وجود غایت  
 مفید و کد را شراب و سرکه که در آن جو شیده یا شند بهین خاصیت دارد و طبع او در فرم گرم و کد و سفندان جو  
 و ختنه بلغمش منقح و چرک و قرح اسهال و ضممه آن جهت قلع غیظه و در دندان و قوت لثه و کتایش  
 مقوی با صره و در جمیع افعال مثل مایه آن و فلو خسیانیده آن در گلاب جهت تصفیه و طوبت و حفظ و جیم  
 و دفع لقایای رمدن بن با غایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند خضف و قدر شربت انحر و کم  
 و شغال و از طبختر تاسی در هم و مضرب صاحب سعال و غش سل است از او در خست و نسی آن کباب  
 نوت تاند و الحام و الشکاشش و سوم گرم و در آخر اول خشک و منقح سرد و داغی و برگ آن کشته و قلع و  
 در از کردن موثر و شورش از سوم و عصاره بگش با غسل جهت با قوت پنج نافع و منقح سدد و در خست  
 سوم بار و و عرق النساء و اعتبار با بل جوی و تحلیل خون و نچ در شانه مفید شترش تاسد در هم و عصاره شافا  
 آن با غسل و پنج مقادیر و هم و هم و هم حیوانات و بشیر در از کردن موثر و پنج و چون پوست  
 با شانه و بلبله سیاه جو شاند و پنج او را بنفخند جهت پنهانی از موده و یکد هم از تخم او کشته و عصاره  
 معقت حصاة و مانع غشیان و ضا و برگ و شلخ آن محلل خازیر و طول او سکین و صلب بار و و قرح  
 عصاره او و بار و پائیز است و در و فصل دیگر منقح و غر و ورق او منقح و قرح و منقح و سر و چون عصاره  
 و غر او با قدری ام و سنگ سائیده بار و غن کل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر مالند و هر روز یکبار  
 تجدید کنند و هر سه روز یکبار و در کجایم و در کجایم و در کجایم و در کجایم و در کجایم و در کجایم  
 و قرح آنرا از ایل کند آس ایفای میورد و نامند درخت آن در نیدر کلکه و در آن نظر در آمده و از اول

از غلیظ  
 بهین  
 شک

از درخت  
 بهین



سرور و دردم خشک و قالیض بالذک حرارت و محیض قوی و خوش باقوت و باقیست اگر برگ برنج و تخم کل و چرم  
 اور نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و ریوشت تفاوتی است اما مجموع آن تا مل خون عرق و نفث الدم و نفوی  
 دل و معدده و احشای و باصره و دلیول و قالیض و محلی منقح و جالبس اسهال و جبت نزلات و نقیصت حصاة و قطع  
 خون جیش و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سہم و خصوصاً جبت رتیل و تحریک که با شرب آب نبوشند و طمائی  
 جبت ورم حار و قروح نافع و رب او که آب تخم آنرا بخوشانند تا علامت شود و جبت تسکین شود و فسخ و دفع  
 بخارات بدیغ و سرفه و فحشاء اسهال مزمن و آشامیدن تخم و صمغ آن جبت نفث الدم و قشر مشام  
 و حرقت البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبتی و قی و دشنگی و سرفه حار و وزب مفید و ضمای و خفیه  
 آن جبت سیاه کردن مو و با شرب آب جبت قروح پاک و کعب با آرزو جبت ورم حار چشم و ضمای و جبت غم  
 و حمه و شری و ورم خصیه و ضرر و سقطه و بواسیر و اخس و بار و غن و یون جبت سوزگی آتش با گل ارنی  
 و سرکه جبت حکم و جلای ناخن و آثار و رعاف و در و سر و با غصص و مدس و گشع و اقا قیا جبت نفوی و اعضا  
 با نین مجرب و بخار و جبت دفع و با و دفع هوام و سقوط دانه بواسیر و ضمای و جبت زیان جبت اسهال و راک  
 و چون سطح ظل از آب برگ او که بار و غن کهنه نبوشند و سہل قوی با غم و جالبس و طلیخ آن جبت قروح و مقدمات  
 و سیلان رحم و سستی اعضا و سست شدن موی آب آن جبت منع رختن و بسیار موثر و چون با آله یکپخته و خیسایه  
 بر و غن کهنه بالسوی و کوشا نند تا ر و غن بماند جبت رویانیدن مو مجرب است و قطوب او جبت جگر  
 گوش و خاکستر آن جبت رفع ناخن و سلاق و دمه قوی تر از توتیا و جبت کلفت نافع و در و برگ آن جبت  
 رفع جراحات و سحج جلد و بار و ی زربیل و دانه س مفید و در ساق درخت مور و کرمی بهم میرسد شبیه کف دست  
 و آنرا بپاک آس نهند و وی و جمیع افعال قوی تر از برگ و غم دست بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانند  
 با شرب آب نارسیده و محنت قمرها سازند و در سایه خشک کنند و بوسیدن مو و دانه صعود بخارات بدیغ است  
 و مسواک کردن بچوب آن هیچ جذام شربت نشاند و دریم و از صمغ آن تا سده اوقیه و بدش احتباس  
 اوقا قیا و در او را حمض و کوبیدن بدش مطلقاً برگ ثوت است و در صمغ صاحب کام و مصلح و محر و مر و  
 بخوابی و ملخص نفیسه و ر و غن مو و که آب برگ تازان با مطبوخ او را با شل آن ر و غن و یون بخوشانند  
 تا ر و غن بماند سر و خشک و قالیض و نفوی اعضا و مانع قبول مواد و جبت التیام و التام و زخمها و قروح  
 سر و پیور و شقاق و سحج و استخای مفصل و سوزگی آتش و نفوی و تسوید مو و منع عرق و بخار و دریم





نور خجسته

وطلاعی و آب سرکه جهت دایره القلیب محرب و با آنجی جهت جبر و انحطاط و با غسل جهت جراحت بنی دندان و افسوس  
هر آنگاه آن و لوق یکو قیبه او با نصف اوقیه روغن تازه کاوی و شل هر دو غسل که تا یک هفته مداومت  
نمایند جهت ریو جبر سوانته اند و در هر یک و مصلحش غولچان و در مضره و مصلحش کاهو و غسل و بدش بوزن از کاهو  
و شل آن سلیخه و در لطیف و بولش و اچنی قدر بیشتر تا سه درجم اصل لغیاری کز دهنده بیجا گویند و اول سرد  
و در دوم خشک و با قیوت و اندک ملوحت و ولایت و جالی و فنج و طلیخ و پنچ و شاخ و برگ اوجبت جلدیم سیده و در  
سپهر ریح سفیدی مود و در سرکه و شراب مقوی و بگو و طلیخ و درم آن طلیخ و آب و جوفس پوست انار تا نیم مقام  
حب زیتونی است و در آن لاله قرح خبیث و آنشک و آکله و کله و مضمضه آن جهت درد دندان و فمادش جهت  
تحلیل ورم و جگر و خجرات و تا بهفت دفعه جهت سقوط دانه های آبله و بواسیر و جوششهای ریزه که آب و روزاوش کنند  
و تا کشر و آب طلیخ اوجبت خروج قند و تقویت موانع و در قطع خون بهر اعضا تا کشر آن تجرب و قدر شربت  
تا چهل و پنچ شغال و از عصاره او تا سی شغال و ضعف معده و دلش جو را سر و مصلحش صمغ عربیست و در شرب و در  
سر و در سوم خشک و بعضی گرم و در دم سینه دایره اصل ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون و این مواد و قوی  
معده و جگر و سپهر و اعضا تا ششیدن آن جهت افش الدم و ریو و منع انصباب نزلات و اسهال مغز و قوی طبعی  
و بداده او با گل خورنی و بدست و در دم و نیم او با یک گرم فیم کلان که در دهه و فیم و فیمین مقدر نباشد  
قطع اسهال محرب و در سیلان خون بسیار سفید و طلیخ کز قیبه او و سیانده اش و آب گرم که با شکر نشینند  
جهت برقان و کز بین رتیل و در حب طلب و طوبات ورم و در زاج اطفال جهت دفع رطوبات و تحسین نافع چون  
نفع آنرا سه روز یا بهفت روز موافق مزاج نباشند و لهذا آن قهرهای مبروری که با طبعی همین قهر است  
بهفت روز یا ده روز یا بیست روز از آن چند روز دیگر و در یک یا یک یا می حقوق و چند روز دیگر یا با نان بخورند و در  
بدن و جوی رنگ خسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده آن عدیل ندارد و چون با عسل و آب  
جو شاییده آب آنرا با شکر لقوام آرند جهت تقویت اعضای غذا و انصباب و سده سپهر و جیل و جهت دفع  
نافع و چون در گلاب خفته شاییده و در شیم بپا نند جهت دفع مواد و تقویت اجتهاد و حدت بصیرت و در  
آن جهت قطع خون جراحت و بزوق گوشت نماید و غسل آن جهت حرب طلب و نیکو کردن رنگ خسار  
و دفع قمل و حمل و جهت دفع رطوبت و رحم و فرج و مضمضه طلیخ آن بیدار نماید آن جهت تقویت طبع  
و تا کل دندان و خواص و طبع او و سرکه و آب جهت دم سپهر نافع و مضر و مصلح و قوی و قدر شربت و در شرب



و در دم چهارم و در پیش برش غصص به انداز جریس بفارسی گل کاشته و کاجره و بهندی کشیده  
 بستانی آن در دم گرم و در اول خشک و بری و سوم گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند و با قوت تا بقیه  
 باه و منوم محال و قوی جگر و گدازنده خون بنجر مطلقا و ضماد او با عسل جهت توبه و با است بر شانه جهت  
 احتباس بول مجرب و طمائی آن با عسل جهت بهوق و بر سر و طمائع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن  
 و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مغز سبز و مصدع و بنجر و مفید معده و صلیحش عسل و قدر شترش  
 یک شقال و چون با گوشه بنجر شانه باعث زود مهر شدن و لذت طعمه میشود و از ارقی بفارسی  
 نچو به و بهندی کچلا نامند صاحب تحفه المومنین آنرا پنج نوشته و حال آنکه وی غرر خست است در آخر سوم  
 گرم و خشک و در حیوانات دم دار و با حیاضیت مبتدل مزاج بسیار سودمند بمزاج بلبیسی بدون احتراق  
 غلط جهت خالج و در دگر و امراض بارده و حسابانی مجرب و ضماد آن جهت کلفت و جرب و توبه و عرق انفسه  
 و امراض بارده مفید و مفوشن بن و مسکو و صلیحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شترش از یک لنگ تا دو لنگ  
 و یک شقال او کشنده از دهن بفارسی کاه که و گریه و شتی و بهندی گندیل و کنه راج و کاس سدر بر می گویند  
 در دم گرم و خشک و محل دفع و در بول و حوض و فضلات و قطع اظطال و تنفیع و مفتت حصه و مسکن و حاج  
 بارده باطنی و مقام هموم و هوام و جهت دم جگر و سده آن و در دم فم معده و رفع نفث الدم و باد با جهت استسقا  
 و ملل کرده و برید و شتر غصص با مصطکی جهت تنقیه فضلات و داعی و با ترنجبین جهت سپردن یک شقال  
 آن با فلفل السویج جهت دفع غشای مجرب و جهت از آن خوف نافع و ضماد آن جهت ورم بار دگر و شانه و در  
 و حیرت و در بایع جمیع اعضا و حلوس و طبع آن جهت ورم حم و در دم فاصل و مفید و خون آن جهت در دهن  
 و تقویت لثه و عروق و رفع رطوبات و در او مست آشامیدن طبع او جهت مفاصل بارده بغایت نافع و با سکنجبین  
 او از شر پانی بلغمی مجرب و شکوفه آن لطیف تر و در افعال ضعیف تر و مفید گریه بسبب است ادرار و مفید و در  
 و صلیحش کلاب و صندل و قدر شترش از نیم شقال تا یک شقال و برش راس و قسط و بدل فجاج آن قصبه از گریه  
 و عرق از خنایات لطیف و با قوت تریاقیت و در افعال شبیه با و است و در دهن آن که شکوفه از دهن رادر و غرر  
 و تریون بقدر یک آنرا میپوشانند گدازنده یا شند و در ماه تابستان و آفتاب پر درده و شب چهار مرتبه صاف نموده  
 شکوفه تازه کرده باشند و سوم گرم و خشک و با قوت قاطعه و آشامیدن آن جهت تحلیل ورم بار دگر  
 و طمائی آن جهت در دیای بار و در دهن و در میان بدن و در انواع خارش و اعضا و رفع مانگی و لوک آن جهت

در دم گرم و خشک

ادراقی

در دم گرم و خشک

در دم گرم و خشک

در دم گرم و خشک

در دم گرم و خشک

در دم گرم و خشک

در دندان و درم لثه و پیش از آن نافع است ارمال بهندی بوده مانند آخر دوم گرم خشک نافع  
 و در بینی و قوی دل و احشای معده و جمیع قوتها و باس طبع و نافع انتظار جمادیا و کله و در غلظت نهاد  
 آن جهت بهر دوارام و اندال قروح و منع تعفن اعضا و پوشیدن آن جهت تقویت دماغ و مضغه آن جهت  
 لثه و امراض دندان و طلا و آن جهت اصلاح ناخن و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کبریه و بوی دماغ  
 رد بار دافع و بقیق آنرا با شلش آن در گندم و مثل آن شکر نیم کرده در روغن برشته نیم گرم نمیکند در ساعت  
 تسکین حج رد وادمانا رفع آن نماید و در صرع و مصلحت کبریه و قدرش تشرش و در مثل بلش سیخ  
 و در بوی دهان کبابه اراک بهندی بپلو گویند شش بر اول گرم و در آخر و در خشک جالی محل و قطع و قطع  
 و جهت رفع طوبیات از جبهه و ریح غلیظه و ضما و طبع آن در روغن زیتون جهت تحمیل بر مردم و در اسهال  
 و طبع او جهت غسل البول و تنقیه رثانه و شحم آن جهت تقویت معده و دفع اسهال البنایت نافع و ضما و کبرش محل  
 و نافع نزلات و ماشه و ثامه و سواک کردن آن بچوب آن جالی دندان و قوی لثه و اگر آن موجب پیشش لثات  
 و صمغ و شش کثیر و قدرش شربت از طبعش تا نصف رطل و در شش تا سه دریم و بلش صندل است ارا قوی  
 یکا و شمشاد و بقرسی سیاه نامت تجیست سیاه و در در گندم و عدس می باشد ملین و محلل و ضما و او با سرکه جهت  
 اوارام صلبه حاره و تسکین و آن نافع در رمی الفذ و الفخ و مورث قویج سیمی و شش سرکه و عروج بشیرینی  
 اسپغول اجزای نیر قطونا مانند در سوم سرد و در دوم تر و سیاه و آن بایه پوست و اخر از آن خورون آن  
 اولی است و سفید آن مسکرتشنگی و حرارت و با قوت محله و ملین و بود او آن قابض جهت تباه  
 حاره و غلیان خون و خشونت سینه و خلق و زبان و علل مفراوی و ذوات الجنه امراض موی و اخلاط  
 و سرفه و غصه و قرحه و معا و حیره و ضما و آن بار و غن گل و سرکه جهت در مفاصل و نفوس حار و نرم کردن اوارام  
 ظاهری و خناری و درم صلب و حیره و حمره و با آب وین جهت دل مجرب و بار و غن زنبق و در غلظت جهت در  
 و در طیب دماغ و اعضا و شق شدن موده را کردن آن و ضما و کوبیده آن که با مثل آن روغن گل  
 و پوست ششخاش نچته باشد جهت اوارام حاره و تسکین در آن مجرب و ضعف عصب و فسله و مصلحت  
 غسل و سکنجبین سلی و قدرش تشرش از دو دریم تا ده و بلش و در بر خرقه و در لقیح تخم کتان و در سرفه و خشونت  
 حلق و امثال آن بوده و درم کوبیده او کشته است و در بعضی فراج اسفیداج بقرسی سفید آب  
 نامند از قلعی و هم از سرب ترتیب میدهند و در دوم سرد و در سوم خشک و غسل آن شراب است تا لطیف و محبت

ارمال  
شکر نیم کرده

سبک و نفع

اراف و شندی  
سبک و نفع

اسفیداج  
سبک و نفع

اسفیداج  
سبک و نفع



از این شود مبرور و مسدود مغزی و قانع گوشت زیاد و مدخل قروح و جمت سنگی القش با مسکه در خون  
 کل سر جمت در سر و با شیر و خزان جمت مایه و غلظت جمت بهشت زرها و شقاق و در چشم و خزان و با شیر و خزان  
 چشم و خزان و با شیر و خزان و سفید و جمت رید و خاز و آب حنظل و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز  
 و مسکه در سر و با شیر و خزان و جمت منع رویدن و جمت منع بدوی زیر لب و جمت منع بدوی زیر لب و جمت منع بدوی زیر لب  
 جمت منع حمل و قطع سیلاب و غیره و آب آشامیدن آن مودت خنای و زیاده از یکدیگر و اگر کشنده و کشنده و کشنده و کشنده  
 اسفیداج الجصاص صیرن بهارسی سفیداب یزدی و بهندی کلی گویند از سنگ سفید و سفیداجی که در حال  
 آن میسازند جالی در مغزی و دفع آثار جزئی و صفات کنند که بشیر و قاطع نزوت الدم و جراحات تازه و جراحات  
 و طلای آن آب جمت با سر و خاز و ادرام جده مجرب است و خوردن آن کشنده و سفیداجی با سر و خاز و ادرام جده مجرب است  
 در اول گرم و در دوم خشک و محففت و با قوت میاید و چون تازه آنرا با مسکه و سر و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز  
 تازه بگذارد التیام دهد و با لجامیست قاطع نزوت الدم و غسل مطبوخ و مطبوخ آب جمت التیام زخمها و جمت  
 و خشک و محففت قروح و جمت منع نزوت الدم قوی تر و جمت رید و خاز و جمت رید و خاز و جمت رید و خاز و جمت رید و خاز  
 آن بهتر و با پنبه و کنان مفتوح افواه عروق مضموم و جراحات جاسیه و محرق و مغسول او را در و عین عین یافت  
 و چون قطعه او را بگذرد که توان فرمود برشته است بلع نماید و یک شسته بدست نگه دارند و بگویند که  
 تا جذب رطوبات کرده بهالعباد از آن باشند در خنای زو و خاز که در خلق مانده باشد به جیدل است و سنگهای که  
 در جوت آن بهرسد و نفیست حصاة مجرب و محمول قطعه از آن باعث لشف رطوبت فرج اسفیداجی و غیر  
 و بهندی با گمانند گوشت او و سر و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز  
 مغزی جماع و قطره آن با سر و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز  
 مغزی با سر و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز  
 مجرب است و وقت استنشاقش در لاله ماه شرط است و جلوس جلدش رافع نفوس و بواسیر بستی است و  
 با سر و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز و جمت و رید و خاز  
 پیه و زهره و ابر بدن باعث که نختن سباع از آن شخص و ضاویه یا پیری و چشم او بر و مورثهاست و نظر  
 و گذاشتن قطعه از جلدش در میان جامها مانع کرم زدن و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن  
 و چون یکدیگر هم گیرین آنرا در شراب حل نموده بمشربان شراب دهند و سبب دفع خارش ایشان گردد و کتاب

در دفعه اول  
 در دفعه اول  
 در دفعه اول

در دفعه اول  
 در دفعه اول

در دفعه اول  
 در دفعه اول



تاسه شقال ویش هموزن آن صج باز بحمل یا نصف آن خورانیان نصف آن صج و گویند که اگر شل  
 از پرند آبله بعد از هم با نیکو بیخ نباشند آبله بسیار کم باید اسفنا ناخ و اسفناخ بهندی پاک ناسند  
 اول سرد و تر گویند معده است و بلین طبع و با قوت جالبه را در و سرخ است و کم نفع تر از سایر بول است  
 جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تپایی حار و در شش و سل و صماده آن باشد که حوت یقوان و صماده بول  
 و خفته آن جهت در سرد و کم و نفع اخلاط عاری و خام آن جهت در دگر و لذات و خفته آن با با قوت جهت  
 نزلات حاره و حب و ضما و خفته آن جهت در و فاصل حار و در لیم و احتباس بول که از حرارت باشد  
 و ضما و خام آن جهت در و قلع و قوی و گزیدن زنبور و انفجار و مل طمعی مطبخ آن با اسفند و حب جهت  
 بشور مفید و مضر بار و مزاج و صمدی ایشان و مصلحتش بخشن آن بار و غنای بام و در چینی و الکامه در شش  
 انحصار آن تاده و در ویش خرم و قلع و قوی جهت در و غنای حاره و شیر و او  
 جهت تپ و وق و سل موجب و ضما و خفته آن جهت در و غنای حاره و بلین او را مصلحت بسیار و مضر و مضر  
 و مصلحتش کل مخنوم و قدر شتر تبش و در هم است اشتق صمغه است در دوم گرم و در آخر اول خشک  
 و محلل و بلطف و جاذب از غنی بدن و جالی و مفتوح سده و جگر و سپر و افواه و ق و مصلح بلغم غلیظ و زرد  
 و مفتت حصاة و مخرج خبیث کشنده که امعا و با قوت مجفقه و در فضلات حتی خون و با سکه که آشناسید آن جهت  
 سپر و با ماو الشیخ جهت ربو و عسر آن فی و با عسل جهت صرح و نفیه بطوبات سینه و عسر بول و دفع  
 ضرر او و مصلحه و در و تنیگاه و در کین و در و عرق النساء و تحلیل ریح و فالج و خدر و ضما و آن جهت بلین  
 مصلحات و مفاصل با سکه جهت در و جگر و سپر و ریح تحت آن و بهی و کلف و خنایر و چرب و ریح  
 انشینی او را بلغمی و بالظنون و در غنای خنایر جهت اعیای استلای و مواد بارده و اکتمال آن جهت بلغم  
 و در مد و چرب و وسیع و رطوبت چشم و مرم آن جهت بردن گوشت زیاد و در و یانیدن گوشت تازه  
 و غرغره آن با سب جهت تحلیل رطوبات و بلغم و باغی و خنایر سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده  
 و مصلحتش اهل انیسون و ثانی نفع و قدر شتر تبش از نیم تا یک شقال و بیش شش بلغمی یا با و شیرا شتر غار و شتر غار  
 بهندی بچرو ناسند معطل انسان نباشد بیخ او است در سوم گرم و خشک و بهترین او با سکه بر و در و مفتوح  
 سده و در بول و با قوت خنایر و سخن معده و شتی و باضم و یک شقال از نیم آن جهت تپ ریح که از او  
 بلغمی باشد نافع و طمعی آن با سکه جهت او را م بارده و تسکین در و با و سکه که آن در قوت شل سکه مصل

مصلحتی  
بسیار

در  
مخنوم

اشتر غار  
بسیار

در اصل بهتر از جرم آن و قدر شترت از کله اش تا چنگش آن از جرم آن تا دو دریم و مضمر کرده و منی و مصلحتش  
مخوره و ریاس لبش انجدان عرف آن بهت گرده و بگر و سپر نافع و قدرش نقش تا سه و نوبه استند بقا  
دواله و بهندی چهره لا مانند در اول گرم و خشک و باقوت قایمه و محله طبعه و منقح سده رحم و حوض و منی  
موی خصوصاً باشراب و قوی باه و قوای معده و دل و بگر و جهت دفع غلیظ خفان نفخ و حفظ  
حیوانی و از آنکه اعیان و سنگ مانند و شستن در طبع آن جهت تسکین و بهار و نفاذ مسحوق آن با آب جهت  
تقویت اعضای ضعیفه مثل بنا گوش و کچرا و درین فعل با این کیفیت دفع الم آنرا جهت بلین صلابات  
در مع او را و تقویت بگر و بهی و درین فعل با سر که جهت سپر نافع و بغایت منوم المفاصل و احتمال آن  
جهت تقویت چشم و قدر شترت تا سه و نیم و لبش قوی تا دو و نیم و آن جهت اعتدال رحم و نوزاد شدن  
بهندی چوک خوانند گیاره است و در سوم گرم و در آخر و دم خشک و عالی و موی و منقح و در قوی و نیم  
سبز آن مثل زرد آب و یکدیم و در حوض و نیم و در بول ده و نیم آن کشته و در نیم گرم آن سقط چنین  
و مرده و طلائی آن جهت بردن گوشت زیاد و زخمها و سوزن آن جهت جلای دندان نفع و مداومت با  
مفسد دندان و مصلحتش منفریح که در ورغن بنفشه و مضمرشانه و مصلحتش عسل است اصالح صقر بهندی  
نس می نامند چغیرت شبیه پیچیه المفاصل در دوم گرم و خشک و بغایت محل فضول غلیظه و نفع اعضای  
عصبانی و جریاق همه و درام و جهت حیوان و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و عمارت و جهت  
تحلیل صلابات و بجز آن جهت گزینیدن موشن و سام و بجز نافع و مسکه شبیه باخ و بلنگ است سقط  
چنین و مضرات بول و مصلحتش تخم و در بول و قدر شترت تا دو و شقال و در شش یک دندان و نیم وزن  
بزرگشان و در وزن آن سواد است اصل السوس البهاسی پنج حرک و بهندی شش و طبعی و جگر  
گویند و شش ده سال باقیست تا یکدیم است سیاه آن در نایند در اول گرم و بایل و خشکی و نفع اخلاط  
غلیظه و مرکب مسکن تشنگی و در بول و حوض و سلسله و سلسله و سلسله و سلسله و سلسله و سلسله و سلسله  
و جهت انسام و سعال و در بول و سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و طلق او در بول  
و عصبانی و پتهای کینه و بواسطه امراض سپر نافع و قی کردن با بلغم آن منقح و طبوبات و اگر چیزی از بیکانه  
بقی دفع نشود با سعال و در خارج مسکه و در هر گاه مداومت خوردن آن بقیه یکدیم باشد آن شکو  
آن را زبانه از اول محل تا اول سرطان نمایند در تمام سال علی طاری گشته موجب جلای بصر و نفع





که جوف آنرا پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت آن قوی است که طریق ساختنش در جوف است  
و دیگر کتب با سطوح و افعال قوی با آن و خود دیگر همراه گوشت او میباشند در افعال قوی بهر جهت است  
افقیهون هندی آن کاس بون و امیریل نوشته اند و ظاهر افقیهون چیز دیگر است و در صورت اتحاد فرق لا  
و نهندی بوده باشد در سوگرم و در دو خشک محل و لطافت و سهل سودا و نفی و جهت دفع و امراض ماضی  
و گرمی و در طبع و جنین و الیغویا نافع و بالخاصیت جهت امراض سیدادی و تنقیه سودا و سیدیل  
و چون یکم گفته بر روزده و درم آنرا با نیم طل مشیر تازه خیسانیده با پائتروه متقل سنگینین نبوده جهت دفع  
خفقان و توجش بالیغویا تشنج مجرب و چون ده درم تخم آنرا بلبله بسته در دولت طل شراب خیسانیده  
روز دیگر افشرد و صاف آنرا با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین نبوشند اسهال مریه  
در نهایت قوت کند بلغم و در صورت فصاحت و طبعی آن با مویج همت الیغویا نیک اندا و دست شراب  
بهر سیده باشد نافع خصوصاً که با بنفشه اصل مسوس با پنج بویه و گل گاوزبان باشد ولیکن باده انگلیس  
نماید واد و مقصر و درین صورت غشی و مصلحت بنفشه و کثیره و موافق بر این و مضری و مصلحت صمغ و کثیره و  
شرابش تا سه شقل و در مطبوحت تازه و درم و بدش لا جورد و مجاریفی با یک نیم وزن آن حاشا یا شل  
آن حاشا و دو دانگ آن ترید تخم آنرا نرم نباید که بیدافسنتین الطبا و کون و دونا را فسنین دانند  
حاصل و دم گرم و در آن خشک و مفتوح و لطافت و شستی و سهل صفرا و سایر اخلاط معدیه و نفی و عرق و سینه  
و شش و معوی بدن و جگر و معدیه سرد و بد بول و حوض و عرق و شیر و کشته و انساکرم و ترای و دم  
مشرب و به و بلد و غده و محل رواج و جهت بر تان و عرشه و سکنه و تنهای محفزه و مزه و مای غیر و طحال و با لای  
جهت در و معدیه و با افقیهون جهت تنقیه سودا نافع چون چند روز از آب بلبله آن هر روز نسبت شقل  
جهت رفع سقوط اشتها که از طوبت باشد مجرب و در دم آن جهت گزیدن عرق مجرب و عجب النفع و با شراب  
جهت سم شوکران و با سرکه جهت خطر نافع و جهت بواسیر شقاق مقعد و انوراج اخلاط حار که بر سینه  
مشرب و به و معدیه بهر سینه باشد بسیار و نیز و قطره آن مانده بر و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش که  
قدیم مجرب و فرجه آن با عسل و حوض و حول آن با مویج جهت حب القرع و نماد آن با آب جهت  
و بخار مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و طلالی مطبوخ آن در شنبلیله جهت در چشم و با عسل جهت  
رفع اثر نفیشتی تحت پلک و در سرکه جهت مفاصل حار و سائیده آن با مویج و روغن گل جهت درد و تهیگاه

نوشته  
سید





بجود و زعفران جهت محروم و با شیر و خمر آن جهت تقویت حار و سرد و قیله آن با بوم و زعفران  
 با السوم جهت خیر محروم و قطور شرب با بوم و زعفران جهت در گوش و با بوم و زعفران جهت در گوش  
 نافع و در و جانین و او و بر کبد و حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه و شرب و دست و مضر و مضر و مضر  
 و فلفل و زعفران و دارچینی و قدر شربش یک سدر تا چهار قیراط و زیاده از یکد آنک منع و در و زعفران آن گشته  
 و در شربش مثل آن بندالنج و یک وزن آن شرب لفاخ و در احتیاط با شیر و کافور و کبریا و خلط و مضر  
 پله گاو گندیده است در دوم گرم و در اول خشک مضمون معده و جگر و دماغ و ذل و مفتوح شده و دماغی و  
 زهر و عرق و سیاه و محلول با بوم و زعفران و در قوت قالدغه و مفتوح سده و احتیاط و قوی دماغ و مضمون معده و بوم و سیاه  
 سبوم و آرد و آرنده و طلائی آن با بوم و زعفران و زیتون و در حال رافع و در گندیدن و عرق و مضر و مضر و مضر  
 خنق و مصلحتش و زعفران و زیتون و قدر شربش تا دو مثقال و احتیاط با بوم و زعفران و زیتون و در حال رافع و در گندیدن و عرق و مضر و مضر و مضر  
 مستعمل است در سوم گرم و در دوم خشک و مضمون قوی و محلول و مفتوح سده و جگر و قوا و عروق و مصلحت  
 و در عرق و بول و حوض و مسقط جنین و با قوت تریاقیت و مفتوح حصه و محلول خون و بوم و زعفران و در حال رافع و در گندیدن و عرق و مضر و مضر و مضر  
 و جهت در و شانه و صلابت سپرد و استسقاء و قراقرص و با سکنجبین و با نیک مسل سواد و بوم و زعفران آن  
 جهت ربو و سرد و نفث الدم و جلوس طبع آن جهت صلابت رحم و ضاد آن جهت التواء و عصب و بوم  
 و زعفران جهت در مصلحت شرب نیم مثقال آن با سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع و زعفران و در حال رافع و در گندیدن و عرق و مضر و مضر و مضر  
 و مفتوح رحم و کثرت آن مضر و مصلحت سکنجبین کرب معده و مصلحت انیسون و بنفشه و قدر شربش تا دو  
 مثقال و در شرب با بوم و زعفران و در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول  
 و با شرب جهت تنگ زحار و تحلیل در مصلحت احتیاط خشک آن جهت تقویت طبقات چشم  
 و ظمیت لیس و جلای آثار و قروح و دفع نزول آب نافع است و زعفران آن جوان که کل آن را در پهاش  
 آن روغن زیتون یا کچکر که در آفتاب گندیده باشد جهت دفع جراثیم و اعضا و عصبانی و  
 عصب و در ماساقل بدن و قعود و صلابت رحم و در گوش و مفتوح مسلات و او را در و در عرق و مضر و مضر و مضر  
 و آستامیدن و بوم و زعفران جهت دفع قوای مفید و قافیا عصاره خرزنجی از فیلمان است  
 از قوط و فضل تا مقدر دوم سرد و در سوم خشک مغسول آن در دوم خشک و قافض و قاطع و زعفران  
 و نفث الدم و مفتوح و در دوم و غیر مغسول آن بالذرع و جالبش لات و زعفران اکلا و ضا و او را در قوی و

در عرق و مضر و مضر و مضر

در عرق و مضر و مضر و مضر

در عرق و مضر و مضر و مضر







و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و دفع تشنگی و بعد از طعام مسهل اجزای قبل از ان قایلض مول قاطط  
 صلاح کوسه و منصف شایخ و مصلحتش عمل و جوارشات و کند است و نارسیده و زنجیت آن غلیظ و منور  
 قوی و در مشقال تخم آن کشته گرم معده و رسیده و قایلض طبع و قوی معده جاره انسان چکر  
 گوش آدمی مولد ریاح و کشته و ضماش جهت شقیقه نافع و تخوالش مولد اراض مملکه و مداومت آن  
 مورت کوری در زهره استخوان بوسیده او در منع زیادتی اگر محب و آشامیدن استخوان اوسه روزی در  
 یکمشتال با مثل آن شکرت صرع و عرق النساء و فاسل البغایت از مضمض است و آب بن ناشتا  
 قائل گرم گوش و دهانی که در گوش فته باشد و زیاق گردیدن محقر و تریا که کشته مار و هوام است  
 و جهت قویا و تار فرج و طرند بیاض چشم و با سیرین مصلحت قطع نایل و قویا به تنهای جهت قطع  
 نزف الدم و اندال جراحت و با عمل جهت کلف و جلای آثار و قرح نافع و ضما و گندم مضغ انسان  
 خصوصاً که ناشتا باشد جهت نفی تحلیل و ارام و لبستن دندان بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت  
 دشواری ناسیدن و رفع خوت مؤثر و زهره او مسمن بن طلای خون حجامت و فصد مسکن نفخ و مصل  
 و عرق النساء و آشامیدن آن مورت بللوت و خون حیض ستم قائل است و مورت حزام و طلای آن  
 مسکن درد پای معین حمل آن مانع حمل بخور لته حیض افش و زهر و بول انسان خصوصاً طفل  
 سوز که در جهت تبرج و طه و قویا و زهره و خید و نفی آب بخور و مصل حقیق بن و طو و جهت بیاض و نمک  
 منقذ از بول جهت نفی چشم و مریب و فضله طفل که غذای لطیف داده باشد خشک کند نفی آن در  
 حلق جهت خنق و در مملو و بدست و نماد آن با عمل محلل قویست و طلای آن جهت حمه و جراثیم  
 و التهام آن و رفع عفونت اعضا و آشامیدن یک مشتال آن جهت یقانی و قطع اسهال و رفع  
 سمیت جراثیم حر و زهر دار و قویا و حکم بیدیل و با عمل و خراب جهت رفع گردیدن بر و ام و اندام  
 تناله و تنهای دایره و یکمشتال او را با یکمشتال نوشادر معده جهت رفع سموم و معده شل و ارشکته و مریب  
 معده محب و استند و سنون محرق آن جهت قطع تعفن خون بن دندان و آکله و نقصان لته  
 در و باندیدن گوشه بن دندان محب است و چون ده عدد ناخن دست را بنویسند و با عمل  
 بیاضانند محبت آنکس که عشق رسد و ناخن پانزدهمین اگر گفته اند و مریب سوخته انسان شرابا جهت تبرج  
 سفیدی مود و مسقا و رفع سموم قتاله و زینیدن سنگ گرده و شانه و رفع بلور و اکتحال آن جهت تبرج

در گوش

در دندان

در چشم

مفید و تطور آن بارغن گلسترخ جهت در دندان و در گوش و در راجعت اکله و نرف الدم و  
 جزا حات و منع زیادی زخمها و قروح خبیثه و سایر مجرب است و چون بول انسان از ظرف مسی با عمل  
 بسیار بخوشاند جهت بیاخت چشم و طرفه نافع و آشامیدن آبیکه خصیئه انسانرا شسته باشد جهت  
 صاحب تب و درم جگر و وجع فو اففع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع  
 اجزا و انقاس او قائل گردد و هیچ حیوانی قابل انقسام تغذیه نیست و منی انسان جالی هبوق ویر  
 و کلفت و خوردن مشیمه محدث چندان است اینم نفع و تعریب آنچ و بهندی آنب گویند میوه است  
 ملوک الاثمار و مستغنی از تعریف و توصیف در دم گرم و در سوم خشک و گویند غیر رسیده آن در اول  
 سرد است فاسل اخلاط از ریه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت تنگ کردن ریه و دمان و منع خفایان و  
 یار و در رفع بواسیر و تقویت مری و در شتی او جهت قطع طحال و بر انگیزتن اشتها و زیر آیدن سنگ و  
 و مثانه و دانه آن جهت سفید کردن دندان و خاکستر چرب آن جهت نرف الدم و طلای شایع و  
 آن جهت دراز کردن و سیاه داشتن و نافع و گویند مضعف جگر و مصلحتش موثر و در حکمای هند مصلح  
 آن شیر و خجرات و خسته آن و دیگر افشرد است آنجبار استعمال ازان پنج اوست که لحار و خجبار مانند  
 در سوم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصاً از سینه و بواسیر حاصل سهال و مفرغ ذرات و مسکن  
 قوی و مقوی امعاء و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم  
 نازله و مفرغ و در رفع سموم و الفتح افواه و روق مقعد و سل نازله و کینه حتی ببول را نافع و مضاد و آشامیدن  
 آن جهت سحج و سهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فرخ و تنگ آن و در زرش جهت  
 رو بآیدن گوشت و قطع نرف الدم زخمها بجا یست نافع و قدره شربش بکثرت و از عصاره آن  
 بکیریم و مضر و درین مصلحتش زنجبیل و بربش مثل آن زرشک و ریح آن کل اینی آنجباران تخم  
 و زیت حلیت است بهارسی انگدان گویند سفیدش بهتر از سیاه در دم گرم و خشک و سیاه او در  
 و در بول حیض و شیر و سخن کرده و روده و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و متقطع بلغم و ملل  
 ریح و جهت مسهل بلغمی و بر انگیزتن اشتها و تقویت باضمه و دفع هرا غذیه غلیظه و او در سینه و اخلاط  
 غلیظه و سده سپرز و شکجین او با پیچج جهت تب ریح و بهت های بلغمی و مرکبه بجا یست موثر و جهت  
 در سینه و سرفه و روق النساء و مفاصل و استسقا و در قان و دفع فواق حتی بپوشیدن آن جربش را

سوی

خجبار

خجبار



در اخراج چنین قوی الاثر و ضماخشن با هم درون جهت خازیر و جراحات و حرق النساء و اشمال آن با برودت  
جهت کینه تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و زرد آن و برگ او جهت  
اکله نافع و مضر نشانه و مصلحت تخم خربزه و مضر معاو مصلحت صغری و قدر شتریش که در انتقال و بدتر  
محو است که هیچ آنست بولدن او و دودانگ طلیت و گویین بولدن زرش مضر و برین مصلحت شربت انار  
و ترشی آن که از اساق و پنج آن با سرکه ترتیب بهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و  
برودت و رطوبت معده و پلج و سقوط اشتها و اختلاط معقم اغذیه نافع و حرق اخلاط و مورت تشنگی آتشی  
و مصلحت کاه و سرکه و بدتر ترشی انتر غلج آن در انحال قوتیر از سایر اجزا و طلای او محلول و ارام نافع  
زیاده شدن خنازیر و پلج خنما و قدر شتریش نیم انتقال و مضر شش و مصلحت عسل و صاحب طلای کوی  
که چون زن بعد از حیض با نفاصله هر روز یک ریسم از انجدان تا یک هفته بنوشد هرگز آبست نشود و انیسون  
بغاسی با دیان می گویند تخم نبات است در آخوردوم گرم و خشک و مدر بول و حیض شیر و عرق و محلول با عسل  
و سایر اعضا و سببی قابض طبع خصوصاً بوداده و قوی کرده و مفتوح سده و بگر و سپر و جالی مجاری نفوس  
صداع بار و تحقیق و درد سینه و سرفه و صیق النفس و ایما و استسقا و صفا و تب بلغمی و سوا القینه و قطع سیلا  
رحم و انال فضول نافع و با قوت زنیانیت و بخرش حبث در دس و نزلات بارده و اخراج چنین میثمه و سفون آن  
جهت جلای دندان خصوصاً محرق و دفع بدبوی دهان و اکحال آن جهت سبیل کینه مجرب و قطور و روغن  
که انیسون در آن جوشانیده باشد جهت کری و نقل سالمه و ضامیدن آن جهت خفقان و طلای مطبوخ  
در ستر که جهت تحلیل و ارام و کشتن قمل و طبع او با سرکه جهت دفع زردی از خصل زن زائیده نافع و مضر معاو و  
رازیانه و مصلح محرو و مصلح سکنجبین و قدر شتریش از دو تا پنج ریسم و بدتر تخم شبت و ریح آن رازیانه و در  
تقویت یاه مثل آن انجروه انجروه لغزنی و لرغنی و بهندی او نلکن گویند و انچه به تحقیق بر پیسته او نلکن غیرا  
مراد از انجروه مطلقاً تخم اوست در اول سوم گرم و خشک و بلطف اخلاط از حیر و حاذب و مفرح اعضا  
و مدر بول و حیض و شیر و عرق و سببی منقی سینه و شش و معده و مفتوح فم رحم و سده و بگر و سپر و محلول و گذشتن  
ترک کوبیده آن در پنبی قاطع رعاف و حول نیم انتقال آن و موصات یا المناسفه ابتیات مدر حیض و ضما  
برگ نازه او جهت برآمدگی رحم و تحلیل و بیا و کشودن و مل و قطع تالیل خصوصاً با عسل جهت التیای  
عصب و بانگ جهت جراحت سگ و دیوانه گزیده و با قیر و طی جهت درم سپر و بجهت آن با روغن تیون

خوبه  
سببی



[illegible]

جست منع خنثی و طبع آن جهت قوتی استخوان کفایت یافتنافع و سایر اجزای بدن را که در جوشن و جوشن است  
و قوتش قوتی است و چون بخیرانه و در سر که عیسانند و در جوشن عدو را بقدر ازان که میزنند و بخیرا کو میزنند و در  
جست تحلیل سپردن بخیران افراست و این مساوی آن میگردگان میده و در ششقال آنرا بخیرانه با حیات  
اطلاق نماید و بخیرانست و مضر جانیست و مصلحتش گردگان مضر و انیسون و مصلحتش بخیران و شربت ترنج  
و ریاضی بدیش در او و شش مضر و مضر و قدر شربت انشک تاسی شقال و از تازه نایک مثل انگور  
بامری عصب و مبدی و لکه نامند بهترین او شیرین و نازک پوست بزرگانه و کم تخم است و از آزال  
گرم و تر و در غذایست بهترین سیوه با و بغایت مسمن بدن معدل از جبهه غلیظه و صاف کننده خون  
و مولد خون صالح و جهت افزودن پیگرده و دفع مواد و اخراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر  
سعد طبع و ریاضی و مصلحتش نریه و رازانه و مضر معدله جگر و سپرز و قوتش ریاضی و مصلح آن تخم کرفس و طبع و در  
تشنگی و مصلح آن بکنجین غذا بای ترش و آب سرد بعد از انگو بغایت مفید آن و موش استسقا  
عفن است و باید که بعد از چیدن او بد و در تناول نماید و باین طعام خورده شود و آنرا در  
سر و خشک و مولد ریاض و مضر معدله و اما و سوخته آن جهت حرارات و جلای با صوره و طبع و چشم  
نافع و پوست آن مولد ریاض و بسیار لطیف و مصلح است و انگور نارنج عفن صلیب لیسری کشفیت  
در روغن انگور که مکرر آب و نقل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یاد آفتاب  
پرورده بغایت محلل اعیان و مصلح و طبع آن در سوز و درخت آن در ناک مرقوم و مکرر  
آنرا بجزئی ریان و مبدی دارم گویند اقسام میباشد بهترین آن شیرین بیدانه که الیسی گویند و در  
در اول تر و با قوت قابضه و تحلیل غذا و مولد خلط صالح و نقل و از بخت باعث نفوذ و مخرجین است  
و در ربول و جالی و مفتوح و طبع و مصلحتش تشنگی و خوردن آن بعد از طعام بسبب اخراج آن و جهت  
تصفیه روح کبدی و تقویت جگر و استسقا و مصلح و در قی و سوء القیه و بیرقان سپرز و خفقان الم سینه و مرقم  
حار و صاف کردن آنرا و تسهیل بدن نفوذ نمودن غذا و دفع جرب و حک و نیکو کردن رنگ بسیار نافع و اگر  
آن مفسد غذا و مرقم معدله و مصلحتش انترش و در باره المراج بخیریل پرورده است و رب انار شیرین و مصلح  
قوتیرا آب آن و مرقم معدله و مصلحتش و چون سرانار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بگذرانند  
کجایشان است یا شند روغن با دام شیرین در آن ریخته بروی آتش گذارند تا از روغن جدا شود و بماند

جست  
و قوتش

جست  
و قوتش



و یکدیگر رسیده که دیگر جنبه است و آنکه در کبد آن جهت در دینه و سفر از جریات است و یکدیگر از خاکیان  
 آب آن با شکوفا نشسته و منع غلی و در فتن با دام که نگیم باشد همین باشد و آثارش شش پر  
 که بر لبی مزولفاری پنجهش خوانند در سدی و تری بایل یا اعتدال و آثارش در دم سرد و خشک تا غیر  
 و در بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و دفع سیلان مواد مجده و جهت دفع خمار و قوی دفع  
 حار و منع صعود بخارات و دفع و غایت آن و آثارش حرث قرطاس معاد و دفع سرد و در دفع  
 جگر و قوت باه و مصلحتش از شیره مزین و در غیض پرورده و امثال آن و آب انارین که با پیله فشرده باشند  
 از غیر طل تا یک و نسبت درم شکوفا سسل صفرا و قوی معده و جهت پنهانی صفراوی و در فتن  
 و حکم نافع و صفرا و مطبوخ همراهی آن با پوست و تخم جهت حرب و حکم صفراوی و در طمائی مطبوخ آن  
 در شراب جهت تحلیل او را نافع و بعدیل است و مضمضه بآب آن جهت قروح خبیثه دیان و قلاع  
 و اکتاش جهت ناخن و سیل نافع و صفرا و عماره آن که در طبع لیلظ شده باشد با قندی عمل جهت  
 قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخمها و در گوشت مفید و سولین آن قابض جهت رفع خواهر  
 کل خوردن و امثال آن زمان حامله اموش است و در آب انار ترش در افعال قویتر از آب او  
 و چون آب انارین را در ظرف مس لقوام آرند جهت سلاق و حرب و قوت باه و حرکات نرمه  
 نافع و چون جوف انار را خالی کرده و درون گل سرخ در آن ریخته بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهت  
 در آن بسیار موثر و پوست انار بنایست تا لبض و بار در مجف و سفوف او با غصص سسل عصاره غلاط  
 جهت رفع آتشک بغایت مفید و طوس و آب بلبلنج او جهت دفع سیلان حیض و خروجه و مقعد و صفرا و  
 با محسل جهت دفع آثار آبله و طمائی سوخته آن با محسل پینه و معده جهت منع ترش الدم و فتن الدم  
 و حقه بآب آن که با پیچ و جو فشرده و داده جو شانیده باشند جهت رفع اسهال و پیچ و مضمضه با بلبلنج  
 جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلسل البول و شستن مقعد بآن جهت قطع خولت لواء اسیر  
 و امراض مقعد و آشامیدن سائیده آن بقدر یک دریم با آب گرم در دفع کرم معده و بعدیل و بلبلنج  
 انار در این باب از مجربات است و جهت لثه خاده و در دندان مضمضه آن بعدیل است و در این باب  
 انار ترش را با زود السویه بپایند و در سر که بچو شانند تا ماهر شود و معده گردد و با قند و غلیظ حب با بسته  
 پانزده عدد و زوده اتان جهت رفع اسهال و مزمن و قرحه اسهال و مقعد و در این باب

در این باب



شیر شتر و قدر شتر نشین نار خشقال و منقشش و مصلح آن سسل

حرف الباء با بونه مغرب آن بالبوچ و بهندی ایرم سار و سونل نامند در دوم گرم دور آخر  
 اول خشک و لطیف و محمل و متعذب و منقح و در بول و حوض و بوق و شیر و مقوی باغ و مصاب باه و با تیرا و شربت  
 تب بلغمی و سوداوی و مرکب تقیه سینه و صداع و نزلات و امراض باغی و تحلیل بقایای رمد و رگوش  
 و در و جگر و احشا و مقعد و رحم و احتباس حوض و عسل و لوت و اخراج سنگ نشانه و مسکن باغ و درم و مگر و فزونی  
 و اعیا و عفت و سودا و بلغم و بلوچ ایلا و شراب و ضما و آنافع و طلاهی آن بلین ادرام صلبه و شستنی و طبع آن لظیف  
 و رگوش و عسل مفید و مضر و مصلح و شربت آنار و خائیدن آن جهت طلاع و در و شربت جهت غریب و فزونی  
 بنایت نافع و قدر شتر نشین تاسه شقال و بدیش قیوم و برنج با سفت و اقحوان برنج آن گرم و خشک و زوده  
 افعال قویتر از گل آن دیک شقال آن با شراب اصل بجایت محک باه و در و غن با بونه گرم و محمل ادرام  
 بارده و محف و طلاهی آن جهت تب از بلغمی و سوداوی و ادرار و عرق و منع اعیان و تسدید مسام که از بیهوشی  
 و شمد و تحلیل باج اعضا و گران سامعه و در و مکر و مفصل و فقر و نافع است و بجز با بونه باعث گریز اینان  
 شود و با و نجان بزمی منقش و بهندی بیگن بهاشا گونین بستانی آن در دوم گرم و خشک و گوشتی آن  
 در سوم و جهت مقوی معده و دفع سدی که از غیر او بهر سدد و خودی منقش و در و بلین صلابات و بار و غن بلین  
 طبع و با سکر قایل و در بول و با نجا سست مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و رافع صفای ای بدبو  
 زینیل و کنج ران و محف و طبوبات و سیر و مورت در و پلو و عانه و بواسیر و مولد و سودا و غصه و رنگ خور و مصلح  
 طنج است و بار و غن و گوشت های نرم و سکر و خوردن آن با آب از ترش شیرین و ناردان و مکر و بادشال  
 آن و ضما و قلع بلغمی و نهاله آن با بادام تلخ جهت بواسیر امراض مقعد و در و نهاله و شگوفه اش با سحر  
 کردن مقعد و در و غن با بادام یا بونه جهت درم آن بواسیر محرب و چون با و نجان را مهر آنچه صا  
 آب آن را بار و غن نه تیران جوشانند تا آب سوخته شود و یک سال بر سر بزرگ بدن سید و در  
 دفع تا میل محرب است خصوصاً که شب از قفل او بندند و در و غن آن چرب کنند و اگر آب از بار و غن  
 ستم گمان بچوشانند جهت شقاق و درم صلب و دفع فساد و یک از سر و بروت بر دست و پا رسیده باشد بجا  
 مکر و چون با و نجان رسیده که که تمشش نرسیده باشد مهر کنند و تخم از با موم و در و غن بجا که شقاق  
 مسان آنکشان از ایل کند و اگر با و نجان رسیده را خالی کرده و فوشن و غن تخم که مکر کرده و سیر

چون شتر نشین

چون بزمی

باز

ناتجی در حین کمال

یک روز در قرن و متورگرم گذارند و در غن را از ان استخراج نمایند جهت در گوش مجرب است و چون قلع  
 و گاش را اضافه نمایند جهت بواسیر علیل است و از خواص اوست که سبب سرعت گذر ماعول میگردد  
 و باو بخان بر روی مطلق و جالی و گرم خشک و تر از بستنی و ضمادش جهت اورام لبنی و سیاه کردن پاره کتله  
 برگ خشک آن جهت بیاض چشم و جلائی با مرده و در سینه نافع است یا قلعی تازه آن در اول سرودن گوش  
 در اول سرودن گوش خشک و گش گرم با عذال و لطیف و پوست اندرون آن جهت زغالین باطلی و  
 باه در سینه الاله از سده و غیره و با نوت محله منضج و با ربوت تضلیف جهت قرص امعاء و سعال و  
 و تنقیه سینه و تشش تقویت آن منع رختن و اور قیقه از دماغ و تسکین سعال و اک بلغمش جهت خشونت خلق  
 و جلائی رطوبات و منع تولد حصوات و دفع سده و ضمادش با آرد و جو جهت ضم و درم پستان که از جهت  
 شیر باشد خصوصاً اگر گاه با نعلع و سرکه بچینه باشد و با طبر و مس جهت تحلیل دل و درم بر گوش و با گندم  
 و سفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خلمی و امثال آن جهت درم خینه اورام حاره و بخته آن با شکر  
 جهت درم جالبین و کلف نمش و تحلیل خنار و خصوصاً با آرد جو و شرب یابی در غن و بیون کمنه و با سیر  
 خوک جهت نفوس مجرب و چون با قلعی تازه را در حصه کنند و طرف اندرون را بر زخم زود و امثال آن که اند  
 قطع سیلان خون نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت آن و در و شش  
 جهت منع رختن و با کچشم و طلائی او بار لای آن فاد و برگاوی جهت سرخی و سطرپی یک چشم بسیار نافع و از  
 و ضماد برگ و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش مجرب و گش مسکن حرارت دماغ و چون در باون قلعی  
 ساینده در آفتاب گذارند خصاب نیکوست و خوردن با قلع امورش نفع و اختلاج و ثقل دماغ و فساد دهن و منجو  
 با فراط و صلیح آن جو شایند آن بار و غن با و ام و ادویه حاره اضافه نمودن و خاکستر گاه با قلع جهت دفع  
 آثار چرب سیاه نافع است با و در نجو به عرب از باور نگریه فارسی و لبنی و فخر القلب بهندی را تمسک می  
 گویند و آن بر دونه است در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و جوش سده و جگر و خض و مفتح و مطلق المعان غلیظ  
 و با ضم و مورث و کاف و غلط و جهت خسر النفس و خفقان غشی و نواق و تحلیل سودا و امراض لبنی و کالوس و  
 و امراض کمر کلین و گرد و درم معوم مطلقاً و دشت سوداوی دسده دماغ نافع و برگ سحوق آن نیز از راه  
 با شرب جهت گزیدن سگ دیوانه و تله شرب با و ضماد مفید و خائیدن آن جهت از آله بوی شرب و بلو  
 دران بسیار و در منصفه بلغمش جهت فساد دندان و طپوس دران جهت احتباس حین ضمادش جهت

بسیار نافع است



درود حاصل وطلای آب آن جهت جرب سوداوی و غله و نار فاسی و آکله و رفع لزج و شوری و با ناک  
 جنت خالصه سوداوی آن با نهد رحم نطرون جهت قرحه امعاء و با کشکال نطرون جهت رفع ضرر نطرون و سایر  
 و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و تصافی نافع و معز و کس و مصلح آن صمغ عربی و کندر و زنجبیل و زعفران  
 و زیتون و در نلث آن با نهد شکر و قدر شربت از خشک که ده آن تلوه و دریم و یک شقال تا بست در نیم و در آن  
 ضعیف و از بکیش و یک شقال آن جهت دفع لزج و شوری و مصلح نافع است و قدر شربت از یک شقال تا بست  
 یا لنگو در افعال قریب تخم شاهسفر است جهت اسهال معوی و در موی که از امعاء باشد با گلاب و تخم  
 و جهت تنص و جرب مفید و قدر شربت در شقال و در شش تخم بکین با در و جوب و بکین و بکین و بکین  
 کوبی و بکینی نامی و بن تلسی نامند نوعی از بکین است و مشرب تخم آن در دوم گرم و در اول خشک  
 و بار طوبیت فضلی و در قرح و مقوی دل فمعه و موی مدینه و بول حیض و عرق و منصف و محلل و ارام متشنج  
 کوبیده آن با عسل قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر و یار و سده سبز و تقویت  
 قوت شامه و زیزایدن سنگ شامه و مسحوط آب آن با سکر و کا فور جهت رعایت و قطره عصاره آن  
 جهت جلای البصر و در مده و طلای آن جهت در تخم و منخ نرلات و گزیدن و عرق زبور و تنین بکینی با آب  
 جو در روغن گل و سکر جهت اوارام حاره نافع و تصفیه آن بر پستان را در اوارام و مولد شیر و خائیدن آن جهت  
 رفع کندی دندان و زایل کردن رطوبات غلیظی سینه و شش در گوش گدازش آن جهت در شش و گوش  
 و اکثرا آن مولد خلط اری و طلث اجز و باعث سدر و در اوارام و مولد گرم معده و مصلح آن خیار و خره و سکر و قدر  
 و شربت و آب آن تا شش شقال و در شش آن سونبر و از خواص است که چون خائیده در آفتاب گذاردند  
 گرم اذان متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بجم بخائید یک سال در دندان نکشند و شش نافع و کلد و  
 و جهت عسر البول و تحلیل نفخ نافع و تصاد آن بر پستان مولد شیر و قدر شربت تا شش شقال و در روغن آن که سب  
 او را با مثل آن روغن زیتون جو شائیده باشند تا روغن بماند گرم و تند و جالی و نیم اوقیه آن با آب  
 گرم جهت اخراج گرم معده و طلای آن جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب و مصلح  
 بار و در ویر و بکینی قند و بکینی بر بجا و گنده بر و زده گویند مصلحی است در اول سوم گرم و در دوم خشک  
 و خوش ناده سال باقی است منفع ملین و منخن و در حیف و مسقط جبین و یا عسل مفتت حصاه و منفع  
 گرده و زریق سموات و جاذب جهت عسر النفس و سرفه و کمه و رطوبه و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع فصل

بکین

بکین

بکین

و امر ارض عصب طبعی وضع معده و کبد و سپرز و باستر اجبت سوم نافع و فهاوش حجت و دل  
 و ایام و کارد و کلف و قلع آثار و باهریم باهرت رو یانیدن گوشت و گذشتن او بر دندانهای گرم و خورده  
 رفع در آن و بخورش اجبت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و شیم نافع و مضر و باغ و مصلحت و مصلحت  
 و کافور و فسد گوشت و صبح و قدر شتر نشی کبیده و حجت سوم کیشقال و بایش یک وزن آن کبیده و نیم  
 آن جاوشیر و قطور آن بار و بن سوسن حجت در گوشت و در و سبزی مفید یا و آور و بلی شکر الیضا  
 و بهندی جوانا نامند و شکامی جنسی از آنست در اول گرم و خشک و گویند در اول مریاست المهرات  
 اوست بخیش قوی تر و باقوت مبرده و محفوفه و محله گوشت گرم تر و لطیف و مفتوح و قوی تر از بزرگان و مسهل  
 غلیظ و سودا و در حوض و بول و مفتت حصاة و مفتوح سد و محلل و باقوت قالیقه و مقام سوم و یکدم از پنج  
 حجت نفث الدم مسینه و اسهال کهنه و در و میده و عسر البول و گزیدن هوام و تنهای غرض بلغمی سوداوی  
 وضع معده و استسقا و صقان و تخم آن حجت کوز و تخمیل رایج و در و کس و کمر و سرخه و الیدن ساقی  
 آن بر و او اغلب حجت ان الیه آن محسوس و مفید بلغمی آن حجت در و دندان ضاوش حجت در و بلغمی و آب  
 آن حجت رفع تشنگی و التهاب نافع و مفرشش و مصلح آن افستین و بایش شاتر و قدر شتر و اوش  
 نهاد و شقال و از آب آن تاشته شقال و از تخمین رخ آن و خاند باعث گرختن هوام یا از بلغمی مانده  
 گوشت آن در و گرم گرم و در و سوم خشک و بلغمی و مضمر و روی غذا و طبل و رام و جازب و سودا و در و سوخته  
 آن حجت اندام جراح و قلع خون آن حجت بیاض همین و طرفه و بستر و بزرگ آن بلغمی مفید  
 و طمائی سرگین آن حجت رفع آثار و کلف و حمل آن حجت اخراج شیم و جنین اعانت بر حمل و حجت  
 یا شته و عرب آن با شق بلغمی صفر نامند در و گرم گرم و خشک و لطیف و از آن در و هوان حجت در و  
 آب و بیاض همین و طرفه قوی تر از بزرگ و بزرگین آن حجت از آن کلف و حجت است و چون گوشت آن بل  
 نمک سود کرده بسایند و سر و ز آب سر و بوشند حجت سعال یار و در و نافع و قدر شتر و کیشقال و دیگر  
 نمک سودش همین خاصیت دارد و چون باشد با بر و هیچ اجزای آن بچوشانند تا نهر شود و آب آن کیده  
 آن را بار و بن زیتون بچوشانند تا روغن بماند حجت عرق النساء و فاصل ماها و لیس یا نافع است  
 و نیم گرم از بزرگ آن و کذا و باغ آن بقول مهر یارس حجت خفقان سوداوی و حجت است یا و یا  
 بلغمی راز یا پنج و بهندی سودا و گویند بستانی آن در و اول سوم گرم و در و اول خشک و شش تر و بزرگین

بکارد و  
سبزی جازب

سبزی

سبزی

بکارد و  
سبزی جازب







و نهادهش جهت در رسیدن و اقسام علاج و تفتیح سده و باغی و کومیت و باغ و سراسر طبعی و وسایط اعتبار  
حیض و بول تحلیل و اورام و تسکین اوجاع و کذا انطوشت جهت امراض بطور سده و خیشوم و زکام و سده و  
و نهادهش جهت دفع فضلات رحم و در سده و آن جهت تخفیف قروح و استنشاق طبعی آن جهت  
زکام و امراض و باغی نافع و مضر کرده و مصلحتش ایسون و قدرش ترش تا شغال و بیشش میم و در امراض و باغی  
بلیه و گویند بهر خواص مثل آن فستقیر آنرا علم پیرنک کبابی بهندی های بزرگ نماند و در اکثر  
درم گرم و خشک و مخرج گرم نهاده و اسهال و سلسله غلظ و سودا و اخلاط لزج و مفاصل مخفی و رطوبات دفع  
و مضر معاد و مصلحتش کثیر است عمل از آن مقرر آن و قدرش ترش و شغال بر یا می مضر بهندی بهر گویند  
بقه ایست بنشیند بکثیرش در درم گرم و خشک و قوی معده و دیگر احتشاج و حمل راج و بالغ نزلات  
و دفع سده و سوز و مده و بول و سمن بدن و کرده که نه مضر و باغی آن جهت بر یا می نافع و بار از درم گرم و خشک  
و مضر و باغ و مصلحتش نلیه و قدرش ترش تا در شغال و بیشش بسیار و مداومت خوردن نبات آن جهت  
دفع زردی و از درم گرم و سمن بدن و در سایر خواص دفع غماض و عین تر از تخم برنج بفرنی از درم بهندی چاول  
گویند اقسام میباشد و در حرارت و برودت متشکل و بالخاصیت در حرارت و برودت  
و در برودت اعداد میکند لایق و اکثر تاخرین مرضی را فزوده آن تجویز نفرموده مخصوص  
اصحاب و البته اندر مرضی احداث کیفیت منقاده و در اصحاب کیفیت متوافقه شمرده است و تر و کما  
باعث طبعی و حرمت بدن است و ظاهر این یعنی موافق حدیثی است اقسام آن سده و قالفن تنهائی  
قلیل الندا و جهت در سعال و سوز و احتقان رحم و امراض کرده و نشانه مفید و با شکر و شیر کثیر غذا و بهر  
و سمن بدن و مولد می و با دروغ تازه و ساق مسکن حرارت و جهت اسهال مفراوی و تشنگی و مضیان نافع  
و باخیر جهت زحیر و بامیه کرده و زردی و جهت معض نافع و اکثر آن مصلح حال بدن و رنگ خیار و در  
خطط صالح و در ش و بدن خوابهای خوب و مولد قوی و سده و احتقال طبع و مصلحتش بسیار است آنرا  
نخار و خوردن با شترنی و چون باب و طبعی و شانه رسده آن میکند و آشامیدن آب طبعی و آن شترنی  
مسکن جهت خول و دفع اخلاط ماری معده و اسهال و با شترانه با المتاصفه و زردی خوردن جهت تولید  
منی موجب و خفه باب و سول آن جهت سح و قمر و اسهال نافع و در بلاد و انجوا بهر عیدیل و آب تحال و آن  
در این باب قوتیر و طلای آن با سمن جهت کلفت و آثار و ضما آن با پیچیت الفجار و دل و در

درم گرم و خشک و مخرج گرم نهاده و اسهال و سلسله غلظ و سودا و اخلاط لزج و مفاصل مخفی و رطوبات دفع و مضر معاد و مصلحتش کثیر است عمل از آن مقرر آن و قدرش ترش و شغال بر یا می مضر بهندی بهر گویند بقه ایست بنشیند بکثیرش در درم گرم و خشک و قوی معده و دیگر احتشاج و حمل راج و بالغ نزلات و دفع زردی و از درم گرم و سمن بدن و در سایر خواص دفع غماض و عین تر از تخم برنج بفرنی از درم بهندی چاول گویند اقسام میباشد و در حرارت و برودت متشکل و بالخاصیت در حرارت و برودت و در برودت اعداد میکند لایق و اکثر تاخرین مرضی را فزوده آن تجویز نفرموده مخصوص اصحاب و البته اندر مرضی احداث کیفیت منقاده و در اصحاب کیفیت متوافقه شمرده است و تر و کما باعث طبعی و حرمت بدن است و ظاهر این یعنی موافق حدیثی است اقسام آن سده و قالفن تنهائی قلیل الندا و جهت در سعال و سوز و احتقان رحم و امراض کرده و نشانه مفید و با شکر و شیر کثیر غذا و بهر و سمن بدن و مولد می و با دروغ تازه و ساق مسکن حرارت و جهت اسهال مفراوی و تشنگی و مضیان نافع و باخیر جهت زحیر و بامیه کرده و زردی و جهت معض نافع و اکثر آن مصلح حال بدن و رنگ خیار و در خطط صالح و در ش و بدن خوابهای خوب و مولد قوی و سده و احتقال طبع و مصلحتش بسیار است آنرا نخار و خوردن با شترنی و چون باب و طبعی و شانه رسده آن میکند و آشامیدن آب طبعی و آن شترنی مسکن جهت خول و دفع اخلاط ماری معده و اسهال و با شترانه با المتاصفه و زردی خوردن جهت تولید منی موجب و خفه باب و سول آن جهت سح و قمر و اسهال نافع و در بلاد و انجوا بهر عیدیل و آب تحال و آن در این باب قوتیر و طلای آن با سمن جهت کلفت و آثار و ضما آن با پیچیت الفجار و دل و در

ب

جست جراحات تازه و آتشامیدن آرد برنج که بسیار نخته باشد با پیله کرده زیر جفت افراط اسهال مریض سال  
دوائی برنج نخیان مجرب و کزوده و پیله کزیده و آب مطبوخ شکری که مستط حنین پوست شکر که بسیار نرم صلا کزیده باشد  
از جمله سموم و کرب و مصدع و سوط گیردن که در حین سفید کردن آن بهر سه جبت قطع عاف و جرب  
و بیل آرد برنج جو مقبول است بر وقت بغزی سلج نامند و در چشم سرد و در چشم خشک و مسکن و در چشم  
حار و خج روئی که در حلق نازده باشد و جبت کرم معده و تقویت هضم معده حار و پنهانی حاده و جرب که  
و ضا و آن بر پیشانی جبت قطع عاف و آتشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و معده  
و مورت سعال و مضر احتشای صعیف مبرودین و صاحبان درام باطنی است و آب پرورده بیان و جرب  
و مصلحتش قنصل و غسل بر بغزی معز و باغ گویند گوشت آن از سایه کرم سرد و کثیفتر از گوشت و باغ  
محورین و فصل گرمی بود و مضر نحوی مزاج و مصلح آن بادام و نارجیل و خواست و میوه باغی تازه و جرب  
و کشک با آن بغایت مضر و گوشت بزغال یا فوق ششما به بسیار با طوبیت و بهترین لحووم و مسکن غلیظ  
خون و مطلق است و پیله بر محلل با توت قابض و مسکن در دبا و رو یا ننگ گوشت زخمها و شرب آن جبت  
رفع سم و نارنج و حریره آن با نشاسته آرد و برنج و عاوس جبت سیج و اسهالی که از ناغذیه بهر سه و افراط  
عمل و دوائی سهل محققه آن جبت قرحه المعاد ضا و ش با غلظان جبت نفیس و ملایم و طلائی سگین آن باغ  
محلل جبت در مایه کزیده و مستق و در مسموم سوخته آن الطیف و جالی و با سرکه جبت و او را با شرب  
جبت جرب و دفع و او را مصلح و مضر و قرحه ساعیه و شندیه و با برنج جبت کوچک شد امتحان از جرب  
تغیر است و آب جبت کزیدن بلوم و رفع یرقان و با با جبت جبت کشودن جیف و اخراج جیف و در جرب  
سگین خشک آن با کزیده جبت رفع او را جیف جرب و طلائی بچته آن با شرب و با سرکه جبت جبت  
سم هوام و داغ کردن با آن جبت عرق النساء جرب است و شرب و جالب غری است با یکدیگر گین آنرا  
او زخمه و در شیب و چپیده بر موضع عقیق که نخت بند پا و محاذی ابهام است بکند از دند چون حرارتش کم شود  
بتبدیل نمایند تا حارت آن محسوس در درک گردد و محرق و غیر محرق آن با عمل جبت در دند حاصل یابد  
و با سرکه جبت حاره آن و طلائی مطبوخ آن با بول اطفال جبت قرحه بلغنی و ریاح غلیظه و جبت  
و با شرب و جبت تحلیل او را مصلح و طلائی سم سوخته آن با سرکه جبت و او را با شرب و جبت  
با شرب آن نمک سنگ جبت رفع تروسی و دندان و عونت لثه و با سرکه جبت ثانیل و مکرر جبت

و جهت ایند که اثر نافع و شراب هم سوخته نیز با غسل جهت رفع بول فی القراش موجب و قدر شترش  
 تا دو درسم و اکحال زیره او را فح غشاده و طلای آن جهت توشه و دار الفیل سفید زیره کوبی یا تری  
 سموم موام است و دیگر زیاده چون شتر حرکه زیره آنرا با او مخلوط کرده در فلفل و زنجبیل پاشیده  
 خونیاب و شتر کباب آن در شیم کشته جهت شکر کوبی موجب و چون کرده آنرا شتر حرکه و گوگرد را  
 پاشیده کباب کنند و آب شتر شمع را بر بوق سفید طلا نمایند دیگر و زرایل گردد و موجب است و چون  
 خصیه بزرگ شکافته زراوند حرج و فوطون و زیره بر آن پاشیده خشک نمایند بکشتقال آن با آب گرم  
 جهت سرفه و بود و دیگر و درج مثانه و مدار است آن جهت تقویت عیال و دروغ الباقی است و چون با  
 و صتر خشک کنند بکشتقال با سکه عنصل را فح سیر و چون بزیر چهار ساله را در اول فصل نکینگی  
 و پنج نموده خون اول و آخر را نگرفته خون وسط را در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه  
 نمایند و بر روی کاه یا غریال خشک سازند آنرا یاد الله نمایند و در نختن سنگ کرده و نشانه بپوش  
 و چون شلخ و سم بر باد و آب و غسل پس بدین نقطه کنند معاون جمیع اشیای صلیب را هم بسیار و در  
 سم او را عمل نمایند و او را در غایت سیاهی است و بستن پوست ستر نهاله گیری و شمع آن بر سر  
 و اختلاط ذهن بغایت مفید و فماد مغز سر آن هر طب قوی و ملین باغ و اعضای صلیب است و فوطونا  
 در استغول و زبر الکتان در کتان و بزرا الیچ و ریخ مسطور است بسفاح هندی کشکا  
 و کاناچ گونی غلیست و ووم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم است و در پوست معتدل  
 و مسهل و سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که آن ملاقات کند و محل نفخ و شیرینج و محبه و قوی و منجر شیر  
 غیر منجر و مفرح بالعرض از جهت رفع سودا و جهت خدام و علل سوداوی و مفصل و فمادش جهت  
 التواهی عصب و شقاق میان ناگشتان نافع و خوردن آن با شکو با اطعمه خصیه یا بختن آن  
 در پیچ با باطل و غسل موجب اسهال مواد و میخراست و مطبوخ آن با اصل المسوس و انیسون جهت  
 سرفه و خیمق النفس در بود و او است مطبوخ آن با غناب جهت سقوط بواسیر یا بختن آن و شتر چون ستر  
 مثقال آنرا چوشانیده با مغز فلو س خیال شیر و یا با شتر بختن نبوشند جهت راج بوسه و در و معده شتر  
 و درج موجب است و مغش و مضر سفینه و کرده و مصلح آن پر سیا و نشان و چوشانیدن آن با باطل  
 و فو که یا لبه یا خروس سال دار و قدر شتر است از هم آن تا سه درسم و در مطبوخ تا شتر در هم جهت

از طهارت زدن این سبب که در کتب دیگر مذکور است  
 و در کتب دیگر مذکور است

مواد سوداوی نصف آن افتیمون و در عین تک هندلیت پس با سیم افاسی بنیاد و بندنی جوتری  
 و زرد و گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک محل راج و صلا بات باطن و سفید شده و محقق  
 رطوبات و مفرح و مقوی معده و باده و باضم و خوشبو کننده و بان و جهت سلسل البول و سحر لغش  
 و قوی معده و رطوبات سینه و شش اسهال که نه و در و سپرز و منع رختین فضولات سینه معده و تقویت  
 حجم و رطوبات آن و ضا و آن باریک مور و جهت دفع بد بوئی و زیر بغل آن سوده و با سکرین تر و سلس  
 او را مصلوب و فرزند آن با عسل بعد از ظهر معین جل و با زعفران منق و مصلح رحم و سوطان جهت  
 صرع و تشنجه و طلای آن با عسل در حمام جهت در و پشت زن زائیده و رفع راج لقاسم و این فیه  
 و مصلح و مصلح گلاب و گویند در مضر حکم و مصلح آن ضمغ عربی و قدر شتریش تا سه دریم و بدش جوز بوا  
 پس در جهان است و با فاسی پنج در جهان بغنی قول و بندنی نو لگانا مانند در اول سرد و در  
 دوم خشک و مفرح و قابض و محقق و قاطع نزف الدم و محلل خونیکه در دل نچر شود و خصوصاً محرق آن  
 و جهت و سواسن جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتهاء و لغش الدم و اسهال موی  
 و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر نیم مثقال آن با نصف ان صمغ عربی با سفیده تخم خرما شسته  
 با آب سرد نوشیدن جهت قطع نزف الدم باطنی موجب است خصوصاً سوخته آن محرق محسوس آن  
 بغایت مقوی دل و در و لب جهت بردن گوشت زیاد و زخمها و دفع آثار آن محرق و جهت نزف الدم  
 ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و ثورات چشم و تقویت باصر و در مضر  
 و بیاض و سلاق و نظور آن باریغن و بلسان جهت نقل سامة و کری نافع و نوشیدن آن تا سه روز  
 هر روز چهار دانگ با سکنجبین نافع و درم سده سپرز البته و مضر کرده و مورث تهوع و مصلح آن کثیر و بیدار  
 جهت حبس خون بواسیر و مالاخین و قدر شتریش تا یک مثقال داوی استعمال محرق و ست و در مضر کفایت  
 محلول آن در نه جامه و بیدار و قوی است باستان و افزون راج و مضر کل حلا و بغنی حبس و بندنی کفایت  
 مانند در دوم سرد و خشک و قابض و باع و آب آن با جلاب سکنجبین جهت حرارت معده و جاک و سده سپرز  
 و رفع سمیت خالق النمر نافع و جرم آن تقیل و مصلحش سکنجبین قدر شتریش تا یک آن یا آن تا یک و نیم و بش  
 حمام و بخش جهت اسهال نایب مناسب تخم بازنگ و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانده مشاب  
 در مصلح گداشته نبوشند تا سه روز و لب جهت دفع حرقة البول و بول الدم محرق و قدر شتریش تا یک مثقال

بسیار  
در جوتری

بسیار  
در جوتری

بسیار  
در جوتری





با کمک جهت تا لیل و خاکستر بر بال آن جهت کلفت بخش و خنار بر نافع است و سپید او بهترین سپید با و اگر  
 و لطیف و بلین و محلل مباحوت نافذ و جهت خنای و در ملبستان یا اگر با قلا محرب و جهت سرفه شرب یا  
 نافع و جگر لرد و پر واری مولی خون صالح جهت خنای مفید و تخم او غلیظ و در سرفه و در افعال ضعیف  
 از تخم مرغ جهت رفع نبال و سرفه و در سینه و با کبر یا جهت شل سیلاب چون و حیر و یشته آن با سدا  
 و در غن زیتون جهت زد و بچرت آمدن اطفال نافع و پوست او بام و زرد و شکر و نوشاد جهت رفع  
 سیاض چشم فبایت آن موده و سنگدان آن در میخیم و از تخم مرغ و راست و بعد میخیم قوی معده و احتیاج  
**فصل** الباری استر ناسد در سوم گرم خشک و گوشت او جهت در مفاصل و پیرایه آن مسکن و فوسر قر  
 و چون بار و غن زیتون دل آن را تلخ نموده سدر و زب آب محلی الای نبوشند باعث قطع نسل از جانب  
 میشود و چون زن سده خال از جگر او سدر و زب را ز نظر متعاقب هم بخورد و تلخ محل میگردد و کدال و در و کران  
 نیز همین اثر دارند و فوسر جگر که گوش و خورشیم آن مسقط میشود و گریه ایندن بنوام و پدید و بخور زبل آن جهت  
 تسکین قلیح نافع و چون ذکر از با عصف کوبیده در غن زیتون جوشانیده در موبالذ جهت دراز و سیاه  
 کردن آن مجرب است و کذا لاغ نیز همین خاصیت دارد و ضعیف تر از دست لیلی و اجوش الباری است  
 و بندی چمر گویند و دوم گرم خشک و با اندک سمیت بلع نمودن زنده آن جهت رفع عسر اول و نفوخ  
 آن در مجری بول جهت احتیاس اول و تعلیت حصاة نافع است و طلائی روغن آن با آب لیو  
 رفع اذیت گردیدن آن میکند و چون ریخ و نوشاد و باسیکا و چند و زرد و کانی بخور کنند منع تولد نماید و بجم  
 بهندی تنگ و بکم گویند چوب دخیل است در سوم گرم و در چهارم خشک و پیچیده تخم آن کشته که معلق  
 پذیر نیست و ذر و ران جهت التیام قروح کهنه جراحت تازه و قطع نزوف الدم و غسل با سدا آن جهت  
 نکوی رنگ خسار و تقویت مفاصل نافع است ابقا و میانه بندی چولالی نامند در دوم سرد و در سوم  
 طبع و در طب بدن و قلیل الغذاء و طبعی حرارت نویب و مولی فاط صالح و مسکن تشنگی و سرفه و عارضه  
 جهت جرب و حکه و اورام حاره و در دس و خالی و قروح و در چشم و تا لیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع  
 و لطیف و مضمر و فوسر و درین قاطع باه و مصلحش جوارشات و بخش مهر و خشک و در روع و جهت امر حاضر  
 و اورام شربا و ضماد مفید و مفرغه و مصلحش شکر و قد شربتین تاشه خال است بقدر الباری گاو و بک  
 گو و گاوین و زرا بیل و برده نامند بهترین آن گوسالک است که عمل نامند و بجهتین آن را

نصف

ب

س

ب

ب

ب

بهتر اگر کوفته شده چهار ساله پیدا نشد و در آن بهترین سایه الوان گوشت کا و زیاد از نیک ساله در دوم گرم  
 و در سوم خشک غلیظ و در نیم و مورت امراض سوداوی و بلغمی و نفوس تام مقوی بدن و مسمن قاطع مرار تریق  
 و جهت اصحاب ریاضات و فتوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نفوس و مفاصل و قاطع حیض مسدود  
 و اکثرا و موجب فوت نجات و صلح آن که آنچنان با غسل و سرکه و او و یا جاره ملطفه مثل دایمی خوردن و  
 سکنجبین و شیرینیا سواهی خرمای موافق است و مرق آن که چربی نداشته باشد با سرکه جهت صاحبان معده  
 مراری و دیگران نافع و مانع انصباب مرار مجده و امعاء و انشعاب صفراست و در یول و جهت یرقان نافع  
 و خوشاب کباب بخاری آن جهت کشتن گرم گوش و سونگی آتش مفید و شلخ او در دوم سرد و در سوم  
 خشک و آتشامیدن یک شقال سوخته او بآب سر و ملع رعاف و با شرب قاطع اسهال و در و ران  
 و سوبان کرده غیر سوخته آن جهت نزف الدم و جلای دندان و الیتام قروح نافع و ستم سوخته آن نیز خاصیت  
 دارد و در شقال آن با غسل جهت اخراج حبس القرح و تعویب باه و در دست او و در نیم شقال با سکنجبین و نعیم  
 و دیگران که در غیر سوخته او در انفعال بهتر از نیم سوخته او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهت صاف کردن  
 سنی و آتشامیدن آن با غسل جهت حله و مرض آتشک و طلای آن جهت فروغ خبیثه و گردیدن طاری  
 و تسکین و در زخمها و در تعفیب و فرج و علاف خصیه و تحلیل ورم آن و با پوره و طین قیو لیا جهت  
 حرم و تفرج و بخرش و سوسه سرد و زرخه آن با او و نیم مناسب جهت احتباس حش و تنقیه رحم و التحال آن  
 با غسل جهت بیاض چشم و قطور آن با شیر زنان و شیر تربت چرک گوش اگر گری ساسمه و جراح گوش  
 و یا مرام جهت منع چرک زخمها و غرغره آن با غسل و مالیدن در علاج زخمها و جهت خنای و طلای آن جهت  
 فروغ مقعد مفید و بالنظر و سنگ رغام جهت خزان و قیو تعفیب و محقق سوبان کرده آن با تخم نیمه  
 نبات بیسی و غیر شاخ آن جهت گزینیدن سوام و اسقاط جنین و مرق آن جهت تلئین و ارام  
 سلبه و شقاق و بواسیر شقیقه و استخوان سوخته آن مانع از یاده شدن آله و آتشامیدن خون آن جهت  
 یقوتیه که گرم باشد کشته و ضایع باشد آن در و جلین و ارام صلبه و در و خشک آن جهت حبس و در و جراح  
 و منع ورم آن بلیات مفید و ضما و جون نانه آن که با خون حیض مخمر چ کرده باشد جهت نفوس در و  
 مفاصل مجرب است و در دست کردن آگشتی که از شاخ چپ او ساخته باشند و در دست چپ کنند  
 جهت رفع صرع بالخاصیت مجرب و آله اند و چون گوشت آنرا مهر آنچنه و یا خون آن در شقیقه و در و





آنرا مخلوق بر وزن گاو استعمال بد کرد محمل مستحق بلطف و مغفرت امراض بارده دماغی و عصبانی  
 و رطوبتی و تقویت حفظ و ذوق و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلسل البول و بیان نالجه و لغوه  
 و عیش و خدر و اختلاج و قطع تلبیل و شحم و سایر آثار جلد نافع و ضرر و در محرق خون و موثر است و باغ  
 و جوشش و بان و بدن و حیوان و سیرام و بالینج و لیا و غیره و لکن در غرض گردگان و مغز گردگان تازه و ماء الشیم  
 و دوغ و سهند و زرد و شقال آن کشنده و قدر شربش از لیج و تلبیل و عیش و بدش نیم در آن فندق و صلیح  
 و غن و بلسان و سدس آن روغن لفظ است و کتال آن در شش چهار پایان موثر است و باغ آن خیرین  
 و ضما و آن با او و نیمه ناسیه غیره و هر چه است جمیع امراض بیاورد و نافع و بجز آن زایل کننده و با او شیر و عسل و زرد  
 و پوست بلا و شیر و بخت حفظ سیاهی و موثر است و موثر خصوصاً ماه گاه بار و غن و لیم بدیده باشد و بلبیل  
 و عسل و لیب و لیا و سی هزاره است و آن در سوم گرم و خشک و بباغیت و حرک پاه و ضوم و بینه و مغز آن کبرین  
 او بسیار جالی و با قبض و ضما و آن جهت رنگ و خسار و از آن کله و شوز و باغ افغان و جوش و حبت است و از این  
 گوشت و ضما و شیر و جهت التیام جراحت و خوردن خون گرم آن جهت تصفیه صوت و شش مفید است  
 با و سنگیت سفید و کتال آن جهت بیاغ و سبل و جرب و تعلیق آن جهت التیامش الطفال و از او جرب  
 و جرب است و شش و مغز آن تنفس و بلبیل و زرد و کوبیده و اول سود و در دوم تراست و گویند و ساقول سرد و  
 و بعضی در اول گرم و زرد است و سبل و سفل و مسکن عطش و صحت خون و جمیع حار و خفایا و ششی و دوم  
 و محمل او و ام و طبیعت و جهت صلیح حار و سرد و خشونت سین و خلق و حرقت و شاد و بول و در و گرده و احتباس  
 دل و ذات الحنطب و خفاق و ذات الریه و صرع الطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن و نیم  
 آن با چهار دریم و بخت سرد و جهت رفع اسهال صفراوی و لیا و جرب است و شش و شقال سائیده و با شیر خشت  
 و شک و امثال آن مسلسل هر یک العمل و سرشته آن با شیر و کلفت جهت پنهانی هر یک به عیال و لعل و طبع آن  
 جهت رفع پیوست و باغ و اعضا و ضما و جهت صلیح حار و اول و سبل و شش و در و مقعد مفید و اکثراً  
 موثر و ضعف دل و باعث کرب و نقل معده و غشای التهاب و در پنهانی حار و و مصلحتش آنکه از انیسون و بدش  
 غلبه و بزرگ خبازی و در حال گل کا و زبان و قدر شربش از نیم آن تا پنج شقال و در مطبوخ تا و شقال  
 بنظر اقلین و در سینه و اوراق است بهندی و لبل گویند بنا قیست جمیع اجزای آن در حرارت  
 و ب الاعتدال و در سوزن خشک و بعضی در دوم گرم و سسته اند و خفیه قوی و بلی و نفع و صحت و محمل و با

بلبل و زرد

بلبل و زرد

بلبل و زرد





باره همین منفتح شده و دیگر وسیله منفتحی معده و عصب ب مسقط جنبین جهت استسقا و دفع کرم معده و اذا است  
 اخلاط غلیظه و در مفاصل و نفوس و باقر و انا جهت بواسیر نافع و مضر انشیان و مصلحش غسل و غرول  
 و قدر ششش تا یک مثقال و بیش و وزن آن همینست و بعضی گویند بولش و ج و در ریاضت نیم وزن آن  
 زرباد و زرا و غلطی است بوره ارمنی نمیکست اما قسم میباشند و بهترین آنها ارمنی است و سوم  
 گرم و خشک و محلی و جالی و جاذب خون ب نظام حله و آشامیدن آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن نفوس  
 و رافع قویج و هیچ باجه کی طلای آن مقام سوم و با هم وزن آن زیره کرمانی و عسل بلخی زرد فاد و شال آن  
 جهت تحلیل ریلج و با آب جهت رفع سم فطر و ذرایح و با بایج انجمان جهت رفع سمیت خون کرم گا و تحلیل  
 خون نهج و معده است و با نیفشه و صمغ عربی مسسل بلخ غلیظه و قائل کرم معده و با آب و روغن زیتون جهت  
 قویج یا لبس و شاموش جهت از آله جرب و حکه و اوساخ بدن و برین و نکوبی رنگ خوسار و بار و خنهای گرم  
 جهت رفع قشر مره و تپهای بلنجی و سوداوی و با پیله خمر و خوک جهت گزیدن سگ و دیو و با پیله جهت  
 کشودن دل و با آنجه و سر گین گا و جهت استسقا و بار و روغن بالوره جهت ادرار فرودن عرق و ضاد آن  
 بار و روغن بیزاف و شکم و شستن نزدیک آتش جهت کشتن کرم معده و اخراج آن نانم و طلا و آن کرم  
 زنبق بر ذکر و عانه باعث نفوذ و کذا با عسل جهت فالج و التواء عصب با او و به مناسب و بطور آن شتر  
 و آب جهت سده گوش و درد آن و طوبوت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش  
 و اکتحال آن با عسل جهت بیاض و تقویت مایه و غرغره او با سرکه جهت اخراج زوئی که در طلق مانده باشد  
 و شستن سر با آب او جهت خراش و فرغ آن جهت طوبوت رحم و احتباس حیض نافع و مفید معده و  
 قی و مصلحش مصطکی صمغ عربی و قدر ششش از یکد نیم تا دو و از قسم سرخ از نیم تا یکد نیم و بیش یک و نیم وزن  
 آن نمک است و در اوست استمالش موجب بیاسی لون و پاشیدن آن بر موی باعث قوت او و جهت  
 دار الثعلب و دار الحیه نافع بول بفرسی کثیر و بهندی موت خوانند و اعمیت آن انجمان و چاه که در خشک نمک است  
 و تفاوت بحسب مزجه مختلفه است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گا و و چون  
 بر بول را بچشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نوامیر و اندال و تخفیف بوی نیست  
 و بول انسان جهت قروح عذیفه و رطبه و مسامیه و حکه و جرب و چرک و خراش و مسفه و آبله و منع زاری  
 قروح خبیثه و بخور بر آب که در سر هر سرد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ و دیوانه که مضمضه از عسل و شکر

در مضمضه از عسل و شکر

در اندکی در سر





که در همان روز از مرغ کوفته یا شانه نیم شب است اوخته که من این اندیشه و مثل گرمی و مرکب القوی و پوست او  
 در اول دوم سه روز پنج شش سیفی آن در دوم سرد و تر و زنده او در اول گرم و تر و کثیر الغشاء فیصل الغضو  
 و مولد خلط صالح و منبج و قوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و لغت الیم و منع  
 نزلات حاره و پسینه و اصلاح حال آن و قوی شخصی که خون زیاده از او دفع شده یا شسته می شود که از غصه  
 بهم رسد و موافق مزاج سودا و بخیخته آن و رسک و الفاضل طبع و مانع بحین مولد معده و اسهال و بازو  
 موز و انگور و امثال آن جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و یا تخم تره و نیزک  
 و نمک سفوف و کفاره قضیب گاؤ کوی و نیزه یا شتر جهت تقویت باه و نهایت نافع و خوردن زنده خام  
 جهت گزیدن بار و حرقت و فائده تصفیه صوت مفید و مظهر معده و اکثرا و دواست آن مولد صلابه  
 و بقی و کلفت و بسیار خسته او و پیغم و مولد توج و مصلحت او و بی حاره و آب کباب و نیم خسته او و در خارج طفلان  
 شیر و با کند جهت سر و دایم آن جهت صیق النفس با آنک نمک و کند و دانه زرد جهت تسهیل و  
 و نیزه و الاغون جهت زهر و با طباشیر و کمر با جهت قطع سیلان خون و تسهیل نفحات و عروق و باغیر  
 و شقال جرم که جهت قطع سیلان حیض و در رحم مجرب و ضماد شربار و روشن گل و با بون جهت جرم و چشم  
 و تخمین مقعد با موس و خون جهت تسهیل لرم و اعصاب طلائی و خسته آن باز و عروق روشن گل جهت ورم  
 و اسیدی مقعد و ضریان او و ضربان چشم و با غسل جهت کلفت و آنرا سیاهی و با مر و غفران جهت ورم  
 از خون غلیظ به رسد و به تنهایی جهت شقاق سفلی نافع است و طلا و آن آبک جهت غم و غم و آب کوفته  
 و نیزه و سفید و تخم مرغ و خوردن آن مولد خلط خام و زهر و پیغم و خوردن زنده با سفید و تخم مرغ  
 و در الفراج و آنرا امیدن آن یا آر و جو قاطع نزول الدم و لغت الدم از فوق و تحت و غما و آن جهت  
 در چشم و بر جهت مقعد و قروح خبیثه و سوزگی آنش و آب بسیار گرم و منع آید کردن آن و در چشم جهت  
 منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قالیقه بیلد جهت قطع خون رعاف که از پرده مائی داغ آید و با  
 بر جبهه طلا خوردن جهت منع نزول بحیث و به تنهایی رادع و مسد و مسام و جهت او را م حاره نافع و  
 آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحه اسهال و اسهال مراری و مولی آن بار و خون گل جهت  
 ضراب و مقعد و رحم و اکثرا آن جهت نیزه و چشم و نیزه و او مفید و کافور و نیزه و چشم و ماز و نیزه و کافور  
 از دانه این غیره و پوست و پوست تخم مرغ جالی و محففت قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و کمر با صفت



وعرق او الطفت از جرم شکوفه و خاکستری چوب او جهت ترف الدم و با سر که جهت ثانیل و نمه و دوم پستان  
 و جرم اعضای ظاهری مفید جرم و برگ او قابض و راجع و عصاؤه او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول  
 و جهت سده جگر و یرقان و صلابت سبز و صرع و منع لزیتها و اعتناق رحم و مفاصل و فقرش و لغزش  
 عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر ترنگاه و مصلح او  
 کلاب و شکوفه شتریش لبست در سم است که با شکر نبوشند و صمغ او قوی با صره و جالی و خمرش جهت  
 اسهال رموی مجربست و جلوس و طبخ برگ و شاخ آن جهت رفع قسا و اعضا بغایت مؤثر و از قوی  
 پنج شبیه به هندی موطنه کی جز گویند و عربی آن که صاحب نسخه المونید اصل لکنت و شعله است  
 چه قلب را بهندی کلتی گویند گرم و خشک و مسکرو مخدر و جهت معده بارده و در مفاصل و مثال  
 آن شراب و ضماد آنافع و محرق غون و مورث سدر و مشوش خواص و مصلحش و شریخیسانیدن و قدر  
 شتریش یکد انگ پیدانچه یعنی خروع و بهندی ارشد گویند و خمر تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و محل  
 و ملین و مسهل قوی خلط بارد و منقبی عروق و قوی اعضا و در جریض و مخرج شیمه و جهت ناله و قوه  
 و امراض بارده نافع و عربی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کثیر و مصلگی و فضا و قدر شتریش از پنج عدد  
 تازه و لبست عدد آن مسکرو قوی و عوارض او مثل تا قوه و پنجاه عدد کوشنده و فادیه باوریا سن و رب  
 آن و بیش عشر آن دندست و ضماد آن جهت ثانیل و کلفت و اورام بلغمی و در دآن و فقرش و مفاصل  
 و تلکین صلابات و با سر که جهت ورم پستان و او خربا و سرخ و ضماد برگ او با آرد و جهت ورم حلقه  
 چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا با حنا جهت در مفاصل و بار و غرض از حقول جهت ورم های بارده و در  
 گرم و لطیف تر از زعفران و منقبی و در و شقال آن جهت تسکین جرم الفواد بار و دیام و الاصول  
 محلل بلغم لرح اعضای البعیده و شدید النفوذ و طلای آن جهت تلکین صلابات و تشنج و الغمام  
 فحم و انقلاب آن و جرب متوج و قرح رصیه سرد و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و در گلو  
 و باز در الجرب و او الثعلب و یا آب کندنا جهت بواسیر شریا و ضماد آنافع و جوشانیده او با سبزه  
 و خردل و تدبیر او جهت و او الحیه و اقسام قویا و کرا و کلفت بیجیل است و بد لشل و در غریب

حرف یا وفارسی

پا و زهر یعنی جگر السم و بهندی زهر مژه نامند اقسام می باشد در حرارت معتدل و در آخر دوم

نسخه هندی هندی از قوی ۱۲

نسخه هندی از قوی ۱۲

نسخه هندی از قوی ۱۲





و باد آب طبعش تا بپست دریم و بدیش جهت آلام شش شری و لاش نهفته و بعد آن اصل السوس پسته  
 مترب آن فوق است قوت مغز آن تا ساه باقیست و آب لیمو حافظه فساد آن مغز شری و دم گرم و خشک  
 و در بعضی دوا اولی تر است و بی دبا طوبت فضیله تر یاق گزیدین بهام و سموم بارده و مفتوح سده جگر و دل  
 لکون صالح و موجب رفی بدن و مقوی معده و فم آن بحدیکه سایر البوب ماکوله باو نمیرسد خصوصا چون با پو  
 رقیق ملاصق مغز خورده شود جهت درد جگر و قی و غشایان مغز منقرض شود و قوت دل و حافظه و ذهن  
 و رفع خشکان و برده و بپست جگر و لاغری کرده و بر قان و سپرز نافع و صلیح محررین و مورث شری و ملخمش سرکه  
 و ترشیا و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز و معتدل در حرارت خشک و پوست تبریز و ان  
 سر و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و مانع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویت و بدان خوشبو  
 کردن و بدان و رفع قملی و پوست سفید صلب و که طبعش غلیظ داده باشد جلوسن آب و جهت خروج  
 و بر قوت شری و در قطن بسته مقوی بغالیهام خوشبو کننده الطعم و بالخاصیت شری معده و سوسو او با خشک جهت  
 تقوه و تقویت حافظه و تقیه و باغ مجرب و باغ جهت از الیه و سواسن مواد و سوداوی و رفع سموم مؤثر است  
 پیشمیز لعلی و صحن بتشدید نون گویند تازه او در دم سرد و تر و مغزی معده و روده و قوی کرده و طبعین طبع  
 و مولد خلط صالح و خون و در یضم و بعد از فم سیرج البسلوک و در اعضا و با مغز و گان و صغر بغایت سمن  
 بدان و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبع و فشر و ان حایل اسهال و ضاوش مانع درم جراحات و فشر  
 و رفع اشتها و طعام غیر مضوم و باعث قوت و تسه و طمیت و صلیح شری و فم و فم و صغر و نیز یک سده  
 کهنه و دم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و جفت طوبیات و قمار و با محصل جهت انقباض  
 و دفع و اخس و با نوشاد جهت کلف نافع و مولد اخلاط و ازای و طمش مولد که و چه به فشر و برین و صاحبان  
 سده احتیاط و بسیار کینه و تعفن آن اقرب بسببیت و ملخمش مغز و گان و در مجریه و میوه با و ترشیا است  
 و غیر حکیمه به پیر که دل را نماند و رغایت و تطیب و موم و جهت تب و قی و اسهال و التهاب معده و رفع سوسو  
 جلد و طبع و سواسن و اعراض صفراوی و التهاب خون نافع است پوشش و رینیدی قرصی است  
 که از نبات ترتیب میدهند در دم سرد و راح و لکین و طلائی آن جهت در ارم حاره و تحلیل و رفع نای قی  
 آن و اوجاع حاره و فقرس و در دم و صلیح نافع و بدیش شیان و ایشا و جفصل است پودنه و موب آن و فم  
 و اعلی حق و بهندی پودنه نامند بر می بستان جلی و بهری پیا شد و مراد از طلق او و پست و شکله مشی

نوشاد و سوسو  
 پودنه و موب آن  
 و فم آن و فم

قسمت بی است و اول سوم گرم خشک و بغایت لطیف و در عرق حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و بیاق  
گزیدن جانوران و محلل راج و جهت استسقا و رقاق و اخراج شیمه و فواق و غشیان و تنقیه فضول  
معه و سینه و کزاز و سوزش معده و ضما و آن جهت سرخ کردن عضو و دفع سپید و خالم و آناسیاسی جلد و بوی  
آن جهت غشی و فرج و جهت اخراج جنین بطول او جهت حکم در راج رحم و صلابت آن و خشک سوخته  
جهت تقویت لثه مفید و مضر معا و مصلحتش کثیر و قدرش بیش از دو دریم و بیش مثل نصف آن بود  
نه نسبت و نهی در آخر دوم گرم خشک و در بول و با غسل در عرق و طبع او جهت دارو الفیل و فیل الانقضا  
و تب یلغی و سوداوی و جلد و یا شراب جهت سرم و دفع عضل و منصف و نطویل او جهت زردی قاق  
و با غسل زنگ جهت دفع کرم معده و صلیا فقر و حمل برگ او جهت اعتباس حیض نافع و قاتل جنین و  
فرش کردن آن جهت گزینیدن هوام و ضما و نجسه او در شراب جهت از آله آناسیاسی جلد و عرق انسان  
و قطره آب او جهت کشتن کرمیکه در گوش بهر سه مفید و چون خشک او را بر موضع گزیده بهرام بندند و بوی  
قرصه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضو یک گرم متکون شود و در او دفع آنست و مضاره و کرده  
و مصلحتش کثیر و قدرش بیش یک دریم و بیش فعیل و در دو لطفه قدما ناست و الله اعلم بالصواب

### حرف التاء

تا توره یعنی جز نائل و بندی و توره و توره ناسند سیاه آن توتیر و سفید و مستعمل شمع است  
در اول چهارم سرد و در دوم خشک و گویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت لتهیه و فطر  
و غیره و بغایت تنویم و مسک و ادرام چاره و مسکن صداع صفراوی و دودی و ضما و در برون و آن جهت  
بو اسیر و اوجاع حائضه نافع و اکثر آن قاتل و قدما یک دریم آنرا سم و استند و طبعی و با بر که  
و محلل باورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعره و ضما و مجروح نبات او جهت تقویت اعضای  
مسترخیه و نفع ریختن و موخفیت رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع مزمن و بوی که اگر از او بوی  
و بوی که گرم کرده چشم صاحب مد و حبیب اسکین الیم و بسیار نافع و بدستور استن برگ آن برادر ام  
و و امیل و قدرش بیش تا یکد انگ و بیش نفخ و دروزن او و مورث جنون و فساد فکر و مصلحتش فضل  
در از یانه و محلل است تا که و در بوی کرم نامندی و بیابستانی بیابند و شاخ تازه اقتسام زرا  
الف الکرم و حبیب الیم نامند و آن در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزای او است و بعد از آن برگ

تا توره یعنی جز نائل و بندی و توره و توره ناسند سیاه آن توتیر و سفید و مستعمل شمع است

و در

و عصاه آن مقوی معده حار و لیتی و قاطع فی الدم و حافظ جنین از اسقاط در ارفع خفاست  
 کفشت و در بول و جهت قرحه امعاء و اسهال و صفرویی نافع خواهد بود شکرند یا حقه نماید و شربت او که آن  
 آنرا با قند لبقام از جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و افلاطون قندهار و خفان صفراوی غشایان  
 و اسهال نافع و گاهی بسبب قوت جالیه باعث اطلاق میشود و آشناییدن عسلج نافع و صود بخار بدنام  
 و ضعف باه است و مضمر فیه و مصلح آن عسل و ضماد برگ و عسلج آن جهت در سرد و ابتدای درم حار  
 و سایر اعضا و التهاب و درم مخصوصا با آرد و جهت اسهال یا لایک بنایت میدهد و با راجحه نیز فیه شکرند و آن  
 بسیار جالی و یالین است و شکر با شرباب مخرج سنگ مثانه و رفع سوز و ضماد او جهت قویا و جهت مقوی  
 و غیر متفرج مفید و دعام بالیدن آن بار و غن زیتون سترنده مود آب چوب زر که درین سخته و تراوش  
 کند و رفع ثانیل و سترنده مود خاکستر چوب یا و نشانه آن با سرکه که رفع بواسیر و بار و غن گل سرخ و سرکه  
 و سداب جهت درم سوز و با سیه کشته و در غن زیتون و عسل جهت شگان و عسل و سستی مفصل و عسل  
 عصب و بالوره ارشی جهت بردن گوشت زیاد و زخمها و با سرکه جهت گردیدن هوام و سگ و لونه و  
 ندوی موش و کما در کرده او جهت بواسیر و نیم دام آن اگر جهت قرحه امعاء مفید است و رفع بر تنگی  
 قوت قابضه قوت و شکوفه او بهترین اجزا و در و مثقال خشک او و بالسل و اسهال و در بول و قاطع نفش الک  
 و مقوی معده و مالت ترش شدن طعام در معده و ضماد او رفع اورام و التهاب معده و درم حشیم و جهت  
 و طلع و قرحه خبیثه و راجع مواد حاره و حمل او قاطع حیض و سوخته آن جهت در حشیم و با عسل جهت در  
 و ناخن و سستی بینی دندان و رفع خون آن مفید و آب طبعی و خج اول قند سی و پنجمه قال یا قدری شکر و عسل  
 و طوبی است و ما و اصفر و پوست رز جهت قطع خون لثه موجب است و در غن رز که شکوفه آنرا اگر در غن  
 زیتون کرده بعد از سه روز تجدید کنند با قوت قابضه و راجعه و قاع مقام و غن گل سرخ و طالع  
 جهت قرحه و خشک شدن نافع است و از موده این فیه قوتین بقاری کاه و بهندی گاه نامند و مجموع آن  
 سر و در و دم خشک و جلوس و طبعی کاه کندم و قلع فی بیمار آن جهت دفع اذاری که از بروت هوا و  
 بهر سیده باشد نافع و حمل او را موشستن بدن طبعی آن جهت رفع سستی مفید و بشه را بشه و بشه  
 میسان و ضماد خاکستر آن یا موزن آن نمک و قدری سرکه جهت قرحه ساق نافع و گاه جوهر و جهت  
 افزایش محررین مفید و جوهر کاه با قلع جهت حفظ شکوفه های درخت از سقوط موش است و با کانی میست



جمع کاه مفر عصب و خامیدن بر روی آن بنایت مهر و عرق کاه کل که بجای آب گلاب کرده باشد  
 بنایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محمودین بنایت نافع است ترمس لغزینی یا قاصص  
 و بندنی بنالو تهین و پلین نامند بری آن و صوم گرم و در آن خاک خشک و بستانی و در آخر اول گرم است  
 و در بول و حین جالی و مفتوح و حمل و سقط خدین کشنده اقسام گرم معده و ضما و جهت هوق و ضعف و  
 و جرب و قروح خبیثه و خنار و و اورام صلیبه جذب هم جام و آکله و نار فاسی و فحمید و قیابا و بیکر و غسل  
 جهت هوق النساء و و رک و آمار هر روز سقطه و با آرد و جوهر آب سکه جهت تسکین لعل و حار و مطبوخ و در سکه  
 و آب خاکستر جهت اورام بایده و تهیج بلغمی و مفاصل و با فلوتیا جهت ثانیل و برز و مقدر و شقاق و آن قطع  
 و قطع و آنه بواسیر و آب طلح آن با خنک قائل که یک و لیش و جرب است و غسل بشیر و باد باعث سرخی و آن  
 و مقدر و اسخ و صلح احوال و خوردن آن هر صبح و مساجمت قوت با صر و قطع صداع و غریز بان آن  
 آب و با غسل جهت ضیق النفس و سر و غریز استشفاء و غریز سیر و شانه در رفع حصاة و حمل و اوبار  
 سقط خدین و آنکه اوبار باعث زردی و خسار و روی الفنا و در غریز و مصلحتش شیرین و مقدر شستن با و بر  
 از سبک تا چرخیم و مفر و آنکه هفت شقال ویدش در حلای و دو وزن آن با قلی و تخم خرنوبه در رفع کرم  
 بوزنش و در نه بترکی و سبک افعال فستقین و شهور است که چون ترمس و فشر کرده در ظرف مسن بشیر  
 بقدر لوشانیدن آن بچوشانند تا منعقد کرده و همان کرمی بر کنج ران ضما و کنند اسهال سفراناید و بر آلا  
 تا ف اسهال سودا و بر کرم و و میگاه اسهال بلغم و گاه موضع را با آب سرد بشویند قطع اسهال شود  
 و ترمس بری در جمیع افعال قویتر است تا نیست ترید بندنی لسوت نامنه و نیست بهتر بری آن معین  
 و سبک و منع و است و آنکه اندونش مثل خرب سیاه باشد و هم است و در اول صوم گرم و در آخر آن  
 خشک و سبک بلغم و طویات رقیقه و با و بخیل قانع بلغم علیظ و لزج از عمق بدن منقذ معده و رحم و مفتوح معده  
 آن و منقذ دماغ از بلغم و جهت هوق النساء و شال آن و فالج و سرفه که بمشاکت و طویات معده باشد و بایله  
 کابلی و شال آن جهت مایخولیا و جنون و جرب و با تخم کتان در روغن بادام چرب کردن جهت سعال و تر  
 و در و سینه نافع و ضرا معا و محففت اعضا و غشی و مکرب و مصلحتش خراشیدن پوست سیاه بالاسی آن  
 و بر و غزن بادام و لپته چرب کردن و با کینه استعمال نمودن و قدر شربت انجم آن تا صبر دریم و در روغن  
 تا پنچریم ویدش پوست لیشته قوت است بوزن او و در بعضی از غرض غار لقون و در غرضها چیدین با لفته

ترمس بندنی که از او صوم و بیکر

ترمس بندنی لسوت ۱۱

در کوبیدن آن نباید که در پنجین

در کوبیدن آن نباید که در پنجین معرب از ترابکین است در اول گرم و جالی تر از شک و طبع و مسهل  
صفر و محرک باه و الطیف از شیر نشست و جهت سرفه و در سینه و فشان و پشای حاره و تشنگی و با با و این جهت  
اخراج اخلاط محترقه و بار و غن کادی جهت سردی و با شیر تازه و شیرده جهت تحریک باه نافع و در سینه و مصلحت  
تقریبی در غناب و قدر و تیش از سهفت متقال تاشتی و لیش شیر خشک است و در سینه و آب و با شکر سرخ  
تریب بغلی فیل و بهندی مولی نامند بری و بستنی و شامی می باشد شامی آنکه تخم شلغم را در بوی تراب  
غرس نمایند یا بالعکس بری تند تر از بستنی تخم اقسام آن و تیر از دیگر اجزا و بعد از پوست و برگ بریزد و لیس از  
برگ بزرگ و گوشت او و بمراتب مذکوره ناسوم گرم و در و دم خشک و در لول و بعد از طعام باضمم تخم خج  
و محرک و روغ و با آنک تلخین و بیکار کننده و با خسار و مداومت خوردن و باعث رویانیدن میوه یک و نیم  
و آب او فسخ سرد و معین فی خصوصاً با عسل و بلبل و جهت سرفه و در سینه و تلطیف خلط غلیظ و احتیاج  
حیض رفع ضرر فطر مضید و اکثر او موله قیل و گویند بعد از خوردن او چون محقره بگذرد و در او محسوس نمیشود  
و آب او کشنده محقره است و طلای آن بریدن مانع مغایرت با هم و آب شامهای او که بدون برگ  
گرفته باشند بعد از آنکه او قی جهت اخراج سنگ مثانه مجرب خصوصاً با سکنجین و آب برگ شامخ و بعد از طبع  
با شکر جهت اخراج زرد آب مستقی نافع است و چون در جوف تراب روغن گل سخته گرم کنند و قطره او جهت  
سد گوش سیلح الاثر و چون تراب رسوا و خا کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاده و قطره را با آب و با تراب رسوا و خا کرده  
و تخم گیرند و در زیر آتش بنزد با عسل تناول نمایند و اخراج سنگ مثانه مجرب است همین سالی  
و اکثر خوردن تراب سرفه و در سینه و تلطیف خلط و مضر و حلق و دندان و مصلحت عسل و زیره که در سینه  
خساستیده باشد و ضداد او جهت قروح خبیثه و کینه تحت چشم و با شامخ یعنی گندم و دیوانه جهت رویانیدن  
موی دار الثعلب و جوششهای آبله و مضید و پرورده آن بسکه قلع اخلاط و اصلا ضرر ندارد و این طبیعت  
تخم تراب در لول و شیر تخم عرق و قوی و جهت درد جگر و در و درم سپر و با شامخ جهت گردیدن بار  
شلخ دار و در سائر افعال قویتر از اصل آن و تخم شلغم او بعد از طعام باضمم آن و با سکنجین فواید شقی  
جگر و ضداد او جهت قویا و با سکه جهت زخم غائر یا با عسل جهت در و مفاصل و با گندم شش و سکه جهت  
سحق سیاه مجرب و قدر و تیش از تخم او یک درم و از آب او سه درم و از جرم آن است درم و برای ادر  
بسیار گرم و موثر از غناب و خوردن او مستعمل نیست و شامی او را قوتش مرکب از شلغم و تراب است

و اگر مترادش بجمیع تر از تراب و در بلول و محلل رطوبات و اکثرا از منشی و مصلحش کس است و در عین تراب  
 که از تخم آب و برگ آن که در ابتدای تخم بستن ششید بهند بسیار منفعی تا تخم مقام رغن زیتون که در تخم  
 بلسان است و لطیف و اگر متراد از رغن بید اخیره محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن آن فاد از تراب  
 عقرب و تدبیر او جهت رفع سیدش که بعد از امراض بهر سید و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت  
 بشیره و جلای آن و در دگر گوش و ریاحی که در گوش بهر سید و کرمی آن نافع است تراب بقدسی  
 خاک و بهندی مائی و مٹی نامند و مراد از آن خاکی است که از زمین بسبب آفتاب و صدقات نرم شده  
 و بهندی و بول نامند و در باعبدال و خشک و مجفف و راجع است و تراب الملوحات یعنی خاک چهارم  
 از تراب الطرق ای خاک راه مائی غیر چهار اواله لطیف و اعدل است و بسبب صدقات مجفف و منفعی  
 جریات حرک دار و باعث التیام آن و جهت استحکام اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین و معیه  
 صوره تیر کینه حرف و حب الرشا و است بهندی تخم آنرا با لم و با لون نامند بری و بستانی میباشد  
 در دودم گرم خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاخ و مقطع بلغم خشک و در قریب بل  
 با تخم او و منفرعه و مثانه و مورت و قطیر بلول و مصلحش کاسنی و سرکه و بری و اوشد و الحراقت و شنبه لیس  
 و از آن نیز گتر و قیر از آن و افعال و بدست و تخم او قوی از بستانی اما مستعمل بستانی او است و تخم بستانی  
 در سوم گرم خشک و بغایت محرک باه و در بلول و محلل ورم سپر و قاتل آن جنین و اقسام دم و مقو  
 ذین و تریاق موادم و مخرج فصول سینه و جهت الحدار بلغم ظم بطرف مثانه و رفع استرخای بدن و اخراج  
 مواد ناسده و رفع سیلان حرک امعاء و حده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و فتح  
 سودا و آب گرم جهت تولد و با غسل جهت سرفه و در و بملوک از غلط غلیظه باشد و باز در و تخم نمبر  
 و غسل جهت شگاف عضل سینه و تحینه مواد که بسبب صدمه به سینه رنجیه باشد و بوداده او بغایت  
 قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و منفر کرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بیدش خردل و قدر شربش با  
 دریم و یا تخم نمبر است بغایت بهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و یا شیر نزد و در هم تا ده یوم جهت از آله  
 برص بغایت موثر است لشر نهایت اساک از اطعمه و بلول و شرب او جهت منع رختن و وضع او  
 مسکن در دل و عرق و با غسل جهت ورم سپر و جرب متفرج و قروح ششید و سیر و قویا و ناز و آرمی  
 و سختن مواد و سابق و سرکه جهت عرق النساء و اورام حاره و یا آب و نمک جهت نفخ دمل یا کرم جهت

بهن و صفت سفید و باخون خطافات رنگ کردن وضع که هرگز زایل نشود و از جهت کثرت آثار و جهت اسانل گاه  
 و باضایون و غسل جهت تنش مجرب و در افکار و بلیه و تر است و طول طایع و جهت پاک کردن چوبک تحت  
 و رفع رطوبات از جبهه و سرخ و بانگ بعضی از چوب و بیهوشی بجز آن مانند پوست او در دوم گرم خشک  
 و تنش در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و جهت محل و مطلق اند  
 در آخر دوم سرد خشک و قوی دل و قافض مسکن قی صفراوی و قطع مری صفرا و با قوت ترایه و مطلق شوی  
 و صاف کننده روح و خون از صفرا و با قوت صفرا مبدعه و اما جهت خفایان حاره و قوتیت مبدعه و برگ  
 و تسکین حرارت احتشای ویرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و ضما و جهت گردیدن عقرب بنده  
 و مار شاخ و از نافع و طلای او جهت کلفت و قویا و جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جبهه و تطویر و جهت قانی  
 که در چشم باقی مانده باشد و غرغره و طایع او در سر که جهت اخراج زوئیکه در حلق مانده باشد و سفید و مضر سینه  
 و مصلح شربت شمشاد و زرب التین و پاش آن باخ و آب لیمو و چون جواهر و مر و ارید در آن بنسازند  
 سازد و در با و افعال قوی تر از زرب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و رفع سموم و افعال  
 جهت بیاض طلای او جهت قویا نافع و گوشت او که شحم نماند در اول سرد و تر و در نیم و مضر حرارت غریزی  
 و با قوت و بخارات از معده بدین و مورت و مصلحش غسل و پوست او قوی اول و دماغ و معده و حشا  
 و رفع و شوی و با قوت ترایه و عطش و مفرط محل نفع معده خصوصا چون با غسل پرورده باشد و طایع خشک  
 مسکن قی صفراوی و وضع او جهت خوشبو کردن و بان معده پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند  
 جهت گردیدن انفی نافع همچنین نهادن این تاثیر دارد و طلای پوست محرق او با زرب جهت برین  
 سفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند با قی گرم کردن آن و چون پوست یک عدد او را با التام و زرب اند  
 در ساعت ترش کند و مفرط حار و مصلحش غسل و مفرط حار و مصلحش و مفرط ترش و قدر شربت از خشک  
 پنجم و از تراب نهفت مثقال تنش در افعال مانند پوست او و با قوت اسهال و و مثقال از مفرط و مقام  
 جمیع و حیوانی و قوت ترایه و با بگرم با شربت جهت گردیدن عقرب مجرب و بدستور ضما و و شایسته  
 بیکدم از مفرط قشر ارباعیت حدیض و کشنده خنجر آن و طلای او جهت تحلیل درم بلغمی و سنون آن  
 قوتیت لثه و در تنش جهت بوسیر شربا و طلا و با قوت مورت و مفرط سده گوش و مریخ و نفوذ در آن اعضا  
 و محل قوی و مطلق و بدین بان باعث زار عقرب این شخص و مجرب است و ضما و طایع مجرب و زرب کربا





و تدوين او بر بدن جهت تبليغ و سوزانيدن او و چراغ نافع صلاح و طلاي خون آن با بيله و آله جهت تبليغ و  
 دفع و سبق سفيده و اكمال گرگون آن جهت بياض فروغ تازه چشم و زهره او در غياب بنايت قوی است و چون چو  
 جهت رفع جنون و تعليق چشم و جهت منع تر ايد بيله و بدن او بر پا است جهت تقويت جماع مؤثر است  
 شگوار بهندي سها که نامند قسي از بونه است و انقسام ميباشند به در آخر سوم گرم و خشک از سوم است و اخلاص  
 باعث نرمي و زود گذاختن طلا و فقره و لطيف و عمل و جالي و مستطاب و اسير جهت برون گوشت فاسد و اجزا  
 و در دوزان قاتل آن مفيد است و معنی او تنقيه قلمي و تليين آهن ميباشند و چون آهن را يكبار در آب  
 شگوار معنی او تنقيه كند و بار دوم در روغن كنجد اطلاق نمائيد آهن مذکور آهن را مثل قنداليس شود و فرق  
 میان معنی و مصنوعی ظهور طوبی مصنوعیت در آتش خلط معنی تقيين بفاصري از دانا مانند  
 سري و بجري ميباشد بجري است و قرب از دانا ميگردد و هر دور است و پا و چكال ميباشد در چهارم گرم و خشک  
 و قتال و ضما دنا كستر سوخته آن با حاصل جهت قطع بواسير و سبق و برض و بون گوشت تازه او و دفع گريه  
 او را نفع ميت و جازب آنست تنبها كود در آخر سوم گرم و خشک و معطر و معطر و معطر و هم اقسام هاي و دود او  
 مصلح فساد و او متقی طوبات دماغي و محرك آن و جهت در دوزان رطوبتی در پو بغي و خاكستر او جهت نرم  
 و دلب و باروخن گلسترخ هب جرب متفرح و خراز و منع نزوف الدم جراحات تازه و تخفيف قروح فرمونه از دوا  
 و آب قليان که از كشيدن تنگوار و رنده شده باشد نوشيدن آن با دارا بول و عرق مغرور باعث دفع استفا  
 در كير و زو مجرب است و مفرد و دملغ يا بيس منقلب خون و مورت سرد و خفان و مكر حواس و كير و كير و كير  
 و مصلحتش شير تروسي خطاي قمری است مصنوع سرخ مایل به تيرگی و بزرگ راييل استري و افر و كير و كير و كير  
 و محمل و قائلين و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع آن كودين هوام و تسكين در دوسر سايه و عنا و تحليل كير  
 و اورام صليبه و قطع نزوف الدم جراحات و آشاميدن يك يا نيك تا نيم مثقال جهت اسهال و موی و بول و افر و كير  
 و قی الدم و در دوا جهت دفع چشم و مقدر و قضيبي و در زجرا جهت سيلان جفین رطوبت رحم و جميع عمل آن  
 که از رطوبات باشد نافع و مضرش شش مصلحش كير است تليبول و تانبول و تانبول و تانبول بهندي يانی  
 در دوم گرم و خشک مفتوح و مفرج و مضمی و مقوی سحره و جگر و دماغ و مضمی و در فضلات و مفتحت حصاة  
 و مقوی حافظ و فهم و نشاط آورنده و مضع آن جهت رطوبت دمان و سرخ كردن لب و تقويت بدن آن  
 و قطع نزوف الدم لامة نهاده و تحليل دم آن و ضما دوا جهت التيام جراحات نافع و اكثرا و معده و مجريين

شگوار بهندي سها

شگوار بهندي سها

شگوار بهندي سها

شگوار بهندي سها

شگوار بهندي سها

و مصلحتش سنگین و قدرش بیش از دوشمال و بیش از نخل قوت شیرین را بطی و ترش اشامی نامند  
شیرین در اول گرم و در دوم سرد و بول و لبن ملج و دودن صالح و موی در مانی سینه و شش و مطب  
و مانع و در انضاج شبیه نخل و فتح سد و ملج حال و فساد سپرز و موی موی پیر کرده و جهت آبله و حصه  
نافع و فساد و در مصلح الاستحاله بخاطر آن و مصلحتش سنگین است و ترش در دوم سرد و در اول خشک  
و قابض و مطفی حرارت خون و فامع صفرا و ادرع و مانع نخیت مواد با اعضا و مواد حلق و زبان و مسکن عطش  
و تشنه اشتها و تره آب و جهت ریح و تحلیل مواد و تقویت خلق و خشک او جهت قرحه امعاء و اسهال حار  
و رب هو نایب مناب آبله و خشک او مضر سینه و غصه و مصلحتش عسل و جوارشات و آب باطنی و خنج قوت  
که بقدر ریختن مثقال طلخ یافتن است منخرج حسابا منخصوصا که برگ شفتا الواصفه نموده باشند و طلخ و آب  
و انچه جهت سموم و برسام و جنون و در دگر و پشت بغایت نافع و طلخ برگ و نیزه پهن اثر دارد و طلخ و شش  
و ششهای او با سده و قهیر که در دود مثقال آب طلخ یافته بصفه رسیده باشد مسهل قوی سودا و قریه لایق  
و طوبیت خنج او که خراشیده و زخم کرده انچه در عینه شاد و زخم شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت سرد  
دندان و تحلیل و لهای بزرگ نافع و کندا منغش و چون آب ریشه قوت را که از شکاف آن گرفته باشند بقدر  
سفت او قیه یا برگ انچه برگ تاک بقدر یک قویه در دگر سر و فوشن تخمیر گرفته بچشانند تا به سدل سده حساب افتد  
قوی و موجب است و منغضه طلخ پوست خج و برگ او جهت دندان نافع و خانیان صمغ آن نیزه پهن اثر دارد  
و عصا که برگ او بقدر یک قویه و نیم جهت گردن رتیل و ورم و نهاد او با برگ جهت شرای قریه طلای آن بود  
نستون جهت فروج و در خشکی آتش و نهاد قوت نارس با برگ جهت رفع شقاق و شری آزموده است  
قودری زرد و سرخ و سفید باشد تخم نیست در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و شمی و مسموم جهت بروقت  
احتشاد و سرخ کردن و خسار و صاف نمودن البشیره و رفع مواد و ادوی و تصفیه صوت و بحال در موی و موی و موی  
او در شری جهت تسهیل اعضا و رنگ خسا نافع و قدرش بیش از نخل و برسم و برش همین سرخ است قوتی است  
شیدا تهوخته نامند اقسام میباشد جالینوس او را در اول سرد و در دوم خشک و دانسته و منسول او را بر دو صفت  
بلیع و ششوی آن لطیف تر و موی چشم و حافظ صحت او مانع از خسار مواد و جهت تقویت چشم و روح بهره  
و قرحه چشم و روح بهره و قرحه چشم و قضیب و عات و مقدر و سرطان متفرج و جراحت بینی و سایر اعضا و اندال قرح  
و بار و من کل جهت التیام جراحت عصب و نشفت رطوبات و قاطع نزف الدم و لغث الدم و موی و موی و موی

و جهت قروح ظاهری و باطنی شراب و ضماد و اگر امراض عین کله و شیا و اجبت حرقه البول و حمل آن  
 جهت سیلان رحم نافع در بولد و دوشن غسل و قدر شربش تا نیمه شقال است و اقسام توپیا را بدین  
 تفصیل است که در کتب جانیست و اقسام مدنی او قائل بر شش برون آن شال و نصف او توپیا نخاس  
 و گویند مرغیست و اقلیم یا نیز بدل است و طریق تشویه آنکه توپیا را آب سائیده قرض کنند و بر آن شرم  
 بر روی سفالی گذارند و بگردانند تا خشک شود و توپیا را بر آب انفعال است و آن چیز نیست که از سر  
 و این لفته در حین کوفتن آن میریزد و مراد از مطلق آن توپیا است و بهترین آن مایل بسیار می خور  
 و بر آبی و رقیق است که قه سبی نامند در سوم گرم خشک و لطیف و جالی و جهت جرب و حله و سبل و قطع خیم  
 و منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام قروح خیم و خشونت اجفان و برون گوشت زیاده و صلیحات  
 و آشامیدن مفسول آن با علق البطم یا آه دگن میا صمغ عربی سسل قوی لغم و جهت استسقا و اخراج مایه  
 نافع و زیاده و باعث سحج و قرحه امعا است و غیر مفسول آنرا در انصاف و در اینهم استعمال نباید و در مفسول  
 آن در نهایت لطافت و صحت میباشد و توپیا را بهیچام خشک و هالبل اسهال مخرج مایه خفان  
 و قرب و صفت پاه و در سایر خواص قریب توپیا نخاس است و چون در لخته پیچیده در جای نمناک و خفانها  
 یک هفته بگذارند و غفران میشود و آن جهت برون جرب عین و جلای حرمت او و با لیم آن نوشا و جهت رفع  
 بیاض و سبل آلوده است و با بر کرم و سسل حلال در اتم و اوج بندی از اجال نادره آن پوت و خست  
 لسان فیست و خویشت آن در آخر دوم گرم خشک و قالفن بسیار تلخ و با است چکیده و در برون قیاضه و حبس  
 غریزین بارده و قطع خون بواسیه و ضماد یا سکه جهت در دبر و اورام خوه نافع و متون آن جهت در و دندان  
 و تقویت لثه و زکری لکونی و خور و جهت رفع و با و طاعون و مجب الاثر و بدست و جهت بواسیه و شقاق مقعد  
 و در و آن و در و رحم و فرجه آن جهت قطع سیلان رحم و حین مفید و نیم متقال او یا یک شقال و برون  
 و حبس اسهال بواسیه و مجرب است و قدر شربش تا یک متقال و مضره درین و طش و مورش الیه  
 احشا و مصلحتش کثیرا و در لوبب نوا که است

توپیا

توپیا و جرب

توپیا و جرب

حرف الشا

تافسیا صغنی است در آخر سوم گرم خشک و با طوبت فضلیه و معی و سسل لغم و غلیظ جهت در و بولد  
 و اطلان اشتها و تحلیل ریا و دوش و ضماد و جهت و لوبب و دینیدن سود و در و زانو و شال آن













جلی را صغیر و نسبتانی را کبیر نامند و عمل جلی است و قوتش تا شش ماه باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و قوت  
 و با قوت در قیام و در بول و حین و خلط و بلغم آن جهت گردیدن بول و بول و قوت سیاه و هشتاد و نهایی بلغمی  
 و سوداوی و دفع گرم معده و حبس القرح و تحلیل ریا و خلط و بول و مفاصل و معده و تنه و رحم و قوت  
 و با کبر جهت سبزه و قوام او جهت تنقیه قروح غرغره و التیام آن نافع و مضره و مضره و مضره و مضره و مضره و مضره  
 تا سکه در سیم و از این جهت تا بهشت مشغال و بدش بود که کوی و در تحلیل ریا و شج و در اخرج گرم معده و پوست نیم  
 و سلطنت چله و سندی چتر او جام نامند پوست حیوانات نسبت بگوشت سرد و خشک هر چه در طبع  
 مهر از غذا نیست او بیشتر و اصلاح و تیرگی او با بکامه و در غنهای گرم باید نمود و بچیدن عضو یکصد و شصت  
 باور سیده باشد پوست تازه گرم صبر و قیام گوشت و نبرد و اشتال آن بکامه و سکنی و طبع و گرم او است  
 و بدست و جهت او رام بارده مفید و الصاق پوست بر قاعه و با حبس رسام و پوست تازه و جهت  
 جذب سم اضی و پوست گوشت و جهت قروح خفیه و حله و جرب و تراشه پوست نیز قاطع خون جراحت تازه  
 و خاکستر چوب پوست چتر او است و با سیر و نواصیر و سوختگی اکثر و سحج چله و قوام و سوخته پوست اسب آبی بازرگر  
 سرفه و متوالی جهت رفع سرطان از موده است و تعلیق پوست فیل جهت تسکین آیه و پوست مشغال جهت  
 گردیدن سنگ دایانه و منع ترسیدن او از آب و سوخته پوست قنفذ بری بار و خن یقون جهت دوا و اشک و حرق  
 پوست اضی دای الهم و حبس است چتر سندی گول نامند نوعی از انجیر است و این غیر از خیر نیست در دوم گرم  
 و در اول و جهت سرفه و سینه و گرده و سیر و سواس نافع و لعوق او که برگ شانها و شمشیر و چتر سینه و آب  
 او را با شکر قیام آورده باشد جهت ربو و فنیق النفس سرفه و سرفه و کفر فکی آواز از مجربات است و کیمقال برگ  
 مسوق او با قاطع اسهال و از این جهت سینه و بایم و وزن او شکر و ریح سرفه از موده است و شیر او محلل و دریم  
 و این مصلحت جراحات و جذاب و بل اخطا و غلیظ و از شیر انجیرستانی ضعیف تر و آشناییدن نیم دریم و جهت سینه  
 و تنهای بار و خاکستر چوب او جهت قروح ساعیه و آکل و نار و ناری و حبس و شمشیر روی الغنا و نفع و مضره  
 و مصلحت انیسون و سکنجین و آب سرد است چتر لافاسی شتر و سندی او است نامند که کتر از دو ساله او  
 شتر سیر گوشت و گوشت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قوی باده و اعضا و جهت تسبیح و قوت و التیام  
 و برفان و محرقه و البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخطا و غلیظ و مصلحتش از این چهاره و شراب کبیر و شمشیر  
 کبیر و سکنجین بول شتر سسه و در زرد آب و جهت سرفه و زکام و دریم و سیر و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه

و با کبر جهت سبزه و قوام او جهت تنقیه قروح غرغره و التیام آن نافع و مضره و مضره و مضره و مضره و مضره

تا سکه در سیم و از این جهت تا بهشت مشغال و بدش بود که کوی و در تحلیل ریا و شج و در اخرج گرم معده و پوست نیم

و سلطنت چله و سندی چتر او جام نامند پوست حیوانات نسبت بگوشت سرد و خشک هر چه در طبع

و با کبر جهت سبزه و قوام او جهت تنقیه قروح غرغره و التیام آن نافع و مضره و مضره و مضره و مضره و مضره



بقدریکه افیون خورد و با شند رافع سمیت افیون و چون با ساسوی آن لبانید سمیت او را ایل کشد و مسخر  
 محرومین و مصلحت شربت بنفشه و قدر شربش تا یکدماگ و بش مثل آن راج نصف آن فلفل و بعضی مواد بوزن  
 آن مشک و در اراض بکار و فزیون و جبت تحلیل رطوبات لرجه و زن آن فلفل و ثلث او را فلفل و ثلث او  
 زربا و هست و چند سیاه بقدریکه گرم نشده است در دیت یکروز و در بان آن مرشی ترنج و شیر الاغ است چو روبا  
 بفارسی چو روبا و بندی جای پیل و جافیل گویند فرسیت در دودم گرم خشک گویند خشکی آن در دودم است تا بعضی مفرج  
 و مسک و مطلق و منفی معده و فم آن و مری و مگر و حافظ حرارت و غریزی و با ضم جهت صلابت بگر و سبز و او را لیم  
 آن و بر قان و خوشبو کردن عرق و بلبل و بوی دبان تحلیل راج و رفع کلفت و خش و عسر بول و غشای قی و رطوبه  
 معده و زلیق الامعاء و اسهال معده بار و رطوب و از آن رطوبات منفی معده و استسقای لحمی و ضحاده و جهت دودم  
 جگر و اوجاج بار و رطوب و در و شرفالنج و عشه و امثال و با افستین و عسل جهت کلفت و خش و آثار ضربه و بار غشای  
 جبت اوجاج بار و رطوب و در و شرفالنج و عشه و امثال و با افستین و عسل جهت کلفت و خش و آثار ضربه و بار غشای  
 محرومین و مصلحت شربت بنفشه و قدر شربش تا یکدماگ و بش مثل آن راج نصف آن فلفل و بعضی مواد بوزن  
 آن مشک و در اراض بکار و فزیون و جبت تحلیل رطوبات لرجه و زن آن فلفل و ثلث او را فلفل و ثلث او  
 زربا و هست و چند سیاه بقدریکه گرم نشده است در دیت یکروز و در بان آن مرشی ترنج و شیر الاغ است چو روبا  
 بفارسی چو روبا و بندی جای پیل و جافیل گویند فرسیت در دودم گرم خشک گویند خشکی آن در دودم است تا بعضی مفرج  
 و مسک و مطلق و منفی معده و فم آن و مری و مگر و حافظ حرارت و غریزی و با ضم جهت صلابت بگر و سبز و او را لیم  
 آن و بر قان و خوشبو کردن عرق و بلبل و بوی دبان تحلیل راج و رفع کلفت و خش و عسر بول و غشای قی و رطوبه  
 معده و زلیق الامعاء و اسهال معده بار و رطوب و از آن رطوبات منفی معده و استسقای لحمی و ضحاده و جهت دودم  
 جگر و اوجاج بار و رطوب و در و شرفالنج و عشه و امثال و با افستین و عسل جهت کلفت و خش و آثار ضربه و بار غشای  
 جبت اوجاج بار و رطوب و در و شرفالنج و عشه و امثال و با افستین و عسل جهت کلفت و خش و آثار ضربه و بار غشای

چون با ساسوی آن لبانید سمیت او را ایل کشد و مسخر

محرومین و مصلحت شربت بنفشه و قدر شربش تا یکدماگ و بش مثل آن راج نصف آن فلفل و بعضی مواد بوزن

آن مشک و در اراض بکار و فزیون و جبت تحلیل رطوبات لرجه و زن آن فلفل و ثلث او را فلفل و ثلث او

حرف جیم یارسی

چای برگ بنات است گرم با عتدال و در ولین و منفع و مقوی با ضم و ضحاده  
 نخته و جهت او را مصلحت و تسکین و بواسیر نافع و لطف و ادرق و منعم و مفر معده بار و رطوب و مصلحت و خش و غشای

چون با ساسوی آن لبانید سمیت او را ایل کشد و مسخر

و راز یاده و چنانکه بطور قریب می سازند سسمل و رافع خمر و شراب است و طبع آن مسکن التهاب صان کننده  
 خون است چرخ لغزنی زنج نامند از جمله مساع طیبو گوشت او بسیار گرم و جهت مسفت دل طبیعی و نقصان  
 عارضی و زهره او جهت غشا و غلظت لیس و حرکت بر گریز او جهت رفع آثار و کلف مجرب است چرخ بولم است که بولم  
 نیز گویند و بهندی او نامند و نیست و اصناف می باشد و طبع دل آن در صحنی کج باد و گرمی آن بر سر و  
 صاحب لقوه و برگردن آن علت است و قله و مغز او بار و غن نفیقه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب تحقیق  
 از مجربات است چنان که از آن با خاکستر چرب بکزد و غسل آینه نشود جهت ملس البول و بول فزایش آن و  
 و طمائی خون او بار و نه جهت کشش قمل و خوردن آن خون و نیز زهره آن جهت شکواری رافع و چون آنرا  
 و سچ کنند یک چشم او مفتوح و یکی مغموس می باشد تعلیق مفتوح باعث بیداری و مغموس مورت خواب است  
 حلی بهندی کمثل نامند بالا حصیت خرا و مولدنی و محرک باه است و میفرمید مصلح آن خسته بران و نیز مجوزا  
 چاققتد رغبی سلق نامند مرکب القوی و حرارش در ماول و با الورقیه و قوت قابضه و طوبت مایه و حالی و حل  
 و برود و مطفی و جرم او حالیس طبع و مایست آن ملین آن قلیل غذا و نفخ و مفتوح و قطع بلغم و جهت عشته  
 و ترکیب باه موافق و بهترین اجزای او آب بزرگ و ساقهای بزرگ او بهتر از بقیه است و طبع بولمیت او از بولم  
 و خوردن او که با سر که خوردن طبع یافته باشد جهت رفع سده کمال بسیار شوره جهت در گردنه و نشانه هر خرس  
 مسفتد نافع و آب او با روپیه سسمل معین اخراج بلغم و جهت بلغم و مفاصل و نفوس نافع و موطا آن است تنقیه قمل  
 و مایه و با زهره کنگ جهت لقوه و صلاح و شقیقه و حرمت بین و قله و یک گرم او بار و غن با د جهت در گوش و اطول بلغم  
 بزرگ و بیخ و جهت خرا و نخاله سر و قمل و ضیان که ایفاسی رشک نامند مفید و ضما د آب یک گرم او با بولمیت ارشی  
 پشت پا و استسقا محب و خنده او جهت اخراج قمل و سچ و بر و مفید و طمائی بزرگ نیمه او جهت سوزگی آتش  
 و جوشش با دمرخ و ضما و بزرگ خام او جهت بهی قوا و التخلی و روح نجیسه و سسمل و مفاصل و با حاصل جهت با  
 و تالیل و با خنجه جهت خوب کردن بود و بار و غن با د جهت تکیه بر با و لم نافع و خوردن او با بولم و آیکاسه  
 مسکن و بلغم و راج غلظت و اکثرا و محرق خون و در وقت بلغم و مغموس و مغموس و مغموس و مغموس و مغموس و مغموس  
 خردل و آیکاسه چنانکه آن بی خیر جیس و بزمان ارد و بلیده و بهندی چو ریانه غلظت و سسمل و سسمل و سسمل  
 و سسمل و سسمل و سسمل که غسل است چوب چینی و غلیظت و بهترین او قطعه های سرخ بزرگ و سسمل  
 نیم رنگ بی گرم و بی کره است که زوده و ضعیف القوه است و مرکب القوی و مائل بجمارت و میویند و ریاده

چرخ بولمیت

چرخ بولمیت

چرخ بولمیت



سحر حرارت و بنایت مخفی رطوبات خفیه و ملطفت و مفتوح و محلل و در بلول و عرق و بارطوبت فضیله و تقوی باه  
 و نفی خون در روح از کثافات و انقباض و تقوی حرارت غریزی و میراج النفوذ و تقوی بدن و تقوی اعضای رئیس  
 و اعضای تناسل و معده و جهت علت آتشک و قروح خبیثه سیدیل و در رفع امراض فرستند و کله و کل سوداوی  
 مثل جرب و حکه و تب و یلج و زوال صید و در دروغ حاصل و عذلم و دوا الفضل و سایر اوجاع بارده و جراحات غریبه و زرام  
 صلبه و دوا القمل و حید و سرطان و بقی و بر سر سیاه و یا لیمو لیا که از اخراق بلغم باشد و جهت قطع عادت این  
 بنیظیر و رفع مواد زله و زکام و منوم و نوب و نیکو کننده خسار و سمن اکثر ابدان و در توالد و تناسل قوی الاثر و در  
 بر و زخم کردن حصه و رفع سمیت غلط آن و اخلاط و بن و جرب و عمل در اکثر مواد آب طبع و جرم او مسدود و تقوی  
 اگر تازد و که خشک نشده باشد و بخوردن نمک و لایم احتمال آن کلیه نیست چه ترک عادت آن و اعتقاد دارد  
 حاره منطقه ضرر است و در اکثر از جرح و بنی اجتناب محو و بن از رطوبت حار و مفرده و انقباض که تمیزی لزوم ندارد و در  
 و جمیع افعال ضعیف تر از طبع او است اگر تقویت معده و مایه

حریت الحما

حاشا نوعی از رطوبت کوی است در آخر درم گرم و خشک و سخن قوی و در بلول و حیض عرق و شکر و مخرج  
 چنین شکر و دفع سده احتشاش و نفی شش و سینه و قطع و سهل بلغم و تقسیم گرم و تقوی معده و گرده و محل  
 جاده و تریاق مهموم باره حیوانی و نباتی و شکوفه حاصل و مسهل سودا و اقام مقام انقباض و چون حاشا لایا  
 و سرکه نبوش و مسهل بلغم و خطا میخیزد آن دفع نماید و طبع او با غسل جهت عسل النفس و تنقیه بلغم سینه و حقوق آن  
 آب و غسل جهت قوی و تحلیل فضول و در درم و گلو و تقویت گرده و تنقیه آن و تحریک باه و دفع ترش خوردن  
 قلیل آن با طعام جهت قوت با صحر و ضما و یا سرکه جهت نمش نایل منکوسه او را م تازه بلغمی با آر و کند شکر  
 جهت عرق النساء و امثال آن ناخ و مضر و مصلحتش نعمت و قدر شربش اند و شغال تا چند نیم و بیش نیم در  
 او انقباض در غیر تنقیه یک وزن و نیم و مضر و چون یک و آنرا با ده جن و آب انگور بچوشانند تا ثلث الی سوره  
 و جمیع افعال قوی است و چون صد شغال آنرا کوفته و بنجیه و در لبته و شصت لطل آب انگور را انداخته بگذارد  
 تا خمر شود و جهت تقویت باضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و پروت آن سایر اوجاع سوک و تهیگاه و  
 پنهانی با روغن مغز مرغی و سواد و ریت و سمن بارده بلع است مؤثر است حسب انسیل لاطبا و در جرب و خفیه  
 و بندی کالادانه و چهار چرخ و کوا و دوی و زیر کی و سحر لایر اچنانا نمند در سوم گرم و خشک و مسهل و تقسیم گرم و

حاشا نوعی از رطوبت کوی است

حاشا نوعی از رطوبت کوی است









حجر القهر بنامی در صفت و بندی چند کاش گویند سنگی است در دم سرد و در اول خشک و جهت فرج و کلا و سوط  
 موجب و جهت جئون و خفقان و نفث الدم و نزف الدم و مفر کرده و مصلحتش کثیر و قدرش بیش یکصد سن  
 حجر الی منفع سنگی است که در سنج یافته میشود بهترین اوسفید صلی است در اول گرم و در دم خشک و مصلحت  
 بلیغ و قاطع نزف الدم و در و راد و جهت التیام جراحت و طلای او جهت تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر  
 دو دانگ یا شرب و اشال آن جهت حصاة گره و برقان نافع است حجر المسس البیاضی فسان بلند  
 سنگیست که آن کار دشواری نکند و انسام میباشند بهترین اوسخ و سیاه براق است و سیاه در جرم  
 اوست سرخ و اوست در اول ربانی همه و راند جهت حاک و جرب و دوا و شعلب و سلاق و بیاض و منع برک  
 شدن پستان و ضمیمه و سائیده او با آهن جهت رویانیدن مواد آشامیدن یکد هم او با کبر جهت هم  
 سیر و صرع نافع و مفر کرده و مصلحتش کثیر و سائیده قسم آن بر روی مس جهت قرحی که زخم و سوز و جرق  
 قسم سبز زیتونی آن جهت سوزنگی آتش و بیاض چشم و با مس که و لظرون جهت خنار و ریه و توباد جرب و حله و پاک  
 جهت سرطان و آکل و شقاق و خروج مقعر و اورام حاره و اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و در آن  
 نافع و سائیدن او در چشم بر روی آن باعث زیادتى قوت و جلای آن نموده و در قسم کسرخ او جهت بیاختیم  
 و زروح و سوزنگی آتش مفید است حجر الحیمه البیاضی هموار ناست قسمی از ماریم میسد قسمی سست است و بهترین  
 آنست که چون بر شمع گریده مار بگذارد بچسبند و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را بنجد کند و چون جذب  
 تمامی سم کرده باشد دیگر بچسبند و در جین جذب سم آتش متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بجال آید و جهت  
 گزیدن عرق و مدام دیگر ضعیف افضل است و جهت سنگ مثانه بغایت نافع و قدرش بیش ناست و قیر لطف و تعلیق  
 مخطوط جهت مریض و غیره نافع است حجر الکدوک نیز بایان هندی سنگ بصری گویند و در آخر دم و در  
 خشک و در آن و جالی و جهت خفقان و غلیان و عطس و التهاب و در و راد و جهت نزف الدم و استحاله آن جهت  
 رفع بیاختیم و زنده و لاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جالی دندان و رافع زردی آن و جیس و ارض  
 روئیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قرح او مورت سرد و حجر المحک بندی کسوی ناست سنگی است سیاه  
 در دم سوزنگیست جهت در مفرده و علفس شراب و جهت رفع بیاض چشم یا شیر مضعه پس کتلا البیاضی نافع  
 و قدرش بیش یکدانگ است حجر الی یک سنگیست که در شکم خروس میگویند و در دم گرم و در اول  
 خشک و تعلیق و شرب او رافع خزان و بجم و دوسوا من در درج شستن آن رافع سنگی و آشامیدن آن پاک کننده است

حجر القهر بنامی در صفت و بندی چند کاش گویند سنگی است در دم سرد و در اول خشک و جهت فرج و کلا و سوط

حجر المسس البیاضی فسان بلند

حجر الکدوک نیز بایان هندی سنگ بصری گویند و در آخر دم و در





وضع جمیع آنرا مفید و مضاد بود گوشت او مولد بود و تعلیق حرزدون بر باد می است مبعج باه شوشت جماع کرده  
 تعلیق مهر و پست است او که قریب بگردد او باشد بیک باعث شدت قوت جماع است و ضرر دهن یک چهار ازان  
 راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البتہ قاطع نمی است و یک قیاط از شیم چپ با آب نخود سیاه  
 مطبوخ و دو استار و عن گاو بغایت محکم باه و سخن کرده و چون حرزدونی را با صمغ عربی و عرق النسا صید کرده  
 رگ باطن آنرا بسته موضع اشکافند آن رگ را با صمغ عربی و عرق النسا قطع کنند و بعد از آن با پوست بدن  
 آلتی ریزه ریزه نماید بالخاصیت رافع ان علت است و موجب این غیر حقیر است و خوردن گوشت و عرق او  
 حر یا بغازی آفتاب پرست و بهندی اگر گشت نامزد فاصیله از چوپانم خوشک از جمله سبوم و ذون اوانع و رویدن یک  
 کشته شده باشد و رافع آثار جلد و طلای آب طبوخ او را گسیدن را سببیدار و گوشت آن مورث سل و دوق است  
 و یکدیگر هم کشنده حسن و بی صفت یعنی حاشیش نامند خاصیت از سبب هم خوشک خیدیم اوقتی و یکدیگر هم کشنده است  
 بقی مفرط و مضاد و جالی و سرخ کشنده و خسار و جهت امراض بارده استعمالش در خارج بدین طریق است چنانچه  
 بغازی غوره نامند انگوته را سبب است در اول دوم و در آخر آن خشک و صاف آن سر و خشک و مطفی  
 حرارت خون و قاطع صفرا و قطع بلغم و قوی اجگر و بدن و عالج طبع و نافع الصباب مواد و افع مستحی  
 و تشنگی و نماز خشک و جهت خوشبو کردن عرق و جوشش بدن و جصفت و خارش سستی بدن و نافع و مفید است  
 سببه سرد و مضاد و مولد ریاح و فخر و مرث عطش و بعضی از جهت تلکلیف و خوش گلشنه و انیسون و انجیر و بدش  
 ریاس ترشی ترنج است و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن اریه و التهاب حده و جهت اسهال و مرخی انجین است  
 و حفظ جنین و تقویت احتشاش و غشای صفراوی و دفع خمار و دفع قبول مواد و باری انانیه خوش جهت تصفای  
 تحریک و صاف کرده او که در قناب خشک کرده باشند این اثر دارد و جهت خنق و در غم نخوره و فی الدم و رعایت  
 و سقوط لبات و تلای آن با آب گشته نمائید و سبب بر اسیر و زجر و جهت تنقیه و اصلاح رحم و بار که  
 جهت نواصیر و چرک گوش و غرغره و جهت درم حلق و قنار و جهت قرحه اسما و سیلان و طوبت رحم و انیسون او  
 و معده و انتشار خشونت اجهان و تامل مفید و آب او در افعال مثل عصا و قوی قوت ماسکیده و چون قنای  
 و سایر ادویه عین را با آب ان پیورند بغایت مقوی فعل است و مفرسینه و مرث و سعال و مصلحت گلشنه و سبب  
 خشنکاش و قد شربت از عصا و او که قنای و بدش آب سبب ترش و سماق او تر است او که از آب غوره و قریب  
 بشیرنی سه جز و عسل که گز و نمک و تر قریب داده یکسال بران بگذر و جهت دفع و با تقویت با صمغ و قنای

حرث الحما  
 حرث الحما  
 حرث الحما







محرورین و مصلحتش غلبه و نیکو و آب سبب و شربت صندل و گندار و در شقی و سهال و تپه خارش می و مصلحتش  
 آب بود و سبب و صندل و قدر شربتش از یک عدد تا نیم شغال و بدش جاد و شربت سبک و گندار و مصلحتش از آن  
 بدل او است حلاوت اسم کل حیوان صدنی است بر می بجری میباشد جلد حجری او که میندی سنگه خورند  
 در دوم سرد و خشک و خواص آن بعوده تعالی در صد و گفته است که گوشت آن در دوم سرد و تر و مولد بلغم سرد  
 و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضما و آن جاذب پیکان و امثال آن از بدین جهت تقبیل طویات القنیه  
 و قروح و درم نقرس جذب زهر سگ و پودا گزیده و طلای طوبت او که لیسوزن سورخ کرده نزدیک آتش  
 داشته باشد بام صاف و صبر بالسوی برشته جهت التیام جراحت خبیثه و تحلیل و درم فرسوده و مفید و معده را  
 و گوشت بجهت مسحق او در فرم بام و کند جهت التیام جراحت خصوصاً عصبانی و امکان سرخه مجموع او با  
 جهت رفع آثار قرح چشم و طلای او جهت جرب و تقروح و بهی و جلای دندان و با سکه جهت قطع عادت بالیدن  
 و طوبت آن بر جهت منع نخین و او که بشیم و بر جوالی گوش جهت ورم و رفع طوبت غایر گوش و طلای  
 محرق او با قطران بعد از کنان مویش منقلب جهت منع روئیدن آن و کوفه و فرو بردن گوشت خام او  
 در دمه و بام جهت قوا و در دمانه نافع است حماما نبات شجریست و اقسام میباشد و قوتش تا سفت  
 سال باقی بماند و اول سوم گرم خشک فحش سده سبز و چک و مقوی آن مدر بلول حیض و مسک و نوم محلول  
 راج و منقی معده و دوش سرد و طبع او جهت نقرس و درم فرم و جگر و ضما و جهت صلب و تفحش تحلیل و درم  
 حاره و گزیدن عرق و بامیز جهت ورم احشا و با فرجات جهت ورم رحم و با کمال جهت امراض چشم  
 قانع و منفر و مصلحتش تخم خنث و مورت کسل و مصلحتش چینی و قدر شربتش تا دو درم و بدش لوزن او  
 اسارون یا شل او در نقل و یا و چون با سیدس او و چینی عرق بکشند و عرق را با عسل و نخله در افقا  
 گذارند و جیس افعال و فرج نیابتی بر خمر میکند محاض الباری از نشه و پندی چو کانا مند بر لسانی  
 و بالی میباشد و بستانی بر دو قسم هر دو در شرب بهترین الابع و در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مسکن  
 قی و غلیان صفراوی و کوشی و جهت رفع خارش و خارش گل خوردن امثال آن و در قان و قوت جگر  
 و التهاب نافع و بجهت او ملین طبع و ضما و او بار غن کل و در غفران جهت قروح شته و در خوردن مصلحتش  
 جهت جراحت امعاء و مفید و مضرا و مصلحتش سفیرتها و قدر شربتش تا سه درم و بدش ترشی ترنج و تخم  
 در اول سرد و در دوم خشک و قاطع جهت قرح امعاء و غصقان حله و قان و التهاب گزیده و سبک یار

حرف الحاء

حرف الحاء

حرف الحاء





از کمال

بر آن پاشیده خشک کنند نیم شقال و آن با باد القطره الی سبال است حمار الوحش بغایسی گورج و  
خاصیت آن در دم گرم و در سردی خشک و غلیظ و سودا و ورق آن و پیره او جهت و مفصل تحلیل راجع غلیظ  
و طلاهی بر او جهت کلفت و توبه و بار و غن قسط جهت در دم گرم و کرده و با شیر و فربه جهت رفع گرمی الطفال و در غن  
جهت و از غلب و در رالی و قیر الطالی و با خونچکان و آب کرب جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب و و بغایت  
مقوی باده و مغز و جهت رفع بول و فراش و آتش سیدن او با آب کاه جهت قطع احتلام و شش خشک کرده  
او با کثیر اوسل جهت ریزه و سردی و نفس و پیره باده و مقوی باده و در شستن انگشتی از سحر و در چوب سبتن  
قدری از پوست پیشانی او بر توبه یا بر جهت رفع مرغ محب و بعضی شرط کرده اند که پوست پیشانی  
بقدر یک شبر صاحب شرع باشد اعم از آنکه از جنسی باشد یا اهل و گویند در اول همراه تغیر انگشتی شرط است  
و پوست نگاه کردن چشم او باعث صحت بصیرت و رفع نزول آب جگر و سم او در افعال مثل حمار الی است  
خسطل بغایسی شریک و بندی اندر این نامند غریب است آنچه در بوفه و فخر و یکی باشد از جمله سم و هم از او  
در پوست باشد و گوش تاجار سال باقیست و بیرون آورده راتا و سال و بیتر باده سفید است که از بوفه  
کثیر الشمر گرفته باشد و شمل شحم است در اول چهارم گرم و در آخر دم خشک سسل سودا و بفرغ غلیظ و فطره فوا  
عروق مستطع خیزن قاتل آن و حاد ب اخلاط و غن بدن جهت فالج و امراض بارده و غائی و اعضا و  
عروق النساء و حاصل و فلات خزنه غلیظ و ششم و سینه و عروق النفس انتصابی و ریو و سرفه و سرفه و امراض بارده کرده  
و شانه نافع و مفرط غار و موده و مصلح و در سحرهای بسیار و در مورت و کرب و در سحرهای بسیار که با عیفت  
اسمال و رمی و انتساب و مصلح کثیر و قتل و شاسته و مفرط بدان قیمت و مصلح آب نوا که و قدر شش و شش یک  
سایه هم در جهت صلاح آنست که سائیده با اوسل شسته خشک شود و پس بکثیر از غیر و سائیده و بیش کوزن او  
سید و کثیر و شل است و در شش او که در شش او را چو شائیده باشد جهت قوا و بلی و ریج عروق النساء و فالج  
و فالج و امثال آن و شباهت اوسل قوی و در فتره و قاتل خیمین و طلاهی سبب و جهت عرق النساء و در باره  
و بخور او در جیف و فماد و چن مرتبه بر کف پا جهت خنل و سوط آب او جهت نردی چشم و پاشیدن آستین او در  
خانما جهت کشتن کبک و رفع تولد آن مؤثر است و چون خنل را سوار کج کرده دانه را بر سیران کنند و بر غن  
مما که و فقیه اسد و سائیده تخمیر بکیند و بر روی آتش گذارند تا چن شش ندر خضاب او و آتش سیدن آن  
در حمام جهت سیاه کردن مو و دفع رعت سفیدی آن محب و قطره و غن از تیران که خنل در آن شائیده

از کمال

در حمام













و قطو له وجهت پاک کردن چرخ گوشت نافع و منقرض شدن مصلحت کثیر او غسل قدش تیش تاد و دانگ و دودن  
 او کشنده است و چون آنرا بپست باریک غسل بسیار خشک کنند و بعد از آن بدوغن زیتون بپزند و بپوشانند  
 بر بالای او و بر آن بپوشانند تا مالش در خون بسوزد و با جرت با بلی غسل حقوق بسیارند و هر روز یک انگشت از  
 شاول نمایند جهت صاف کردن آواز و تقویت بدن و گوی که خسار و خارج فضلات بدن بهر دلیل است  
 و هرگاه که در روغن زیتون بپوشانند با غسل همچون کنند بهر تنه این اثر دارد جهت النجاس  
 فصل مصلحت و در قوت قریب بجهت الحریه و ملطف و عالی و خوردن آن سم قاتل و در او بهر چشم و زخمها  
 مستعمل است جهت الرصاص فصل قلعی است یا غایت قانع منقول او جهت النجاس چرمت چشم  
 و تقویت با صود منع ریختن مواد چشمه که است جهت الفضة لطیف و قوی القیض و طلا ای او جهت  
 خروج چشم و سقفه و جرب و بواسیر و نواسیر و النجاس چرمت نافع است جهت الذهب لطیف اثر  
 و در انفعال قویتر از نفعه و طلا ای او با آب جهت رفع بدوی از پهل و کینج ران محب و در انفعال نایب بسیار لطیف  
 خرنوب قسم ایشان بری می باشد و لبستانی و قسطنطنیه که یکی را خرنوب شامی نامند تازه هر دو غسل  
 بعصر و در بول و خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرین او مایل بجلالت و دانه او  
 سرد و خشک بسیار قایض و تقوی بدن و در بول و ضار و خنده او جهت صدمه و سقوط و امثال آن و ثایل  
 نافع و خوردن تازه خرنوب شامی که ارسال نگذاشته باشد در پیغم و بعد از انضمام موله خلط صالح و با دانه جهت  
 فتح قیسین بدن و موثر و چنانچه شکر کنند شیر را لذت کند و اشتها آورد و جهت سردی و خرنوب شامی و شامی  
 و جهت بر و سقفه و زوت الدم نافع و منقرضه و خفیف اعضا و مصلحتش بهر دانه و نبات و بکشد بوزن آن هر  
 از قوط و اشیاء و غرض قدرش شش تا پنجاه گرم خرنوب نبطی خرنوبات جنس است و این نیز در دفع است  
 یکی را قوط و منقطع و انعیان نامند و قسمی را با بر شنبه برگه که چاکه بپند می سگی کالی گویند و هر دانه خرنوب  
 بری نبطی همین است در دوم سرد و خشک بسیار قایض و تقوی حده و طالع خون بهر غرض و حال پس سال است  
 بر قال و غرض منع از اجیض نواسیر و خرنوبات و جهت در خوردن و استحکام آن و پوست خرنوبات  
 قانع دندان کرم خوردن و محتاج پاک کردن نه چون با خنک صاف کنند یا مع سقیدی و باعث درازی و  
 و تقویت آن و طلا ای او بر بدن جهت اعیان و تقویت اعضا و موثر و چون خرنوب بری را گویند و آب تر نمایند  
 و جالبه رنگین را آن ترکند باعث ثبات رنگ پیش و خرنوب و لبندی را می نامند بری و لبستانی و لبستانی

جهت النجاس

جهت الرصاص

جهت الفضة

جهت الذهب

خرنوب

خرنوب نبطی

خرنوبات

خرنوبات

خرنوبات















و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و تضایق و چون جوت انار را تها مری خالی کرده پیر او را با مثل آن  
روغن بنفشه و انار کنگنه شنبه آب شکر گرم کنند جهت رویانیدن مری امرو و الا لعلب لبواسیر و لعلب لبواسیر  
سپید او بریدن المفال و صین و ولادت بهست عدم تهر او از رفتن های خارجی موش و پوست او بسیار خشک و پوست  
بر آن جهت نالاج و نفوس و طوبین و صاحب لبواسیر و شش و مفرغ و تعلیق چشم راست او باعث گرگنا و چشم  
و تعلیق هر دو در لاله بهشت بر گردن صاحب تیپ بلع رافع آن علت بخور موی او جهت گر زیند و اوام و موش و چون  
شکافه بر آن از و مرقا باشد خشک کنند جهت دفع اسهال انبایست نافع است و دیگر برای محل خنق و او را م  
و اکلا رافع مغض خر گوش لبونی انرب و نور و بندنی سسا و سپهر و دیگر با و لبها گویند و اینست بهر تیپ و لبها  
خاصیت آن در اول گرم و در دوم و طبعی گویند خشک است و پوشیدن پوست او سخن بر آن بعد خلط  
و قاطع لبواسیر نافع تاثیر بر دود و در بدن و موی محرق و غیر محرق او را البشون همه اعضا و خون بنفشه از جهت  
اسهال و قرحه معارفه و موی و طمائی خون گرم تازه او بهست کلف و رقیق و بنفشه آب سفید از آن شمع کند  
و بنفشه خشکی که در سر و سر و مسکن در مای گفته و قشر او که مشوی باشد جهت عرقه موی و ذلک و جهت  
اصلاح امراض اشه و در آن دمانت بر رویانیدن و ندان اطفال و فاکستر داغ او با پیچیدن با اصل و آب  
پایان غصص جهت دفع و الا لعلب چون بنفشه یا به او را بقدر قیراطی تا نیم شقال با سر که بنفشه جهت صرخ و تحلیل شمع  
در حده و گزین انفی و او به فتاله و سه قیراط او با شراب بهست تیپ بلع و طمائی او جهت طلع الفعیل  
و در شقال او شرابا جهت دفع سیدان و طوبات جمع و شکم و حمل و آسانیدن آن بعد از ظهر سه روز هر روز  
بنیم شقال نافع حل زمان و در پاره او را تاثیر بعکس بنفشه است و حلوس و بلع آن جهت نفوس مفاصل و خورد  
گوشت او و در خون غلیظه و بهتر از خوبی که از گوشت گا و بز و میش هر سه و جهت بول و زارش و سلسل بول  
و عرقه و نالاج و امراض بارده نافع و اصلاح او بخین او است به بخار آب و بار و غن شربت و مفرغ و الفراج و مفرغ  
و سرکه و زان و بنفشه و چون مجموع او را بنفشه تناول نمایند جهت خند نافع و هر گاه مجموع آنرا بسوزانند و بار و غن  
گلشن طلا نمایند جهت رویانیدن موی بسیار موش و قمار و خاک استخوان آن محل خنایر و پیر او جهت  
شفاق و دفع نخیتن و بول او جهت حدت با صره و گری با بقدر نیم تا یک شربا جهت سلسل بول و بول  
و زارش نافع و چون بهشت روز هر روز دو حبه از مفرغ او یا دو حبه بنفشه تازه و موش و دفع سفید موی میکند  
و موجب است و چون خصله را با نکات بلع و در س نهک سوخته و دودا نگ از آن سه حبه و نالاج و مفرغ و مفرغ

و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و تضایق و چون جوت انار را تها مری خالی کرده پیر او را با مثل آن

و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و تضایق و چون جوت انار را تها مری خالی کرده پیر او را با مثل آن

و خورج آن بار و غن سداب جفت اخراج می نماید از موده و نوشیدن زهر واد بکسی خوابا بر راست  
 که تا سرکه نرسند و آتش شاق نفرانند بهوش نیاید و پیرایه او با سرکه پادزهر جمع مسموم و چون زن فرج آنرا بخنجه  
 تناول نماید در حال آبستن گردد و کذا حمل سرگین او موثر است درین باب **بافتن سفال**  
 و بهندی و تمیکری گویند بسیار خشک و با آنکه حرارت و ضما و اقسام و جهت در رمای دم و در رمای  
 یا البته الاراح مثل عذروت و وتر و جهت السلاخ جلد و سفال خور یا جرم یا جهت التیام جراحت و یا مگر  
 حکم و چوششها و سقفه و تر از درج و ب و نفوس یا موم و رغن جهت در رمای خمرن و خنایر و عده و سفال  
 جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آن و جلای بیاض لبه قریه مفید و مضر اعصاب باغی و  
 رغن نیم خشک و سرد و رغن نیلوفر است **خشخاش** **بستانی** **خشخاش** **ابض** **بافتن خشخاش**  
 سفید است منجم آن در آخر دم سرد و در اول تر میزد و منوم و خنجر و او رقیه صفراوی دده ورم او با شکر  
 جهت هفتون سینه و سر و قهاریا لیس و نفث الدم و سپ رقی و حرقت مثانه و امراض عارده آن و مقوی  
 ضعیف و گرد و مسوس با عسل منجی و در اوست او قاطع باده و یونیدن بوداده او را فنج بخرابی مثل او  
 مغز یا دام مولد خون صالح و طایع نزال و چون خشخاش تازه را با پوست او که بندی چو را گویند که میباید  
 قرض سازند جهت سرفه و در سینه حرقت البول و اسهال که نه تشنگی مری را و جهت ضعیف و طویان و  
 او را مضماد آن فنج و شربش با پنجه نیم خشک و در نیم جوش تا یک تنهال و یک کلال و یکد نیم و مضر و دینی در کشت  
 مضر و مصلحت غسل و مصلکی و شکر و پوست او با ل و خشکی در راج و مسند و کینه قال و که صبح و شام میبندند  
 جهت اسهال و رموی و صفراوی و التهاب امعاء و مجرب و ضما و او جهت در سرد و با حلیه گلاب که طبع با فیه  
 جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و دفع ریختن مواد با اعضا و طول و طویخ او و طویخ کیش جهت بخرابی  
 و یا آرد جهت او را م طایع و با صرخ و لعوق آب طویخ او با عسل که ریختن خشخاش گویند جهت دفع نرلا  
 و سرفه و اسهال و فسن نافع است خصوصاً با افاقیا و عصاره الحیه التیس و طویخ پنجه او جهت بگر علیل و خلط  
 غلیظ معده مفید و عصاره پوست او که کنا گویند سرد و اصل بطوبیت و در آن قوی و نیم او را و در اوست او  
 مری اعضا و شوش و اس و قاطع باده و فسد ارشته ها و یا مننه و موریان سیانی مفید خون و با ل و مصلحت  
 و طویخ غریزی و سکن و طایع حاره و یا لبه و منوم قوی و منشط بالارض و گل خشخاش با آب کشیده جهت  
 تمکین عایه و قروح و ضما و جهت سوزش چشم و قرحه قریه که آلا مفید و رغن او که کبر و رغن گل کبر و رغن

رغن بنفشه

رغن بنفشه



که یار خون کف در قیون و سایر روضه ها و شیره است و غیره از هر چه باشد همیشه تگزارند تا ترش بدید شود  
 و قهقری از آن داخل نان میکنند تا قهقیر شود و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک بغایت جالی بلوط  
 از عین بدن و بانگ که زیاده باشد مفتوح و منفتح و بل و محلول در ام یارده و مسکن در مکان متی اشتغال بی که در او  
 خمیر مایه کم نمک بقدر چهار اشتغال حل نموده باشد با چهار دانگ طباشیر و غل آن شکوید که انگ و عطر آن جهت  
 رفع خمار تشنگی و تریح التهاب مجرب است و چون در اشتغال سرکه نیز اضافه کنند جهت سهال صفراوی و اختراق  
 مفید و غوغه محلول او در آب باران آن روغن نفیسه جهت ورم حلق و ضما و اباح و روغن و نمک جهت  
 تحلیل صلا یات غلیم یا یوسه مجرب و چون یکجور آب فنیع و یکجور خول سائیده با نصف عصاره خول شسته  
 مجموع خمیر مایه اضافه نموده در دوشل همه آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن محلول  
 آرد جهت تقویت با ضمیر بر تالیست که صبر توان کرد و منقی مصلحه از اخلاط محرقة و رافع بلغم و مبللی است و دیگر که  
 از معاجین با سیم بلانافا صلیب نشد بغایت سیلح الاثر و چون خمیر مایه را گوید و با آب از شیرین و اشتغال آن  
 بیشترند تا یکم تمام خمر است و از اسرار مکتومه و مفرسینه تحلیل و مصلح او کثیرا و قدرش ترش تا سیمه دریم است  
 خما یان و خما هین بزی حدی مینی و جگر الخمار که نر ما و کاوست خوانند سنگی است مائل به برودت و  
 خشک در دست کردن انگشتی حدید مقوی دل و رفع حشمت تاریکی مکانها و تیرگی شب نگاه کردن  
 جهت حفظ صحت چشم مکرر است و ماده او ای جگر الخمار و در آن صید و رنگ سائیده او  
 بسیار رخ یکیم اشتغال از سائیده آن جهت دفع خمار مجرب و باعث تبرید و مرقی مخمور است و هر دو هم جهت  
 صفراوی و دودی و در چشم و تقویت عضو کبد نیست که از خن موادش اثر نشود و در دیم از سائیده  
 جهت رفع درد شکم که از دوا سیلح او شده باشد بغایت مفید و مسدود و عسل است و در  
 ذره که در خطر و میده و گندم که در بندی یکی جوارحه اندام بل جرات و در دم خشک و بلغم و خون طبع و با الصبر  
 و فصل نفاح و غذای است او غالب و ضما و خنچه او در که جهت جرب تنقرح و تشق و تشتر ناخن طلا می شود  
 جهت نوا صیر شرم و گردیدن یا نوران و حنچه طلخ او جهت تر حنچه اسکا کبار است باشد تغذیه با جهت سیل سوال  
 نافع است و بلانش نر و است شحمس ابفاری جعل بهندی گوی و لاند بر مایه بی پرز بزرگ بر مایه  
 الی می باشد و در وقتیر است در دوم گرم و خشک محلول است و آب بنفوح او بقدر یک شیب سیل اخلاط معدی  
 و کبدی و معالی و جهت استسقا مجرب و بستن گاه ذره او بر بوش گردیده و غلب و افه سمیت آن ضما و او

در این کتاب

در این کتاب



رائع قروح ساق و روض زیتون که در جوشانیده باشد جهت تسکین در گوش سیراج الاثر و محلول خنای قوی  
و گویند که او آب جهت قطع نایب و کمال طوبت او که از قطع دنباله اظفار شود جهت تقویت بصر و دفع غشا  
نافع و گذارشتن سرهای جمل در موضعی باعث جمعیت کبوتران و گویند چس کردن بهفت عدد او در طایر سر  
مخ مس موجب باریدن باران و طویر و دستهاست و چون در جوفی نگذارند بران زن بنهند  
رائع عرق مادرت و چرم سحر و جلی که در تنور خاکی بهر سه جهت در و چشم چسب است تحت لیقون شراب  
که از خرواد و به ترتیب و نهند و از مخمرات حکای از سر است و گوش تا بهفت سال باقی می ماند و در دوم  
گرم و در آخران خشک و مولد خون صالح و قوی با خمر و فسخ سده و بگویند و جهت تب و ریح و تبین بدن و  
عرقه نافع و قدر شتر شش حیدره و درم است و بهرین نسخه یا این است تخمیل نیم مثقال قرنفل سیل حکا و نیم مثقال  
زعفران قفل سیاه مشک و اسپینی عود و مسکه شیرین و مصطکی یک و یک مثقال و دانه گی انیسون و ناخواه حب الغار  
مثقال و این مثقال حجازی را با هم در یک کوزه نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد و در آب گلاب آب بهر شیرین و آب سیب  
و آب انار شیرین که در یک کوزه چل و نیم مثقال حل کنند و او در دیگر کوبیده در آب لبته و در آب سیب و در آب چغندر  
شراب سرخ صاف بچشانند تا به نصف رسد پس صاف کرده با گلاب و آب میوه یا با میزنده و بهر درخت و چغندر  
عسل صاف را بر آتش ترمی گذارند تا به شراب جوشانیده مذکور یا آبها اضافه نمایند و چند جوش می داده  
استعمال نمایند و هرگاه تریاقیت عظیم طلب باشد قدری پا در زیر بعد از سرد شدن داخل کنند و شتر شیرین یا سی  
خوک و بهندی شتر و باره نامند گوشت آن در اول دوم گرم و در سوم و شش و در چهارم و در پنجم و در ششم  
انسان ندارد و موافق ترین لحوم است و مزاج انسانی و بهر او بعد از انضمام جزو بدن میشود و دفع سده  
و سمن و اکمل از موش و موشید و فساد و قتل و زائل شدن حروت و غیرت است و سبب جدایه و مزج و این  
و مفصل و مفسد سده و موش و کعب سوخته او بقدر و مثقال با شراب جهت کوبیدن آن و طلا کردن آن  
با عسل جهت بر ص و یک مثقال از آن که در اوراق بجز سفیدی رسیده باشد جهت تخمیل نفخ و  
مفصل قییم و قبول خوک و حشی جهت سنگ مثانه و در سایر افحال مثل بول گاو و زراست و در گش و خشک او  
با آب و با شراب جهت لغث الدم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهت درج و با روغن گل جهت التواء  
و زهره و جهت درج و قطع بواسیر و با عسل و قفل جهت روینیدن موی سراق و حفته کردن یا بهر جهت  
صحیح اما و ضماد جهت درم حرم و مقدر و سوختگی آتش و سر و برت و پسته کشته او که مدتی بر او گذارند پاشد

در جوشانیده

در جوشانیده

ملین و مسخوف و مغسول او با شراب جغت ارام حاره و شومعه نافع و سپیدی نمک او با مویائی رافع گرمی مامعه  
 اگر چه با وزرا باشد و خون او و جیح افعال مثل خون انسان و طلائی او جغت درم لیستان و شیر منقعه آن  
 و تحلیل ارام با الخاصیت مفید و زرد و استخوان سوخته آن رافع بواسطه و آشامیدن هم سوخته و طلوع سلسله  
 و سوخته او کافور حرق با شکر و گل محقق تر و مرفوع و علاج است خوابی و زرد و آلوی فی شمش است خشک  
 بهتر از هزاره در دم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین و ملین طبع و موافق مجرب است و در مسکه  
 در معده فاسد نشود و جغت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خونی معطر نافع و رافع آرد و غصه و کافور  
 و نفوذ خشک آن چون صاحب تپید و بار دازان خورده آب گرم و غسل بعد از نوش و فی کند و خاک را فی  
 و رنجاری دفع شده رفع تب گردد و موجب این فیه حقیر است و بعد اکل زرد و آلوده کردن خون مفید گردد  
 لهذا دوست او را بایست بر من است و اندوا و بر لعل و تعفن و فحاح و مولد آرد و غش و مضره و دین او و شکر  
 و انیسون و و جیح افرجه خوردن او با الای طعام و خوردن آب بالای آن بغایت مفید و زرد و شیرین  
 گرم و تر و میوهی در و غش آن مفتح سدد و ملین صلابات و طلع و شتی ملد و خشونت خلق و ضعیف تر از زرد  
 با دام شیرین است و خولجان بهندی کلیدین کلاجن نامیده بخیست که قرش تا بفت سال باقی میماند و خور  
 دم گرم و خشک و مقوی معده و احشای و غصه باده و اسک بول و بغایت کاسر بلع و جغت و نفوذ و آرد و غش  
 ترش و برودت کرده و در دگر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبوی و دهان و دندان و بر سرطان و در دماهی  
 باره و بلغمی نافع و کمد اشتها و اندک زانی در دهان موجب شدت غوطه و یکدم هم ساییده او یا یک و نیم  
 شیر گوسفند ناشتا نوشیدن و در تحریک باده مجرب و مضرول و حجاب سین و صند و حور و برین و مصلح او صندل  
 و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و طالع لعل و صندل و کثیرا و قدر ترش و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا  
 خیاز شیرین و عرب از خیاز چیر بهندی الطاس و کواله و کواله سیال لاشی و باغدا لاشی نامیده و باغش و شررا  
 فلوس و رطوبت چسبیده سیاه فلوس و غسل خیاز شیرین نامند و غسل دست و شیرین بدیده بسیار شد  
 در اول گرم و تر و محلل ملین و بااد و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا و کثیرا  
 و موافق زمان حامله و مسهل بر فوق و باطنی العمل و جغت تحلیل ارام ظاهری و باطنی نافع و با تمندی مسهل  
 سوخته و با شکر و مسهل لعل و با شکر و مسهل لعل و با شکر و مسهل لعل و با شکر و مسهل لعل و با شکر و مسهل لعل  
 و یرقان و یتهمای حاره و دفع سده اسهال و غیره و سده اسهال و غیره و سده اسهال و غیره و سده اسهال و غیره

نسخه

نسخه

نسخه



نباتیت شش در روم گرم و خشک و آشامیدن سائیده اوست قطع نفث الدم و خرد کردن طلا و  
سراج و محلول اورام چون در میان باد و تنوع پشمینه گذارند از ضرر نرسد

حرف الدال

و ارجعتی معرب آن داجینی است پوست و خستیت گل و تخم پرو و دار و تخمه بسبب عدم رویت  
غلطی نموده در آخر روم گرم و خشک و قویش تا پانزده سال یا قیست و نباتات الطبیعه و در بول و جوفش  
جذین و محلول در راج و مواد بارده و مفتوح و بلبل و منفع و مفرح و مصلح و خورق و اطباء و مردم حیوانی و نباتات  
در معدنی و حافظ قوت های نفسانی و حیوانی و طبیعی و جمالی با مره و جهت نزلات و سرخرطوبی و در غنیه و مستحقا  
و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و قوت اعضا ی رئیس و سده جگر و سپرد قویات عروق و در  
گروه و عسر بول و دیابوی و بان و قوت یاه و تحفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم باشد و رفع  
رطوبات از حبه قشریه و در غنیه و اقسام قش و خورق زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ و اسطوخودوس  
جهت فواق و هرب و احوال و جهت قوت با مره و سائیدن اثر ادویه بطبقات چشم و طلائی و مضمضه و غیره  
جهت التذات و جمیع و فساد و جهت بر شش لبینه و کلبه و دفع لرزهای بلغمی و سووادی و جهت و شش نباتات  
مفید و مضعف بواسطه مسکن آن و طلائی بپیک چشم رافع اختلاج آن و مصلح و درین امر شانه و صلیب و کثیرا  
و اسرار و قدر شربش از دور هم تا پنج شقال و بیش در تحلیل و لطیف و قوت اعضا مثل وزن اده  
اهل و کبابه و در اصطلاح ادویه ایچ و در باده و خولجان روغن او که در هر سه صد شقال روغن زیتون یا روغن  
کنجد یا نه شقال داجینی کوفته آنگاه که گفته گذارشته دیگر بر نیم رده صاف نموده باشند در تجزیه افعال شل او  
و جهت و غشه و فالج و گزیدن و هرب و تیل و در قشوریه و تپهای دانه سفید و قدر شربش تا دو شقال و روغن  
آن بزیج الا شرب از نیم ادر جهت بر تان و راج رحم و مقدر و ظهور و جهت گرانی ساعده و مؤثر است  
و ازشک شحان یعنی عود البرق و قندول و بپندی کا پیل نامند پوست و خستیت در روم گرم و خشک  
و با قوت یاره قابله و شش و بلغمی و قویش ساقط نمیشود و محلول نفث و محفیف رطوبات غلیظه و مقوی  
مشتات و اعصاب معین اخراج خنجرین منفع و سدد و قوی جمیع اعضا و سقوط بواسطه و طالع نزلات و رافع صلیب  
بارد و در سینه و با داجینی جهت سعال رطوبی و شرب آب مطبوخ یکد نیم او یا کفک رافع در موده بارده یا کور  
در محرب است و طلائی او جهت قروح و متعنه و ساعیه و طلائی و مضمضه و طبعی و جهت شفا و صحت و دندان و با شرب

در غنیه و مستحقا















باعث تطلیف آن میشود و استعمال جایز است و قمار او جهت داده اشکب بر خن ناخرن تا فی رطی جهت قطع خونا  
 در دیانیدن ناخرن هیچ باسکه جهت جری بافتش حله و بین و بر من قوباد گردیدن عقب و تا لیل دفع قتل و کما بعد  
 ترش و اکحال او جهت ناخن در غن و متون که در و جوشانیده باشند جهت رویانیدن گوا بر و در اشکب  
 سامه و در و گوش نافع و در ترشش یکده و سوخته آن در یاده کشنده است بدو شانه و قص و بول م و قش  
 بسیارند و اختلال عقل چون قسم سیاه منقطه بینی را و در غن کجی ششماه در آفتاب گذارند تبهین او جهت  
 منع ابتدای کجی و قطع مزین آن مجرب است در قه بهندی جوار نامند و در خشک قوی القوه و غلظت  
 و زخم جحفه و حایل سال و در جمیع احوال نامنفعند و در بعضی جوار کی است و مصلحتش در غن و غیره نیستی است

در کمال بر کمال و در کمال بر کمال

حرف الراء

در اسن ریسین بهندی را سنانا منج نباتیست در اول موسم گرم و خشک با رطوبت فصلی و طالی و غو  
 سده دول و مثانه و مفرج و مفتح سده و جگر و سپر و قوتش تا دو سال باقیست و با قوت تر یا تیه و جهت قطع  
 غلیظه و سیدر شش و تقطیر بول رطوبی و الیخو لیمای حار و در در مفاصل مکر و تقویت باه و نم سده و با صمغ و رفع  
 و تحلیل نفخ و طبع او جهت احتباس بول حیض و خوشن حزن که عشا کت سده باشد و طبع او با منظر او جهت  
 زهر سوام و موم با رده و طول او جهت شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل و در ام و طبع او جهت دوشی  
 و تخر او جهت کشودن حیض و قمار و گرش جهت شکاف عصب نافع و در مخرج وین و صمغ و اکثرش مفید غلظ  
 و قاطع باه و مصلحتش سر که در رطب عامه و خیره و نبش و قدر ترشش تا دو و نیم و در خل بوزن او و ایرا و جگر و کینه  
 و شکر است و در آب که از آن ترتیب دهند و شراب کنند تا مندر و جمیع افعال مکرره بهتر است و بلع کینه و در  
 راس جهت دفع سرعت انزال و تحریک و جهت تقویت دندان و انداختن گرم او و طلای او جهت کونی  
 رنگ خسار و با عسل جهت دفع آنرا و موخست و قسمی که بر گرش شبیه بر یک عدد است و در رنگ شل و  
 او منبسط بر روی زمین خوردن او و ساعت مسکن بر بگزدین هوام است و رانیج و در تیانج و در تیانج  
 صمغیست و در آخر موسم گرم و خشک و آتشامیدن نیم شقال او یا زرده تخم مرغ نیمه شست و که با آب بلع بوی  
 گندم جهت سوز و رطوبت و طبعش متغی او جهت سوز رطوبی و جذب حصول دماغی و قمار او جهت التیام  
 جراحات و از آن حکیه و جرب و خوشنات جله و با گلنا جهت قوت رنگها و فواید با تخم کنان با اسو و جهت دفع  
 و دیو اسیر و جرب و شقاق که عصب کبی ناخرن و شکر کشیدن و مانند تنباکو و زاول کید قوه و در و در و در و در

در کمال بر کمال و در کمال بر کمال



دردی را

دردی را

دردی را

دردی را

دردی را

کوبیده و بر روغن گردیده اش چوب دروغ هم میکنند بستان زنده او بر بازوی صاحبش دردی چنانست  
تجرب و درد خشک او قلع نایل مسوج او چون صطرف طلا نظر کند رفع ازیت آن بیشتر و طرا  
بغاری خاکستر و بپندی را که نامند و آن مرکب از بخر و اشی و دغانیست و بعد تفصیل فقط از فیت باقی میماند  
خاکستر اکثر اشیا در تحت اصل آن مسطوب است اما خاکستر کرم چوب تاک و غیر آن یا سرکه جبت به غیره خورده و شقیق  
تخلیل در ام بواسیر و پیل است و خاکستری مفتوح سرد و جبت التیام قروح و قطع آثار شراب و ضاها و مفید در شش  
و مصلحتش کثیر و قدرش بیش نیم شقال در باد و بلوط و این چنین نیم زوت الدم مسکن ابله و نافع اکله و رافع قروح و تفصیل  
و مقعد و خاکستر ششم نموس در نظران زفت و رسا و کد و جبت قروح مقعد و قصبه مجرب است در لعل غاری  
رگ روان و بپندی ریتا و نیکو میست آن هم خشک و محفوف گرم شده و جبت شفت رطوبات و استسقا و جمل سایر  
او جبت قلع جین منع حل بنایت و شراب الحامیست آب خوش مرز و ایدره و طعم خوش و بسیار در بچیان  
مشهور باقی و بیان خیر نیست تازه او در دو گرم و در خشک نمک سود آن گرم و خشک نمک بی می و در آن  
صالح و تقوی رحم و معین عمل و با سکه بچیان عمل جاب القرح و مطبوخ او با پیاز و گندم تا که بعد از آن بر درخت گردان  
سرخ کرده باشند باز در ده تخم مرغ بنایت محکم باد و خوش مسخر و معین عمل و ضاوش محلل در ام صلابه و جاب  
پیکان و غار از بدن و طمای موی او در رغن زیتون جبت مفاصل و قروح تافه و مفرج و در بچیان و جاب  
حامضه و مولد سودا و کاه شدیدا است و روی موس است بجز صفرو طالیقون و بپندی پتیل نامند معدنی  
و مصنوعی میباشد در آخر سوم گرم و خشک و با سمیت در کندن موانع و نفاس آن مانع بر آمدن او و طلا  
بچ باقی خلاص نشود و چون گرم کرده و در آب اندازند هیچ حیوانی از آن نخورد و چون آئینه صیقلی از آن ساخته  
در خانه تاراک صاحب آتفه پیوسته در آن نظر کند منفعت بخشد و روی اسفنج حتمه در و سنج در سخت  
که طریقی عمل از کشتن تا که مذکور است بهترین آن سیاه مایل بسرخ است در سوم گرم و خشک و آشامیدن  
زیاده او کشنده و بسیار منفع و قابض تند و جذاب و منشی جراحات و بدل و جالی غشاده چشم و مانع زیادتی  
قروح شیشه و جبت بردن گوشت زیاد و گوشت منسول او طایم تر و آشامیدن ربع دریم او با موم و در رغن کوبیده  
که مصلح است مسهل قوی مای صفر و جبت استسقا بسیار نافع و آب باران و غسل مقی است و رغن  
بجزی سمنج بپندی گیتی مند بهترین آن از گاو و گوسفند و غیره است و تازه او را نبد و مسکه خوانند و گاو  
لطیف تر از سایر رغن و جبت آن در آخر اول گرم و در چند آنکه گفته شود حرارت آن زیاده و رطوبت کم میشود



دو سال را احتشای بدرجه اول میرسد و در افعال از بدو قوی تر است بحال شش و مقدم سوم و بالغ رسیدن اثر  
سهم فنی بدل بلین جلد شش بشیر و فصول دماغی و سفینه و سمن بدن رافع پرست و ششم و طلق و جهت مفرغ  
در یرقان و طحال و حصه و یکونید و اربابیم و قیه و شک و است عسول مجرب و آب گرم خوردن و بی کردن جهت  
سهم و شش و ریه و حقه و آب خاکشتر جهت زهر و قرحه امعا و حول او با پیروز شقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق  
و زرق الدم و سقوط و جهت خناق و شقاق و آب و طلا می بکرا از حول ادرام و مانع بهم آمدن کبریت زخمها  
و کرمه او با خنا جهت جرب و پیل و علقه کچال و آب غناب التعلب جهت ضربان چشم و چون یا نشیر و جوشا  
جهت درد و مفاصل بقایات موثر و منفر علقتهای رطوبتی و بولد صفرا و مخر و رین و مرغی و حده ضعیف و طبعی مزاج  
و ضعف یا نیمه و مصلحش در مخر و ترشیدها و در مبر و جوارشات و قدر شربش در تداوی تها و قیه است  
روغن بلسان عبرتی و بران بلسان خوانند بهترین او تانه و قوی الراجی خالی از خصوصیت است که در  
آب نیو مال لبخنی باشد و در وصل شود آب را بجام شیر کند و در آب نشیند و شیر را بنجیم سازد و در ششتر  
آب دریاچه پیشی ببول باک اثری از دندانند و در پیشیدن اندکی زبان بگزد و با قبض باشد و هر چه در آن  
این کار زیاده مضور است و قالص آنرا چهل سال قوت باقیست و آنچه از ششخ و برگ بلسان روغن  
نزیوت بمبل آرد قریب القوت با و است و آنچه بالفعل تعارف است صاحب اختیار و روغن بلسان میداند و قالبا  
که متعارف حال روغن بلسان باشد و سوم گرم و خشک مد ببول حوض و مخرج خفین و شیم و تریاق سوم  
سپاهم و خائق از نو ساید سوم و بلین صلا با ت مجلل مواد بارده و قوی عصبی رحم و قوت با و و آشامیدن  
جهت اخراج زلوی طلق و عیبه و مفرغ و اراضی منشی و عصبانی و عسول اخراج حصه و قرحه شش و ضیق النفس  
در بول و نفس الا تنقباب در درو گلو و قرحه البول و سلس البول و اراضی قرحه و ضما و جهت استسجای قضیب  
و دفع لرزه و تفسیر و گشج و در دمای رطوبتی و جراحات و پاک کردن چرک آن بحول و جهت اعانت حمل درو  
رحم و قطره و جهت در و گشج و احتمال آن جهت ابتدای نزول آب نافه و قدر شربش تا نیم شقال و بیش  
یا نیم وزن دو وزن آن روغن سیدون کند است یا روغن رازی که حب بلسان در آن جوشانیده باشند  
در روغن ترب به شرا و سایر ادیان در بدل دست و چون روغن نزیوت را سفیداد بار با شل آن آب صاف  
و جوشانند تا آید اسوده روغن بماند و بچسب مواد و خواص بدل است و اکثر مبرین بهتر از و است و است و است  
بفاسی ارده ناسند و آن کنجیر بود و او سفتر است که انصافیدن بسیار مانع گردد و روغن از آن جدا کنند

در مخرج شش

بلسان

بلسان



[illegible]







گندین عظم و پیرام و رویانیدن گوشت در قرص رحم و سایر زخمها و با غسل جهت قروح و طبعه فزیده و با سرکه  
 جهت سپهر بنایت مؤثر و ستون او جهت تهویه طو بات لثه و فزیده جهت احتباس حین مجرب و در خارج  
 چنین ایفایت مؤثر و قدر شتر تیش از دودیم تا در شقال و منفر سبز و جگر است و عسل و بدش آرد  
 مدح در تحلیل صلابت سپهر و طبع مثل آن از زیاده و نقص او و غرور و تخفیف عسل و الکرم است  
 و نازد در حرج باقی نراوند گرد و نخود و الوندی نامند قوت اقسام او تا دو سال بانی میباید در دودیم گرم و خشک  
 و تحلیل و لطیف او زیاده از طول و لطیف و خلط و منق قصبه ریه و فادر سپهر و حیوانی و نباتی و منق معده  
 و دماغ و جهت ربو و تنفس و فزیده و فزاد و جیون و صرع و وسواس و تهویه جگر زخمها و دندان  
 و دهن و غسل و دودیم سپهر و در پهلوی و از تپهای بارده و در سایر افعال قویتر از طول و دماغ و شش و زبان  
 و خار و استخوان ریزه شده و اعضا و جهت بهق و قروح و تبیه و با غسل جهت رویانیدن گوشت و تپهای  
 عمیق مؤثر و قدر شتر تیش تا دودیم و منفر سبز و جهت اعضا و مصلحت عسل و دودیم که در تبیه بدش  
 و طبع بل بودن آن دودیم وزن ریوند چینی و کینه و زن او زیاده و نقص وزن آن قسط و شش و کینه  
 و شش بهندی هر تال گوشت و سپهر است اول زرد و بهتر از آن صفایی براف نرم است که در منق و  
 نامند و دودیم سرخ که بهندی میسول خوانند و بهتر از آن شبیه به سرخ و صاف و زرد و فک است و دودیم  
 و سفید و سیاه و سپهر و تپه و اقسام آن از مومات اند و حرق او لطیف تر و در بدن مؤثر تر و متعادل و سیاه  
 سرخ و شفاف و براق و در سمیت و افعال قویتر از دودیم و حرق آن معین و لایع و حرق و با قوت قابله و ستره  
 او گوشت زیاده و خمد و قابل اقسام گرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سحر و آله و بار با تپه جهت  
 و او و التعلی با ما است و آبک و خاکستر و افعال آن جهت ستردن موی و از قوت جهت برین مخرج با دودیم  
 و امثال آن جهت رفع قمل و با پیر جهت تحلیل و اجاحات و بار و غن گل سرخ جهت تپه و مقده و با پیر جهت  
 بینی و با او و دودیم مناسب جهت جردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت و دندان و زخمها و با تپه جهت جگر و دودیم  
 و حلق و زرد جهت سرفه و کینه و با میوه و منفر و طعوزه و منفر و دودیم یا سو و چون مکرر بخورد جهت ربو و شش  
 و سرفه و فزیده و شش است که بعد از بخور حسی اگر دکنم با منفر و دودیم و در غن تا نازد جهت  
 رفع مفرات و دودیم و طلائی و سرخ و بابل حار و کذا یا آب نیم سبز تازه بعد از کفک جهت منق

و در حرج باقی

رویا نیدن آن بحسب دیگر انگ و با غسل جنت نصیله و از دفع کردن چرک سینه و آشناییدن او با پیچ  
دقی کردن جنت قپ ریح مؤثر و احوط آنکه هیچ وجه در شرب آن جرأت ننمایند و طلای او باز بهر گاو و آب  
حی العالم و شب جنت منع سوزانیدن آتش مؤثر و چون بالبول صبیان شسته بسوزانند سنون آن جنت  
برون گوشه متعین نژاد رویا نیدن صحیح او آزموده است و با سگین کج شک جنت تالیل مجرب با صبر  
و حب البان و آب گندنا جنت سقوط الیه اسیر التیام جمیع زخمها بیدار چون در شیر حل کنند کسی که بر روی  
بمیر و بیدل زرد و نصف آن در پنج سرخ و بیل مردود در اکثر افعال کبریت و کفی که از تسمیه زنجیر بهر دفع  
آن از طلای گل مصفر و آرد پنج بشود در عرقان بهندی که شسته نشد آن روز گرم و در دوم خشک مفرح  
قوی و حواس منفتح و فتح و حمل مصلح عفونت خلط غلیظ بلغمی مدر بول و با قوت قابضه و محرک یاب و مقوی جوهر  
روح حیوانی و بگردا حشا و آلات تنفس و مورت نشاط و فکاک منعی کرده و دانه و بشیره و نوم و جنت سدر گل  
در سوز و رسانیدن قوت ادویه با عضاد یک مثقال او جنت عسل و ملاط مجرب و بر روز و غیره اطاشامید  
جنت اذابت سپهر و پاشنجه جنت خار و با ادویه مناسبه جنت در درج و مقعد و با غسل جنت ریزانیدن  
و نوازش جنت منع سیلان رطوبت چشم و تسکین جرم و درم گوش در و سوز و دفع سوزانی و جمل  
در درج و مقعد و اکحالش جنت جلای البصر و مودعشاده و رفع زرق چشم و جرب سلاق و قرح و در و  
جنت قطع نزوف الدم و طلای او با فرفیون جنت نفوس مفاصل و لطول آن جنت رفع سوزانی و دام  
شدید نافع و مصلح و منجر و مضمت اشتها و غشی و در اوست او که حواس و مفرح اعصاب و مصلح انیسونی و مشکبیز  
و قدر شتر تاد و درم و گویند سدر هم اکشته و فیرج مفرط و بیش قسط و مثل او دانه و درج و درج آن سنبل  
و سدس آن سلیقه و چون ده درم او را آب سمر و شسته مثل گردگان در ساخته تعلیق نمایند جنت عسل و ملاط  
و اخراج شیره نان و مادایان با الحاصی مجرب و روغن که بچایه مثقال آن در سه و نیم طل روغن چون یا کج  
بجز و فیساییده هر روز بر نیم صان کنند در سوم گرم و خشک و ملین و صاب و ملاط و جرم و سوز و نوم و حمل  
و درم بینی و معوط آن جنت ذاب الجنب و طلای آن جنت تنقیه قروح جرم و اعضا و قروح و نبیسه و جمل آن  
با دم و سوز و شتران جنت قرح و نبیسه جرم نافع و چون اندرون سید با خالی کرده بگویند جنت خاق و نان  
و خاقان نافع و بیدل است زعفران الحدید رنگ آبر است که آتش سوزان کرده بر روی صفح من نمود  
تر کنند و دهای نمناک گذارند تا زرد شود بعد از آن گویند و جزیای زرد و شیره را بکنند و باز در سوز و شیره

در سوز و شیره

در سوز و شیره





مواضع خلط صالح و سیرج السقم و بعیات مسن بدن نخیت و قوی گردد و جهت طویب شش منقرض نافع و مسدود شش  
سکینه بی آثار زو و زکوک و ویو چه بدی خلق و بهندی جز نک خوانند که سبب در دهم سرد و خشک  
و سوخته ارجالی آثار و نشت حصاة و قطور او بارغن بقیته جهت حرقه اول و قرحه ثانیة موجب سحر و تحقیر  
الواسطه و قوی او با غسل محلل خناق و طلائی نخبه او در رغن زیتون جهت قوی کردن قصبه بعیات نوش  
و ضماد سوخته او با برکه یا آب پنچ لاجت رویانیدن موی که کنده باشد مخرب است زهر و بهندی پنا و پنا گویند  
چو سبب سبز رنگ و اقسام میباید مجموع در دهم سرد و در سوم خشک و تنش کشه باقیست و قوی دل  
و جبر روح و تریاق زهر بولام و فرج و رافع هم و تخفان و خدام و اسال و موی قاطع زهر الهم و لیس و صفا  
و جهت بر قیاف ضعف معده و یگردد استسقا نافع و اکتال اوجیت تقویت بصیرت و طلائی و جهت  
مفروح خبیثه ترپ و نگاه کردن او رافع کلال الجبر و انگشتی اوجیت منع حدوث مرع در شخصی که مصرع نباشد  
مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون نافع و گویند چون افعی را نظر بر او افتد که مرید و قدر شش  
در معده بزرگ و بدیش زهر جاد است و نخبه سبب سندی و آنرا ادرک و آدی و خشک را سوخته نماند بخبیت  
معروف در سوم گرم و در اول خشک و با طویب مضلیه و قوی با ضماد لین طبع و دفع سده جاد و موی محلل ریح  
علیظه و معده و اسهال و تحقیر طویب و رافع تنگی بلغم و قوی معده و جگر و قوت باضمه جهت سوم حیوانی و اخراج  
خلط علیظه و طویب و داغی و خلق و دفع براد قیاح و گرم معده و بر قان و قطیع لیل و اسالی که از ساد غذا باشد  
و بانبات و کند جهت دفع مغز میوه های تازه و طویب معده و باز ده نخبه نیست جهت زیاد کردن موی باثر  
مسسل طویب و معاصل مساقین و باخ و انجان و پسته جهت تقویت باه از امر لمرجه است و اکتال او  
غشاده و بیاض سبیل و ضمادش جهت تقویت اعصاب و کوا و ریح بولام و سیرجیل و در دانی اشتن آن رافع  
بلغمی است و فرطی و مصلحش غسل در رغن بادام و قدر شش و در معده و بدیش و ارفل است و برای او محرک باه  
و بر باد و جهت تقویت باضمه و بدیش و پیران و تحقیر بلغم قویتر است و رقیق بفراسی و حسن آردا نماند از سیرج  
در دهم گرم و در سوم معتدل و با طیف و قوی و داغ و پیا زود و افعال شل پیا زگر و قویتر از دست و رغن  
که به سوزن رغن گل مدتی در آفتاب گذاشته سرشته و زیاده از آن گل زین را تخمید کنند در دهم گرم  
و در اول خشک و طویب و لین و قوی اعضا و چند هم اسهل خلط مراری و بدیش و طلائی و جهت  
تقویر و سردی و داغ و اعصاب اعضای تناسل نافع و بدیش و بر احوال و رغن بسیار و در سیرج

از دانه های جاد

از دانه های جاد

از دانه های جاد

از دانه های جاد

در کمال

در کمال

در کمال

روغن گوسل است ز لکاح و سبب آن بخار استخوان معدنی و مصنوعی میباشد و آخر این تسام است بهتر است  
 اعتدلی و در ویست در چهارم گرم و خشک و از سبب قالد و اکمال و تفریح الذراع و سترنده گشت مورت قرحه  
 و قلع آثار و باموم روغن ابلتیزع و نافع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعد و درم جراحت و همت روغن  
 گوشت و با جهم و بلم و بوره سرخ جهت جرب و سرخ و درم و سبب که او با غسل جهت تنقیه حرکت جراحت و دانه  
 یواسیر و فواصیر و ناصور و قعد و مطبوخ او با سرکه و غسل جهت قروح لته و جوششها البانیات مفیده و سائیده  
 با شیر و قران و سرکه در دانه پس بحدیکه غلیظ و خشک شود و جهت حرارت بصر و قلع بیاض ناه و در سبب  
 و سلاق نافع و جرب و محرق او که در سولن شبیه به توتیا گرد و جهت جرب و استرخای پاک چشم و بوم نافع  
 و طلای او با فندق سوخته و کثیر ای سرخ و مفیده تخم مرغ جهت کل جراحت سطح بدن مجرب و مفرغ غشی صبل  
 و یکدریم او کشته بقره جگر و بعد از تجاوزه او از قعد و عدمی العلاج باید که قدر قلیل او با ادویه معتدیه استعمال  
 و چون دهن را با آب نمک ساخته از بخار دودی در بینی سوط کنند جهت رفع بد بوئی قروح خبیثه آن جرب  
 و با ادویه مناسب جهت قروح خبیثه شدیده مفیده است زنبور سندی برگویند نوع سرخ او را سبب تمام  
 و طلای او جهت برص او را م بارده با غسل و نمک نافع و گزیدن او صاحبان اعراض خرمه عصائی را  
 مثل فالج و امثال آن بغایت نافع و جرب و ضماد مطبوخ نوع سیاه در روغن تیون جهت برص و همت  
 و آثار ناپایه مؤثر و آشامیدن خشک سائیده او بقدر یکدریم موجب فربهی بدن است زنبور سندی  
 غلیظ و سبب که آن در دهن خشک و طلای طوبیت او نافع در رو گزیدن زنبور محلل ادرام و چون بچه بر ناپایه  
 او را در سایه خشک کنند و یکدریم او با پالوده آرگندم که ده مثقال و شکینج مثقال باشد نرشد در اندک زمان  
 بدن را فرو بکند محجب است ز وقای یا لیس گیاهی است در دوم گرم و در آخر آن خشک و لطیف  
 و سسل بلغم و منج سبب غلیظه و گرم معده و خون جامد و محلل ادرام و جهت سرفه مزمن در بوم و درم شش و زله  
 و نفس و در سینه و معده و جگر و قو لنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحی و سبب و باطل  
 جهت دفع تگون کم معده و طبع او با سکنجین سسل غلط غلیظ و با قواما و ایرسا اسهال او قوی و جهت کثرت  
 رنگ رخسار و با شرباب جهت استسقاء و با طبع غیر جهت خناق استمالی و ضمادش با آب جهت درم حلقه با  
 جهت بارده آن در دفع خون مرده که در پاکت چشم باشد و خبیثه او جهت نزول آب و با بوره و درم جهت درم  
 و بخار مطبوخ او جهت راج گوش و منصفه او و در سرکه خبیثه جهت در دندان نافع و در جگر و مصلحش صمغ عربی



[illegible]



و اکتمالش مقوی بصورت است رفع سیاض فنی و جری سلاق فنی و جهت نزول آب قائم مقام قرح و طلاء کردن گم را  
 مسکن الهم کمیدن عرق و چون رخت تازه آنرا بچوشانند تا به نصف رسیده و حل حقیق میشود و قدرش تیش تا حد  
 شقال است و آنکه از زیتون نارسیده گیرند ریت الاغاق و ریت رکابی و ریت الاضحا و ریت فلسطین نامند  
 و او معتدل و قابض گویند و در آخر اول سرد و در اول خشک است بمن بدن در وقت حصاة و موافق  
 و مقوی دندان و لثه و مانع ادراع و صاف کننده اعطاط و مفتوح سد و قاطع عفونت و مقوی اعصاب و  
 مقوی و موافق در اعصاب و مواضع و نیکو کننده رنگ خرد است در رغن زیتون بری قائم مقام رغن  
 در ادع و بهر دو مانع عرق و عاقل سیاسی و موافق آن و مقوی دندان متحرک مانع سیدان رطوبات لثات و قاطع  
 خون لثه جمعی مطلق رغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص نوچ کردن غده لثه و در هر یک  
 شود و تیر میگردد و وقت ساله بهتر از رغن بلسان و چون بست و در درم او با مثل آن غسل ثلث او کند و رغن  
 شبنم یا لسان سفید در حمام سرد روزی بچشند و آب سرد در آن روزی بچشند از جمیع در دمای بارده و خرد و فالج و مثال آن  
 سجات یابند و پیران صد ساله را سحیان شود و در رغن زیتون را با مثل آن آب بچوشانند تا آب  
 بسوزد و بچید آب بر ستور اول نماید تا شصت بار و بعد از آن چندان بچوشانند که به نصف رسیده و رتب شتی  
 بهتر از رغن بلسان میشود

حرف السین

سافج بندی تیزاب و تیزج و برین نامند برگ است قوایش تا سی سال بانی میان نامیستان گم در درم  
 خشک و در بول و غیره و شیره و قوی اصل حال حصه و قوی احشاء و اعضا و عاقل اوج و اعطاط و قرح و قرح و مسمن  
 و محل بلع امعاء و جهت سبلان آب و بری بدوی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و دوسوسه و جنون و در  
 در و حکم فرج عرق لادت و شیر و در جمیع قوای و تقویت جواسن بر زبان و تشنگی و سوزن و حصاة و منعی در محل و اعضا  
 در جم و در اکتمال جهت سیاض سلاق و ظلمت بصورت و ناخته نافع و کمه شستن و وزیر زبان جهت لکنت و غده طلالی  
 با که جهت احتیاس حصی و شیره و دفع بدوی زیر بغل و کچران و تصمید کوبیده مطبوخ و شراب جهت تحلیل درم اجناس  
 و گند شستن و در میان جامه اتمه جهت نسج کم زدن موثر و مفریه و مصلح مصلحی و مفر شانه و مصلح آن شربت  
 و قدرش تیش تا یک شقال و در شستن و در آن سنبلیله و سبلیله و سبلیله و سبلیله و سبلیله و سبلیله و سبلیله  
 خوب و در درم سرد و خشک و یا آنکه حرارتی و درم و ساییده او با آب سرد و جهت در درم و درم و درم و درم

در درم و درم

در درم و درم









با تشنگی مشهور جهت استخراج خار چکان و امثال آن از بدن و نیز یافتن زمان جهت اخراج چنین مژده اگر  
 مدتی بگذارد باعث موت چندین زندگانی میشود و بر پشت زمار و تنه گاه هست رفع قویج ورمی و یکی بر سطح لاش  
 و در مقلد جهت در و درم آن و طلای سوزنده او با سکه بر پیشانی جهت قطع زنا و دفع او و بر سینه است  
 و بار و غنیمت جهت نفوس بخور جهت عسل و لاد و اگر زیندین پیشه و قطره ساینده او با روغن بادام  
 تلخ و شراب جهت الم و فربان گوش بسیار مفید سر که بر نی غل نامند و از او مطلق او انگور است و بهتر از همه  
 بعد از آن مویزی پس خراش و آشپزی و سرکه تازی و زاج جلی و عسل و سده قسم آخر گرم و خشک اند و انگور سی  
 مرکب القوی و در ورم سر و خشک که بگویند و سوسم خشک است و با بصر و بسیار جفعت و بر سطح منفرد ساینده  
 قوت او و بر اعضا و ملط و قاطع اختلاط غلیظه و رفع تشنگی و معین مرقع نزول الدم اعضا و مرکب است  
 و گوارنده بلغم و سبز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهت قطع صفرا و قیض سده و اسهال و اسهال و اسهال و اسهال  
 آن ناشتاقا قاعل گرم معده و گرم او با عسل جهت نفس الامتصاب نافع و قی کردن لب و اخرون کرا  
 جهت ادریه قاعله و رفع حمور خون و شیر و سده و با نمک جهت صر فطرسک و یوانه گرمی و یکیدن او و تیرج  
 زلوی و خلق مانده و سر فکشد و بوی و غرغره او جهت منع سیلان فضول خلق و خناق و سقوط لثات و در ورم  
 و نه فیه او با نمک جهت قطع خون بدن دندان که گندیده باشند و با نمک سفید جهت خون لثه و سستی آن و طلای  
 جهت منع انتشار و رخ خبیثه و با درخ و جگر و نمک و جرب تفرج و با سیر و خشن و ادرام ظاهری و باطنی و مانع ورم  
 بر احاطه تازه و در ورم جار و خارش بدن و گرمین حیوانات سمیه و حاره و سوزگی آتش انجلیت و جرب و چون کهنه  
 به لثه منع قبول ماده از معده و خود میکند و الطول او جهت گرمیدن حیوانات سمیه و بر موضع نزول الدم ظاهری بدن  
 جهت قطع سیلان خون و طامیکه که بگویند باشند منع سیلان فضول شکم میکند و نهاد چیز که در او تلخ یا فیه جهت  
 سوزش عظم و دشواری آن و جرب و با گوگرد جهت نفوس با عسل جهت رفع آثار تحت چشم و خون مژده و بار و غن  
 کل جهت در ورم که از آفتاب حادث شود و با آرد جو جهت خناق و درم پستان و با گوگرد و سوزش و با خاکستر گمر  
 جهت خدر و ورم بار و با جمل جهت خدر و کرا و نهاد اصل جو بشتانیده او با گلاب که با جرب را بآید کرده بر سر  
 که او کشته جهت در ورم که از غلظت خون و بخارات و حمام حادث شود و جرب و پاشیدن سکه بر تنگ گرم کرده و کذا  
 سنگ نفسیه را در آن انداخته بخار و جهت در ورم فربان و زلات و در ورم فربان و با سیر و خور و انچه در ورم فربان  
 در آن خیس ساینده باشد جهت سبز و مضمضه تلخ او با بریده و صفر جهت تسکین در ورم فربان و فربان و جرب

این کتاب  
 در ورم فربان  
 در ورم فربان  
 در ورم فربان

در ورم فربان

و قطره از جهت گرم گوشت و بخور آن جهت مدی و طنین و اگرانی سامود و تقطیع سده و حیثیوم و بوسیدن آن او جهت تقطیع  
 مصحات و باکلات و دروغن با واد و هر گل جهت سرسام و بزیان نافع و هرگاه یک و دو یا سه فصل خشک را در کوفتن  
 در آن بچشانند تا آتش شود و یک هفته در آفتاب گذارند تا صاف نماید و برین آشتی در دوزخ از آن بنوشند  
 جهت رفع بدایوی و بمان که بشاکت معده باشد و مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه منحل است که در فصل مذکور است  
 و مضرب آن و سودای مزاجانی قوت یاه و صاحبان سرفرازه و حال بالین مضرب اعضا و با اعضا عصبانی  
 و رحم و نایبین میرو و بی صاحبان راج غلیظه و در مفاصل مداومت او و در استسقا و صاحبان ضعف  
 و تشنه و مضرب لیم و مورث زردی و خسار و حج و لاغری بدن و معمل او شکر و بنها و گوشت آب چرب و شراب  
 سرخ غلیظه و در وضع ضرر و فستقینی و دروغن با واد و او و ضعیف الحرارة و وضعف اعصاب و او و یه حاره و مجرب  
 لعابها و قدرش بیش از هفت مثقال بدیشم و بعضی مورث آب و بعضی آب لیمو سرکه تازی و یا جلی منصفیتند  
 سلطان بهارسی و خنک بندی یک کوزه خوانند نری آن در دوم سرد و تر و یا جذب و تحلیل و بهتر این است  
 و علامتش آنکه چون سوزنی پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و موی مجرب و کثیر الفوائد و طبی المضم و اوقیه  
 از طبع او با کفر و سر از یاه و هفت حصه و در حوض و فضلات و سحوق او با یاه و در وجب هفت سم عقرب و یا شراب  
 عسل و ل و یا شیر لایع جهت گرمیدن و تیل و عقرب و خرخره و شیر که گوید و او و قدر رسکه جهت خنق و در دوزخین  
 سیرج الاثر و نهادن آن که گوید و او جهت سموم و تسکین الهم گرمیدن و عقرب اخراج بیکان و حلا از اعضا و تحلیل و گرم  
 حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب و تحب و تعلیق پایهای او بر درخت میوه و در جهت حفظ سقوط آن و در مطلق  
 دو سه عدد او و بعد قطع اطراف و شستن جوف او با آب خاکستر تا آنکه نمک بعد از آن با آب صاف غریب یا بچوش  
 جهت غسل و دوق و پوست اعضا و بنزال مضطرب و مجرب و کذا محرق او و صمغ و او و یه تناسیه همین اثر دارد و جهت  
 بواسیر و نجایت نافع و قضا و محرق و جهت سرطان پستان آنز موده است و هرگاه صمغ و آنز از زنده در دوزخ  
 بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملحقه با او و قیة آب بنوشند جهت رفع سم سنگ و یاه که گوید و  
 مجرب و باید که بر وضع مضم می از دروغن بتونی سرکه و با و شیر گذارند و اگر بی آن گذارند سنگ گذارند و یا  
 بقدر و ملحقه هر روز بنهند و گویند که احراق او جهت این امر و قتی باید که آفتاب در آسند باشد و با مقابله و قیة  
 و شطری عانی طلوع کرده باشد و کذا استه شقال تا سه روز یا زیاده نوشیدن کبچ و محرق نکر او و نیم خن و خطبایان  
 و عطر خن و کف و آب سرد و افغ از بیت سنگ و او که گوید و وید و تو چون سه مثقال خاکستر بزر را با یک مثقال

سرکه چینی که در آن است







بر سر طلائع جهت نزول آب مجرب و ترش کردن برگ اود خانه با پاشیدن آب بهیچ او که یک بار و یک بار  
 و مضره و مصلحت در منتهی و قدر شتر نشناده و متعال و پیش قنبل معده بغاری شکک نیز بر منتهی بندنی و مصلحت  
 نامند بحسبیت در آخر دوم گرم خشک و جفت بلایع و در بول جوین و مفتت صفا و مفتت افواه و فوق و مخخ و مخخ  
 و جفت و امانت و جهت هم غریب شد با وضاد اناض و یک و جهت تقویت اعصاب تحریک باه بسیار و در و راشانید  
 جهت زیاده کردن فم عقل و رفع ریلج و تقویت معده و تکوینی خسار و خفقان و در قان و صلیح بارد و بول و اسیر و  
 و بول و اسیر و تقویت با صغیر بار و غنچه ترا خضر جهت در دگر و سردی کرده و شانه و تقطیر البول و تباهی کس  
 و قطع فی و جهت برودت رحم و هم آوردن فم آن شهر با و جولا جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوی زبان  
 و رفع قروح آن سنوگا و جهت آوردن گوشت و حراحت فمینه که بسبب با و قی رطوبات شد و جهت تباهی  
 باره و ریخی فم و وضاد اناض و قطره جهت گرانی ساسمه و طلالی او با زفت جهت خوشش سر و خسول او  
 سرخ کردن کوزه و پاشیدن یک و قیر از شیر ایکه یک و قیر از ان در یک تل شتراب بچشانند جهت رفع شام گرم  
 موجب و احتمال او اینج باعث فساده و است و در حلق و دیت و مصلحت شکر و مضره و مصلح آن انیسون  
 و در است و محرق خون و مولد خدام و مصلح آن سر و زرد سر که خیسایند و قدر شتر نشناده و متعال و پیش قنبل  
 سنبل الطیب نصف او و ریلج آن و اینجی قسمی از آن که بوضع شبیه برنگ زعفران شود و از جمله مهموم  
 و محرق و مفرج جلد و دو دانگ او و مرث خون و زیاده کشنده است و طلالی او در ساعت مورا سترده  
 باعث جرات جلد و مفرج جل بغاری بی و آبی خوانند شیرین او در برودت و ترسب الی اعتدال و در  
 اول تر و در بول و تقوی معده و دل و ریلج و مفرج و مرث افزای روح حیوانی و نفسانی و طلالی آب  
 که گرم کرده بکار برند جهت رفع تهج اطراف و سوء القیه مجرب و ترش او در اول سر و در دوم خشک و تقویت  
 معده و شیر از شیرین و حرم هر دو قابض و اکثرا آن مصلح و مضره و صفا بعد از غذا و مصلح طبع و مرث و المزاج اند  
 در طلالی معده و بول و تقوی قوت های روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت دفع  
 و رفع و سوء اس کسالت و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و غیره و اینجی است و مضره و مصلح جگر و معده و فم آن و جهت  
 بر قنبل و در دگر تر و ترالات و مضره و بخارات بد و مصلح و بول و صبا و او در رفع خواهش کل خورد  
 و استعمال آن کشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و غشای قی و در دگر معده که از تخمین مواد خضر  
 و از الی بول و عرق نافع و آب و جهت رفع نفث الدم و نفید و حرم او مسوده و مضره و ترش از آب و مصلح

مصلحت و مضره

مصلحت و مضره



استعمال نمایند گویند رسنا و انیسون بهترین صلیحات است و در محرومیت عصا رده  
کحل شرخ و ریب بهر و صالت در سخن آن نکتست که باعث ضعف قول است و در محروم  
ضعیف القلب و الحقال و ضعیف الاحشا و در میوای بسیار سرد گرم استعمال نکنند در سوم گرم و در آخر  
در خشک سوسل صغرا و از دماست مخلوط با آن و جاذب از قاصی بدن و قوی فعل پس در لغایت سوسل صغرا  
و قال جنین گرم سوسل صغرا و در فصلات و در کوبیدن مغرب شراب و نماد گرانفع و چون بلبل آن تر باشد  
باشیر سیتامنه جبت خراخرا قسم گرم و اسامی و بالاجور و جبت امراض سودا و میوای با کوبیدن در جبت  
مواد بلقی نافع و زیاده و مفرط و در معده و اسهال و جگر و در شنگی و در کرب و غم و رافع اشتها و زیاده و کوبیدن سوسل  
و نماد و جبت بوق و در چون بار غش با دام جبت در سردی و در غش سوزن جبت جراحات و با غسل جبت عن  
و اما که جبت قویاد و صلیح ضربانی و با نماد و گاو و در سوسل طبع و در جوالی نافع جبت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف  
و کوبیدن و در شنگی و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
و چون در با کوبیدن آب ساق و به ساق و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
و به شوی کردن به شوی و با قدری بخت جبت جبت امراض صغرا و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
چون نیست و بلا شکی که بسکبه پخته باشد که در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
نامند ترا و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
در شنب و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
با کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
نیز را به شوی است و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
به شوی که بسبب شدت طبع و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
عسل و شراب و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
و گویند به شوی است و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
که بر دخت و شوی آن شکر و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل  
جگر و به شوی و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل و در کوبیدن سوسل







جست قرحه معافید و چون برگ او را هرگز نیندوب آرد منقذ سازند در مع و تیرید و قیق مثل اتاقی است  
و طلاء و طول او با آب بازنگ جست قرحه خضیه و سلسل البیل و استخرای اعضا نافع و ضماد بر کشن سمعه طفال لرفع  
اسهال و مقوی احشا و ضرعه و دیگر بارید و مصلحتش مصطکی و انیسون شتریش پنجه بر سر ویدش سرکه و صمغ و خشک ق  
شدید البیس و اجزای حاره و بارده را در مع و محلل است و حیت التصاق جراحت و حدت بصر و کین بر دوندان و ض  
جهر بنفید و در شش رافع و بر سر و حوی نیست پوشیدن پوست او مقوی باه و طوبین و اگر تر انساع و حلو و در  
مخفف قرحه و سیمین الفارسی چینی و فزیری گویند و آن بظا بر گوشت دروده و غیر از آن را طبیبان شیم و قریب  
بار و نمانه و ریح الهضم و لین طبع و اعضا و ریح الکاحاله البصر و در صفرا وین در صفت و مصلحات مانند روغن آه  
سم الفار شک است بفارسی مرگ موش و بندنی سنگها خوانند چینی معنی سفید در در و سرخ بسیار  
و قوتش تا هفت سال باقی بماند و چهارم گرم و خشک و محل و مغز و التیام و نهد و زخمها با احداث در و شدید که صبر  
نشان نمود و طلاء او باری و غنما جست او را م بارده و استسقا نافع و التحال او در یک روز طبقات و طبوبات چشم را  
زائل میکند و نیدیم او در یک روز کشنده و تریاق او تراشده و پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر روغن  
تا دو چندان آن بنوشانند و خوردن آن موجب قتل موش و راجحه موشی که خورده باشد باعث مروت و قتل موش است  
سما روغ بندنی کنبی و کوکوشانامند و کماه اسم جنس نوع ماکول آنست و در مخصوص انواع ویا کول  
و کتنج و قیل را بعضی از اقسام فطر شده اند بفارسی قارح گویند نباتیست سفید شکل نصف تخم که منکوس باشد  
و جوف او محلو و صفای پس هر چه بی لزومیت و بی راجحه بد و سفید یا نائل بر تیرگی باشد و کوچک و در زمین  
خوب بر وید ماکول است و سیاه او و غایت سمیت و هر چه از نوع سرخ و سفید زیر دخت آنچه و گرد و گان نائل  
روید و کذا از دیگرین حیفا و مانند آن برانگیزنده است و سفید ماکول تریاق نوع سرخ است ماکول آن  
در روم سرد و تر و التحال بتازده او جست بیاض و تقویت و صو و پاک چشم نافع و مانع نزول آب خص و صا چون  
سرمه را بآن بر ورده کنند و سائیده خفک و رافع اسهال و در ریه زرق الامعاء و ضماد او با شیرین یا سبزی که حیت  
فتق و قبله و برآمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او قاطع نسل و بر خیم و مول و خلط غلیظه چون فبول و خور  
کنند بعد از افراط متعفن میشود و مسدود و مورث قولنج و در و حده و فالج و سکه و بتر من مصلح او آب کاه و خور  
و خچین او است با نمک و شنبلیله و دروغی که پنجه و تریون و صقر و غلغل و خوردن و تخمیل بر ورده و جوارش است  
و خوردن آب سرد بعد از آن لغایت منفرد کند با تخم مرغ و یا گوشت خوردن از خواص او است که اگر کرم و

در الفار شک است بفارسی مرگ موش و بندنی سنگها خوانند چینی معنی سفید در در و سرخ بسیار و قوتش تا هفت سال باقی بماند و چهارم گرم و خشک و محل و مغز و التیام و نهد و زخمها با احداث در و شدید که صبر نشان نمود و طلاء او باری و غنما جست او را م بارده و استسقا نافع و التحال او در یک روز طبقات و طبوبات چشم را زائل میکند و نیدیم او در یک روز کشنده و تریاق او تراشده و پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر روغن تا دو چندان آن بنوشانند و خوردن آن موجب قتل موش و راجحه موشی که خورده باشد باعث مروت و قتل موش است







و ضمادش محلول در موم و چون برسی او شکر گچست و شکر نافع و چون با آرد و جو محلول بسیارند و بقدر طفلی صبیح و شام  
چست مرع بعدیل و طلائی و جیت انفس و همو کاسه سوخته و بار و غنیمت تخم مرغ در روغن گل گچی جیت و دیانیک سکن  
سرمجرب و طلائی سوخته مجموع او که یک سفیدی رسیده باشد بار و غنیمت گاو و غیر آن جیت سرطان متفرج و بنظر سحردها  
درین باره و بنظر و با سفیدی تخم مرغ جیت شقاق متعود و سائر اعضا و ذر و او جیت زخمهای علی العیال و غیره چون گچ  
عشر آن طفل اضاف کنند و با عسل بیشترند و صبح و شام یک کاسه بنوشند جیت ریل و گریختگی انفس و سسل مؤثر و طلائی بار  
محلول خنای و قورچ خسته در مان و سحر و آن جیت مرع و اکتحال محففت آن با عسل جیت نزول آب و یا من در صحر  
نافع و بنظره و بقدر طفلی با هر سالی موافق و قطع سرفه و غرض از طفل محرب و طلائی او با عشر آن راتیا جیت مر  
انتیان بعدیل و پیه او جیت تشنج و کرا و جلوس و طبع او جیت غرق الطفال و خوردن خون نوع بوی او جیت رفع  
سرم و بخور استخوان تنهائی او جیت تها و آب بیر و تخم از کاسه فوق او جیت رفع لیبتن و با شربت زرا انباری  
و گویند چون کشفه را به پشت و من کشته منع باریدن نگار که در امکان کند و جیب است و مظهر او و صحتش عسل  
و قدرش از سوخته و یکدم و از تخم و یک قیراط و از خون او سه قیراط سنجی اجزائی غیر اختلند بهتر از اجزای  
مقدار شیرین است و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل الغذاء و موافق افروزه اطفال و مقوی حده و قوت  
ماسکه و مانع انصباب و مظهر مجده و مظهر کجالات بدایع و جیت تی و سهال مظهر و می سحر و دیان طوباب و سرفه و  
و مصلح نافع و مقوت و اضمه و مصلح شکر و قدرش شربت تا پنجاه عدد و سورخا و پنجه است و قسم با من سیه و مرع  
از سومات و قوتش تا سه سالانی نماید و سوم گرم و در دوم خشک و سسل و تساهل و طبع او صحر و ماز و مصل و رفع  
سرد و حاد و آب اخلاط و جیت از غمی بدن و رفع سرفه و سینه و یا جیت عرق النساء و جیب و یا بنظر و نقل و جیت  
یعا بیت مهبی جیت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران تخم مرغ و ریسکین و در استخوان تحلیل و در ام جیب و جوال  
بار و غنیمت کاسه گو سفید جیت بواسیر و جیب و ذر و نا و جیت زخمها و خوردن نیم و نیم او با شیره تازه و فانی تا سه و فانی  
سحرک باه و تحلیل و مضر موده و موش و نقص وضع و جگر و مصلحش کثیر و شکر و زعفران و قدرش شربت از مفر و یکدم و یا در  
نیم و نیم و شش مستحیله و وزن او و تحلیل و نقل مقوی فعل و نید و سوسن برسی و تانی سفید و کیو و میا شسته و سبب  
مرکب از حرارت محلا و از غیره لطیفه و قوت و جیفه و قابضه و جیت در جیب افعال مثل اراض رحم و اندال زخمها و رفع  
و بواسیر و در جگر و اراض شش و سینه و قنار و غیره و جیت تر از اریسا و اریسا پنجه قسم از سوسن کیو و سبب و ضماد و سوسن  
یا هر که دارد و جیت درم حال انشی و ریه او محلول ریح و مرغی و محرک مشهور و زان و زعفران و سبب زعفران و اریسا





















و صرح سددنی و گریز ایندین برآم و حوال و جهت سیدان حم و خفیف لطوات مؤثر و عا و البشیر که از قطن حاصل شود  
 جهت رویانیدن موجب ریاست شعیب لغایسی چونانند بهترین اوسفید بالیده تازه و کشته او که کیسال گذشت یا  
 بسیار بدست و آخر اول مرد و شکست قلیل اعتدال با قوت جالبه و قابضه و خفیت و رادع و سکن علیا و خن و صفرا  
 و تشنگی و بلع غیر تنوعات و مروت الانوی بدن مضر شانه و مصلحتش و غنای او انیسون سولق او با قدری شکر و  
 اعتدال اطفال و چون خیار را بگذارد تا ترش شود و در دغ طکرده بعد از یک شب اوقیه تا یک طل از آن بنوشند  
 جهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکم و پتیا و اسهال صفراوی و بعدیل است و ما و آب  
 که آش جو خواتند سرد و تر و در بول و سکن جهت خونی اطفال و حرقه و سیریل الا بخار و در بول و خون و حال طبع  
 و جهت پتیا و تند و جگر حار و سل و دق و قرحه و ریه و امعاء و سعال اعلی بالین نافع و مرغی معده و حشا و باره و  
 و مصلحتش کفند و در حین اعتدال طبع استعمال آن جائز و در طبع آن با بعضی و خنخاش کم بیده جهت مصلع حار  
 و یا قرحم جهت اخراج بلغم لزج و منع ترش و اقلع سدد و با غنای اخیر و سیستان و سپاسان جهت سعال و در سینه  
 مجرب است و شیر و جو که شکال شیر نمند سرد و یا بل تخشکی و غلیظ تر از آب و شیر و جهت اسهال صفراوی و افرجه و  
 مفید است و ضماد آرد و در اوع و محلول و رام و یا آب کشیده محلول فزاید و در ام صلبه و در مگ و بار و اما و در وقت کم  
 و بول اطفال محلول و رام صلبه و کشانیده و مل یا اکلیل الملک و پوست خنخاش جهت ذات الحصبه و آب جهت  
 نفوس حار و مطبوخ و آب که جهت جرب و حله بلع و افرجه و آب کاه و مانند آن جهت صداع و درم چشم  
 و نزلات و با و سرخ و سنجام او و غنای و کوفت دیده و غرغره شیر و جهت درم و در دلو و طلا و مطبوخ و  
 با اخیر یا با و حاصل جهت تحلیل و رام بلغمی حاره لغایت مؤثر و ضماد و سوخته و جهت کلفت خزان نافع است  
 شغال لغزنی این اوی و کلب هر دو میهندی گید و سیار خوانند در سوم گرم و خشک و در خواص و کلبه ای  
 یعنی سگ است شفقنا الوی لغزنی و بیهندی قسمی الزان اگر گوشت در اول سرد و در دوم تر و پسین  
 و سکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یا لیه جهت پتیا صفراوی خالص رموی دفع بر بوی  
 دمان و تشنگی و مانع و طریقیل ج سوداوی که از اخراق خلط باشد در افرجه حاره معین یا بهوشی طعام آب  
 بقدر میل شب گذاشته صاف کنند یا بشکر و در خجایی امثال آن مصل صفرا و جهت دفع اطفال و خنخاش نافع  
 و مضر طبعین اعضا و سیریل استغفر و در پتیا و خنخاش اگر چه بعد از یک ماه و دو ماه باشد و مصلع اول و  
 و خجیل و قسم کاروی اونی اندک گوشت او از دانه جدا شود و غلیظ تر و در نیم و بعد از نیم شکر اعتدال و قی سیدان

بسیار

نخل ای که در سینه است

شفا دار

فصول مجده و در او قیاس آب برگ آن و شکوفه او یا شکریه است که شکر گرم و صلب و قوی بسیار و خوشه و طعم او  
 بر نافع رفع گرم شکم و بریدن لوله از ناله و خشک است و جهت رفع بدبوئی آن فماد شکوفه او یا آب کبریت  
 قطع نایل نافع و یکدنگ شکوفه او سقط چندین نده و روغن در آن است و جهت دفع سده گوش در روغن او  
 و غایتین مغز جهت رفع کندی ندان طمائی آن جهت صلیع و یکدنگ آن استخوان آن جهت مهال محبب است  
 ششقایق بغاسی اگر گویند بری و بستانی میباشد انبوت قوی اسکر و در دم گرم و خشک و جاذب  
 و ملطف و مفتوح و جالی آن را محقق و شرب گل خشک مسجوق البقدرد و در چشم به جهت تسکین در اعضا  
 که در وقت بسیار بریج الاثر و نفخ او قاطع رطاف و صامت و شرب طبع بزرگ ساق او که بگلیه و جوشیده  
 مد و شیر حوض طمائی عصا او نفی حرکت زخمها و دفع نفش و حله و محلول در چشم و سحط او نفی رطوبات و مایه غلیظ  
 حالی بیاثر چشم ضما و گل او یا پوست اگر و گلاب سینه جهت سیاه کردن مو دفع قویا و در دست شرب تخم او بر شکم  
 با آب سرد و صندریع برص محبب و یکدنگ او یا شرب بوش جود و معاش شیر تازه و چون ظرفی را از گل شقایق  
 پر کرده و در ششامات آن را سخت نموده چلور در گریز تراست پس بکنند و بر قیاس گریز را بکنند و بر قیاس  
 صاحب نباتی شود و محبب و البته اند شقایق گل خمیست و قوش را چهار سال باقی در اول گرم و در دم تسبی  
 و نفخ و نالیم نفی مکرر شکر گرم و در معده و جگر و مصدع و مشتبه و معالجش محسل و مرای او یا غسل بدبوئی  
 و قوی و شش زانجهیم و بدش تقویت با حب الصندریه و بوزیان شکم محبب آن سکر و بندی کاند گویند  
 آنچه از صغیه باشد شکر سرخ خوانند و اگر بار دیگر بچم داده صاف کنند بشکر سلیمانی نامند سرخ و در دم گرم و جلی  
 در آخر اول گرم در اول تر و نبات و طیز و قریب الا اعتدال و بهتر از قیاس و هر چه صاف میراثش کنند و هر  
 کس که شود خشکی در و عالج میشود انواع آن یعنی فانی که بندی بناسه گویند و قند و غیره صالح غذا و مسکن  
 و جالی و طبعین رایج و اعضا و نفوس و قوی از داح و قوی و جگر و محلل رایج اسعاد و تسبی سیرج النفوذ یعنی بدن  
 و عالج بری و در لوفن صالح و با عشت احکام اصحابی استخوانها و نافع غلط نمودای و امراض آن در تغذیه نری  
 سیرج الاثر و آب گرم و روغن بادام جهت بختا و تسکین نفی و باد و شل آن روغن بیک گرم جهت رفع  
 سده جوف و تفتیز زبان صاحب نفاس نافع و جهت محلول محبب و در دست حور و نبات رفوری یکدقیه  
 رافع سرفه و خشونت آواز و سین و در آن در قیاس فماد شکریه که اکثر جمیع باشد و اگر حال و جهت جلالت  
 سیاه چشم و چشم زائد و بام و ارید و در گریز سمار جهت سلاق و در سینه محبب مالیدن نوع صلیع بیک چشم

شقایق

شقایق

شقایق







در ذکر نافع و مخرب و مضر و مری و گرده و مصلحت کشن و اعساق و شتریش تا بنده هم بدیش ملح الندی و رطوبت در هم او  
تا و در هم باشد که حب احتباس بول که هیچ چاره نفع نشود و مخرب شیطان مغرب و فتنه هندی است هیچ  
نایب است و قوتش تا پنج سال فانی در آخر سوم گرم و خشک و جالی و حرق جلد و سسل اخلاط مزاج و استعمال اشیر  
و سرکه مفتوح سد و باضم و هیچ باه و سقط جنین است صاف کردن آواز و بلغم مفصل و ریح و عجم و در فواصل  
و سپرز نافع و فساد و اجابت برص و بهنق سفید و جرب و رو باندن مو و بید قوطان شتر  
و چون گویند که کف دست مخالفت دندان در دناک کرده بدست و طوط مخالفت آن تا مباح گذارند  
رافع الم آن و مجرب است چون تخم مرغ را که در میان ساینده او پنهان کنند و پوست او را سرخ کنند و این  
خوبی تازی است و فساد و بک او مفرج جلد است شتریش که در هم و مضر و مصلحتش مرغ مرغی و مصلحتی و بدل و در مل  
سپرز مرغان و در غیر آن نه باد و فو است شتریش شتریش بهترین و سفید و شیرین است که چون در دین  
کام و زبان را بسیار کند و در شوش این صفت مفقود است در اول گرم و در طوبیت مفصل و در جالی فعال  
تقویت باه و مضر صاحبان تونج قویتر از زنجبیر جالی ملین و طبع و سسل اخلاط سوخته و مرکب قوی و قوی است  
و معده و احتشاد جهت ششونت خلق و سر و درمیا تیکه از مواد زقیه باشد جهت دارت جگر و دم آن بلایا و اشیر  
بهترین او وید و اغذیه صاحبان تی و فساد و اولین جالی بشیر و با شیر جهت طراوت کوزه و شتر و در اول و فو  
و مصلحتش در غن بادام و راز نایند و قدر شتریش تا بخت شغال و بیش مثل و شتریش و در شتریش و شتریش و شتریش  
شیر بجوی لبنی هندی دوده خوانند مرکب القوی و شتریش از دشت جنینت و انیت و طوبیت او در اول  
و خشک و بایت در دم سرد و تر جنینت در اول سرد و خشک پس شیر به حیوانی دیگر می و سوری و دیو است  
و طوبیت بحسب غایب یکی از اجزای مثلثه متفاوت پیدا شد و شیر اکثر حیوانات با فو داده مذکور و شیر و با فو  
و شتر که اینها قوم سگ و دوش و شتر و گاو و بجز اینها هر چه که اقرب بولادت انسان است و بجهت شیر و گوسفند پس  
شیر و گوی و آهو و شتر و الاغ و اسب و گوز و خوک و غیره در دلاوی اند و از گاو و بز و گوسفند در فو  
بحسب تعلیف و من فصل مختلف پیدا شد چه برگاه به سگ است و در فو و از فو و حیوان کنند مثل گاو و شتر  
و غیره شیر آن سگ و خرد میش و دوا تعلیف مسلمات و توا البش و پروان و سمنات و در طبیات و لطافات  
و مغلطات و فو آنرا بکن بتدل میگرد و در شترانه دوشیده یا حرارت لطیفه است و آن بعد و شتران  
زائل میگرد پس گرم نموده استعمال باید که در نامحیه سخت نفوذ گردد و در از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است



و در سائر افعال و مضمرات مانند سائر شیر باست و شیرین تر است از غلب و برودت و طریقت او زیاد  
 و در فضیلت و جالی و طریقت باغ و نخل و در جراحت ریه و حلق و مثانه و حمیات قزوه و دوق و غیره و او را  
 لهات و خناق و نفخ و نفی شغال آن تا چهل و پنج بار و شغال کثیر از نیم شغال ریه و سوس و صمغ با دام جهت آنکه  
 و سرفه و علل سینه غبیه و در سائر افعال مانند شیر گاؤ و از آن لطیف تر و بدیش شیر گاؤ و کذا عکس آن  
 و شیرین تر است به نسبت بسبب شدت امتزاج از وجدانی شود مانند گرم و رفیق و رایل شیرینی است و منفعت بول  
 و زرد آب و با شکر مقوی بدن معفی ایشره و محرک باده و شته و جهت سده و پیوست جگر و اورام صلیبه  
 و ضیق النفس و ربو و استسقای زرقی و طبعی و علل سبز و بول و اسیر نافع و چون بول شیر با بزرگ سبیل زرد  
 که بزرگ و در اوقیه از آن نبو شد تا بیک رطل رسد و در اورام صلیبه و غنمای محله مانند زرقی و بول  
 و در بول و در غنمای بول و شغال آن نبو شد و بیکه قبل از استعمال شیر او بر اذیان و کاستی و در بول و کنگره و  
 تعلیف او کنند و شیر یاویان جنیت او کمتر و گریه و صائر و منفج و محرک باده و شته و جهت بول و زرد  
 و قزوه مثانه و مجاری بول و هفت و آنفعی قزوه رحم و حمل و بالنتاره علاج بعد از هر مین حمل عاقر اگر سیرال  
 قلیلی از آن با طحال دهند و انسالی آبله بر یارند و اگر بر آید زیاد بر چند عدد و نباشد و جهت شیر الانع و جهت  
 و برودت او غالب بغایت قلیل الجنیت و در نهایت و سوزترین شیر با و بسیار و طبع و برود و منفج و جالی و منفج  
 و طبعی الاستحاله خط غلبه و جهت سل و دوق و نهال و بیستی سرفه و خازلات تند و غنمای طحال و نفث الدم  
 و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات تنفس و بول و حرقة البول و قزوه معانیه و حرقة و جهت  
 اسهال و رحم و اسهال و رموی خصوصاً با قلهات و مضمره و جهت تقویت اندودندان و ضمک و جهت  
 اورام طهارتی و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت و معده و سبیل و سفید و فقر طوبین  
 و در و سربار و مصلحت گلشن و شیرینش از دوا قویه تا نیم رطل با شکر و کثیر از غنمای نیم کدو و ریه و شغال آن  
 و تعلیف او یا شایمی مناسب به طبع و است و شیرین تر است و موافق ترین شیر باست و از غنمای و شیر  
 سوزن است و بول و طبع و باغ و خنجره و منفج سده و خیشوم و رافع سل و پیوست سینه و سرفه و بیستی و طبع  
 جهت خشکی و باغ و خنجره و سوزان و سوزان و احتلاط عقل و ضما و قطره و جهت و حشیم خشونت پاک تر و طبع و باغ  
 و در و گوفن و در قزوه آن مفید و شیرینش از دوا قویه تا نیم رطل با شکر و کثیر از غنمای نیم کدو و ریه و شغال آن  
 و در و سربار و مصلحت گلشن و شیرینش از دوا قویه تا نیم رطل با شکر و کثیر از غنمای نیم کدو و ریه و شغال آن

در سائر افعال

در سائر افعال

در سائر افعال

در سائر افعال













حرف الطاء

[illegible]





و تنهایی حاره و نزول الدم اعضای ظاهر و با شراب و آب گرم شربت متقی مسموم و طلائی و جیت تسکین التیاج کل  
 صلابات و التیاج حارجات تازه و کینه و قروح غلیظه و زخم مسک لونه گندیده و شکستگی اعضا و ضرب و سقوطه نافع و مضرت  
 و مصلحت غسل و منفرس و مصلح آن کثیر و شتریش نایاب شغال و بزش کل و غسان بلکه در امور مذکوره و غیره  
 طریق شیب موس که آب کوکب الارض نیز گویند در طبع قریب بکل مخوم و کشتغال و مفسول و با کفا و طاع حریض ائیم  
 و عرق و با شراب جیت مسموم حاره و یا اردویه مناسبه جیت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حفظه اوباء  
 بازنگ و شرب آن با آب و اندک سرکه جیت فخره و معالجه الاثر و طلائی و با آب و روغن گل جیت اورام  
 و نفوس طایفه است گل از منی است در دم سرد و در آخر آن خشک و در رفع و با و طاعون در عروق و در قطع  
 سیلان خون اعضا و سیال مثل کل مخوم و جیت سیل و فیضی انفس نهایت مفید و منفرس و مصلح و تسکین  
 و کلا سب و قدر شتریش تا دو درسم \*

خبر غسان

طریق شیب

خون بدست می آید

حرف الطاء

طاعت الباقی سم و بهندی که گویند خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع آن سسل  
 خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع آن سسل سرداب و ضاوش با شراب جیت گندیده  
 و با غسل جیت نفوس و مفاصل نافع است طلائی و سب و جی جوی گویند یا سب و جی یا سب و جی  
 از دست و قسم مغزی او غلبه است که مذکور شد و قوت بیخ آن التی است سال یا فیست در چهارم گرم خشک است  
 از خراش و در سوسم و محل و با طعن و بوش کل و جیت در و شتریش و روغن و جیت ملل بارده و در و سجال  
 در و فایح و لقمه نافع و پنج شاخ و پنج او که نیم و فیه در یک باطل آب جوشانیده و شور و تا بصدت رسد و با شکر  
 و امثال آن بخواهد آورد و نه بوشند جیت غلیظی النفس سوخته کینه و فایح و استغای غرض سب و جی است و موالع  
 در جیت و مسقطه جیت و پنج برگ و شاخ آن بقدریکه در جیم باشد آن استغای و قتل از رقی سسل قوی سودا و کرب است  
 و ضمضه و پنج او یا سب که جیت در و در آن نافع و یک شغال ایخ او کشته بقی و کرب و جیت و در قوت تسل خرب  
 سیاه و سسل با غم سودا و با آب خبازی متقی قوی و شتریش تا نیمه و جیم و روغن بادام و طلائی و مخوم و جیم  
 و بترس او و بترس و جیت عرق و لسا و مفاصل فایح و امثال آن مفید و فنی که در آن بیخ کز او بوشانند  
 جیت فایح و بترس و فیه مانند آن و فایح نافع است

حرف العين



عاقبت و تحاشا بهندی اگر که گویند پنجست و تو کش تا بهشت سال باقی و در آخر سوم هم و خشک و نفع و محل  
 و مقوی باه بر دین و سبیل بلغم و در لیل حیض و عرق و شیر و جنت در سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فاجع و در  
 و کش از و حاصل و نفع و تسقا و در دندان و شکر و رضا و نافع و طلا و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 آتش و چون بر دندان گرم خورده گذارند میرزا و نفع و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 با هر که جنت سستی لبات و زبان و حرکت دندان و نفخ و اجبت کشودن سده و مانع و تو از زلات مفید  
 و مقوی و مصلحت و مویج و کثیر و شیرین و تا یکدستم و در پیش از طفل و در غنای او که با عصاره آن شیب و در  
 و یک و قوی خشک و اگر کوبیده و یکدست و آب بچرخانند تا به و قوی و در پیش از و و قوی و غنای و شکر و شکر  
 تا آب بسوزد و صاف نماید و محل و در عرق و نافع و پهای بارده و قوی و باه و نفع و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 و شکر و مویج و مصلحت و مویج و کثیر و شیرین و تا یکدستم و در پیش از طفل و در غنای او که با عصاره آن شیب و در  
 مسور گویند تو کش تا سه سال باقیست و حرارت مثل با اعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم و خشک  
 و البته اندکی جلد و درم و اقباض و آب بلغم و سرفه و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 با هر که سرفه و نفع و شیرین و نافع و آب بلغم و سرفه و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 شتی و در عرق و مصلحت و نفع و تسقا و در دندان و شکر و رضا و نافع و طلا و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 و با هر که کرب جنت و درم و پستان و نفع و شیرین و نافع و آب بلغم و سرفه و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 و درم و مقصد و درم و حار و چشم و با تخم و نفع و شیرین و نافع و آب بلغم و سرفه و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 و سوزانید و اجبت سفید کردن دندان و استرخای پاک چشم مفید و اگر خوردن آن مظلوم و بر سر  
 و حرام و مانع و نفع و شیرین و نافع و آب بلغم و سرفه و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید  
 و چنان آن با هر که چنان در استعمال گوشت خورده و بر کاست و مقصد آن که در سر که نبرد و طفیل خوانند مقوی  
 سده طه و طفیل العتد و اجبت پهای هر که بلغم و صفراوی و قطع نمودن حیض و سبیل البول و تسکین جنت  
 خون و صفرا و نافع و مضر و ارض و سودای و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحت شیرینی با است و در آن عسل  
 که در حوالی هم و زلوی السب و شیرین باشد و در فراج و اطفال مانند نسیم است و در طه و مذکور و ساینده او  
 بعد نیم و درم با هر که جنت و طوبی و با آب بر و جنت جیم و موم و نفع و اجبت اختناق و جیم مفید و صاحب  
 تب و اگر در البصر و رفع و در حوالی قطع کند و نفع و شیرین و نافع و آب بلغم و سرفه و اویان و شاد و بر کام و در آن مانع سوزانید

از طاهر بن ابی اسحاق

عین الداعی

عین الداعی

و در آن

























و تولید خون صالح میسر است فضا نفس نفسی سانس و هندی که شامل گوشت و فرج و قریب و در اسج و راجع است  
اختلاف آن رحم و دود آن و متروک و غرقه با سکر و شراب جهت اخراج از لوی و در کل و مانده و گذشتن سبب است و در  
تفتیب جهت اعتباس بول و تحریک و بلع و کج و آن جهت گردیدن ما را شاخ و در و رفته با قلا و گذشتن و در  
جهت تب و یج و یل است فطر اس الیون نسبی اگر نفس است که نفس صخری و نفس لایه و فی  
نامند بهترین اجزای او تنم است و در سوم گرم و خشک و قاطع لزوجات و در بول و در و راجع فی نهایت  
قوی الاثر و جمع چندین محل نفخ و مقدار هم یارده و نبی و بغایت نفخ و جهت منصف در و پهل و سفید و در  
افعال قویتر از اقسام که نفس با الفضل تنم که نفس بطبی را بجای و کم استعمال و میانه و آن در عرق و رافع عرق  
و بهیج و فز و جلا و مستط و خیر و در سائر افعال مانند سائر اقسام که نفس و بعضی این را ضعیف و در بعضی محض  
میدانند و فطیان بی خیر است و در تیرین اقسام آنها است فقا ح الکرم شکوفه انگوسته و خاشاک  
سرد و خشک و با عطری و مقوی دل و معده و مسکن نواق و فی و عرق و در افعال قوی و در لطیف و در  
بمندی کالی و کوبیده سفید و سیاه میباشد و بیشتر از سیم گرم و خشک سفید در اول آن و بعضی عکس است  
و سفید و باض است باضم و باض و محمل حالی و تریاق هم یارده و در بعضی نفس و باض و مقوی و باض  
و نفخ سرد و باض و شکر و کوبیده و در قوی کننده خون و سردین و باط و غازی و غلیظ و غلیظ و غلیظ و رافع  
آس و در شش و مقوی و جگر و معده و سخن آن با دوی و قالیقه جهت تقطیر بول نافع و با در هر علتی با صفت  
عصبانی و حولا و خیر و بعد از جماع نافع حمل و نهادن بار و در محمل خنار و رافع و اخس برض ناخن و باط و آن  
بناست جای حق و در کشته خضار و باض و نمک جهت انبات شعر و او و ثعلب با محملات جهت تهجدی  
و چو شامیده او در و غنما جهت فالج و ضرر و امارض را رده و رفع تشعیریه پنهانی بارده و سفید و التها الا و محملات  
بصر و یا ضرف ناخن و شکری و طلائی و حوشانیده او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و در و در این محملات  
مصفی است آن که با پوست ششهاش چو شامه میبار است و سونا جهت دانه آن که غده و رافع الا و خاشاک  
با مزج جهت رفع رطوبات معده و در افخ نافع و خففت منی و صمد و خشن و صلی و مفرده و بگوار و بگوار و بگوار  
و فو نه داشته باشند و جراحات و الم و مراحی بول داشته باشند و صلی و خشن و صلی و مفرده و بگوار و بگوار و بگوار  
تا یک مثقال و در شش خفیل است فاعل و به هندی و بیل و ل و در بهترین و سفید تانه و در و خاشاک و در  
و صلی و مانه فاضل و در امارض سینه و در کشت از آن سمول جهت سکنه و صرغ نافع و در شش و فاضل است و در شش

فطر اس الیون  
نفس لایه و فی  
نفس صخری  
نفس لایه و فی  
نفس صخری  
نفس لایه و فی  
نفس صخری

فطر اس الیون  
نفس لایه و فی  
نفس صخری  
نفس لایه و فی  
نفس صخری  
نفس لایه و فی  
نفس صخری







ناید ای که است که از آن جو گوشت می ناسد آب گرم گیر کرده و بر یک لیمو پیچیده و در ظرفی نهاده و سائیده می گذارند  
 و متعفن شود و خشک گردد و صفا و او با سرکه دروغن گل جهت جبر و طراشیدن و تقوی و دل مفید و کل قوی و غیره  
 و سر و زهره و عرق آن فیر و زنج است و بهتر از آن صاف است که ناست در سبزه های صاف و در غیر آن مکرر  
 نماید و مجموع او از عرق و چینی و بوی مشک فاسد و دیگر در آدل سرد و در سوم خشک و مقوی دل بوده و با ذوق  
 جمیع مسموم و ارفع اسهال و فرخه اسهال و جراثیم باطنی و جهت خفقان و ریاحین و جهت سیر و مزج و سنگ  
 و رشاء و احتیاج و جهت و معده و نافه و باطن تقویت روح با صوفی و تقی طبعه و زنی و سایر طبقات نافع و مفر که  
 و مصلحتش که تر و تفتیش نماید و جهت مسموم قوی تا یکدهم است و سیر و سیم او را با خاصیت جهت که در آب  
 و صابون یافته اند و از خواص آن است که دارند که او را در آب غرق نشود و صاف گردد و در شستن او قوی دل نام  
 خوف است فیل و پیل پسندی است و جهت که گوشت و کت محل و یک سال است و بهترین اجزای آن است  
 که علاج گوشت و بسیار خشک و عاقل و سهل و نرم و لذت بخش و بر عصب و کبد استخوان شکنجه آن باشد  
 و جاذب آن بوسه بر ابراج و خوردن او تا یک هفته یا شراب و فرخه او بعد از طهر جهت حمل عاقل و مفر و شرب او  
 با آب پودنه مانع از زایا و جلا و وسوسه آن کوه او که نشانه طبع است و بعد از هر روز با آب غسل بوشند  
 مقوی قوت حافظه و فهم و ترفع و در پهلوی و حاصل و ضمائم سائیده آن با مثل آن براده و جهت بر اسهال  
 و تطبیق آن بر که دن انسان و موشی که در پارچه سیاه بسته باشند و آن ضرر و با و طاعت و بخور و در کل او  
 که زن عاقل و نه جهت حامله شدن و بر و تهر و او را خون سنگ پشت و تخم او را تا قیاس جمیع مسموم و تطبیق  
 پوست او را قیاس تب و زهر و فرخه و سرگین او را تا حمل و بخور آن رافع تبهای فزونی و گریزنده و مسموم و طعمی او  
 رافع کف و زائاد و کل و سوزن و جهت و طبعه و التیام زخمها مفید و فرخه و خصیله او را عانت حمل قوی الاثر  
 و خوردن یک قهراط آن با آب کاسنی رافع و سهال فزین است

حرف القاف

قافله فارسی سبیل بهندی الی ایچی گویند که بار و صفا که نر و ماده گیر گویند میباشد و صفا را غیره گویند و قوت  
 تا ده سال بانی و کبار و تقوی و سائر افعال قوی و در دو گرم خشک و سخن و حاصل و با تخم و مفر و مقوی دل  
 و معده و مفر و سوزن قافله و طه و جلی و خوشبو کننده عرق و در آن جهت راجع معده و احشا  
 و غشیان و فی و در دیگر و سده آن خصوصاً با غلات او جهت صرع و سکه و سنگ کرده و آن را نافع و تقوی و بخور او

نیز در ۱۱۵

سبیل بانی

در بخار و موائی از سهال و کاف و کاف و کاف

قافله فارسی













و اعضاء کرده و رفع سرفه من و وجع القوا بار و حلق و طبع اوجبت در دهم و استنشاق دود و اوجبت در سرفه من  
موجب و در دهم و اوجبت خوشبوئی را بخور و بخل و عرق و شکستگی اعضا نافع و احتمال و جهت طهارت و تقویت با نافع  
و مفرک کرم گاه و صحتش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزهاست و قدرش را بگوید و در دهم و بیش از حد  
و انقطاع الطبع است قطران جنیزی است سیال سیاه و براق و غلیظ و در اجنه در آخر سوم گرم و خشک  
و حافظ اجساد و قوی و نافع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و خنثی و خنجر آن و با قوت تریاقیه و مالع و طارخ  
و محقق و صمغ و محال قوی و جاذب خون بطاهر جلد و جالی آثار و موجب تبخیر گوشت زخمها و بول اجدات  
در دهم و انیام و سنده زخمها و شراب و جهت در سینه و ریو و سر و قیاد و ضعف جگر و رفع سوسوم و استسقاء کرم معده  
و ریاح احشای نافع و در تجرید و نافع انعقاد لطفه و قطره و بر و دندان در دندان کرم خورده رافع الحم و مخرج آن خنجر  
جهت اخراج اقسام کرم و ضما و جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع داء الطیل و دوائی و استسقاء و جرب  
و حفظ اعضا از فرسودگی و نگزیدن مایه و رفع خناق و درم لبات و طمائی او مضرب جهت بزرگ کردن آن و منکر  
و با پیچ و گوی جهت منع گزیدن بدوم و قطره و با سکه جهت کشیدن کرم گوش و با آب زرافه جهت در گوش و در دهم  
و لطین و احتمال آن جهت سیاهی که در قشر باشد نافع و در قشر باشد نافع و در قشر باشد نافع و در قشر باشد نافع  
لفظ سیاه و مایه و شیر قطران ایقاسی پیچیده و سندی گوی و پیچیده و در دهم گرم و خشک و صفت و شکوفه و ابله است  
مفرح و بکوتیه آن قریب با سکا و شترتی که از آن بسیارند بقدر سبب و درم رافع خنقا و اختناق رحم و در دهم  
و جهت ابتدای جنون مفید و ضما و شکوفه و برگ و کذا این پیچیده و سندی محلل و درم و رافع حاکه و نافع و اگر در آن سوزنکی  
آتش و آب برگ اوقاطع اسهال که با شربت سیب بدفعات تاریخ رطل از آن نبوشند و با سراج و صفت و در  
و پیچیده تازه متوی بدن و موافق صاحبان باشد و کذا از و فالج و ضما و برگ او با ریختن گل جهت نفوس بجهت علیل و در  
و طبع آن جهت اختناق رحم و بخور و جهت زکام و سوسوخته او در قطع خون جراحت موجب و چون فقیه از آن ساخته  
یک طرف آن را با آتش زده طرف دیگر را بر نایل گذارند بحدیکه قریب به رافع رسد و سه روز نگار کنند و در دفع لیس  
موجب و چون شلخ آنرا در گوش گذارند طوط و دیگر السوفند آبی که در گوشش نهاده باشد جذب کند و پیچیده که سوسوخته  
رافع گوشت زده زخمها و ضما و جرب اجزای او قوی معده و محلل و جاذب خون بطاهر جلد است و در دهم و در  
با سکنجین در مجرین و با و ادجینی در مجرین و انیام بهی است و قدرش را بگوید و با سکه او با سکه و در دهم و در  
تخم امبی و طمط و جالی و رافع سرفه و خنجر تدبیر و جهت امراض بارده و معیل است قطب و سرفه و سرفه

و در دهم

و در دهم

و در دهم







و یا آب شفتا لوجهت گرم آن و یا آب ترب و مانند آن جهت گرمی سامحه و بار خون رنگش و خردل و کرک  
جهت ورم گوش و کشن کرکی سوط آن بکشد و آب غنیمت فصل جهت قروح بینی در عات خضو با لادنک نایج و کافور و آب  
و صفه او با کلاب جهت راجح کریمه و بان قلع متخفن طلمای او یا آب جهت شقاق لب غرغره او یا آب تنک  
و غنیمت قلب جهت ورم افزون خناق و یا بلنج جوز الشرب جهت دندان تخرس نافه و هرگاه عصاره او وجود باشد  
بیج آن از کله خنچه آب او را بقوام آرند و مضر اسهال و صلبش صمم و کثیر از قشیش سودیم و در حقنه پیچیم و در عصاره  
بکدریم و بشن زدن آن استغنی و هموزن آن با لوبه نیم مثل آن تربید و زرد بعضی بوزن آن پسر و دشان بوزن  
برگ خاست و حقنه یا بلنج او در روغن کنجد جهت ورم و عرق النساء و قولنج بعید و قضا و کل او در تسکین ورم  
عقب گردیده و رفع مگر گیدلی نفی قوی الاثر و روغن او که آب او را بار روغن زیتون بچوشاند تا روغن بماند  
سرخ صلب و قوی بدلی رافع اعیان و فالج و بصره و لاد و راج و او را ج غرغره و شرب او که آب او را بشک  
بقوام آرند و در حوض امونده کوفه خیده است قفیل بپندی که یکدگر و بد قاشق و در گرم و خشک و زرد بعضی سرد و خشک  
و سهول و طوایب و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام گرم معده و اما قوی الاثر و مضر اسهال و صلبش شخم کثیر  
و در و را بغایت بجهت زخمها در رافع جرب و صفه و شربش در ورم و بپاشن و ششیرک است قفله و باقی است  
در پندی ساهی گویند و نیست موی و مانند خاجیلی او را دلایل نامند و مراد از مطلق او و نیست مجموع آن  
در ورم گرم و خشک و گوشت اوصالح الغل و محلل راج قولنج و در آوست او را فاج و با عث و قوت آن و  
استسقا و سپرد و در دگرده و لغرس و مفاسل نسج محفل و فطیر لول و لول و در فرس و تحریک باه و طویلی  
و از روی شرب و در آوست او و رت عسل لول و خفسه و حده و جگر و صلبش و غنما و سکه و صید و مگر در ورم و صلبش آن  
عسل با سکنجبین پیوسته بری و جری او حلی و محل و در فاع گوشت زیاد و در غما و الیم و سندان و شرب نیم  
جهت ترب و صفا و گوشت او جهت خا و بر و حده و وید و جهت کلفت و شش و پهلست سخته او با جهت  
جهت دوا و غلبه و جگر و خشک و جهت استسقا و در ورم و راج و جهت رفیع انتشار و زخمها و حوام مفید شرب آن  
با موم جهت اخراج چنین موه و جرب و اکتحال آن رافع بیاض است و کوی جلی که دلایل است گرمتر از سایر  
و خورده آن جهت لغرس و جیدل و کذا صفا و گوشت و خون آن طلمای خون او را فاع چرک بدلی طالی کلفت و  
در حوض و روی سخته او جهت جراحات بغایت مفید و در موضعی که خار طلمای او باشد با موم نزدیک کنند  
و مراد از اقسام قفله گریزان است و و کدل و در جری افعال مانند قفله است و جری آن لذت و زردی و طبع

فصل در بیان اقسام قفله و در بیان اقسام قفله و در بیان اقسام قفله

و مقوی معده و مدربول و جلد و خنده و جهت جبر و قیوح و سر قیاح است و قشر شب و کندی باری بگر و رنگ  
 و اسرار و ورق الخیال و شیش و بندی و بنگ و بکجا و تخم و اراش و اید و پوست ساقی آنرا کندی و بکار و غیری  
 چیس خوانند و کیش و کید القوی و در سوم سر و خشک با جرات و لطیف و بیروت کشیده و مسکه و بچینه و موشی  
 مفرج و مبی بالخص و بعد از تحلیل جنده حاره و بقای اجزای بارده و مختص و حواس و جگر و معده و مری و صفا  
 رنگ خسار و استسقا و بلاد و کسالت و جنون و کدر روح و دماغی و اکثرا و طالع باه و محضت منی و شیمی  
 مقوی فعل و دوشی با غسلاک قطره و عصاره او قاتل کرم گوش و سوطان منی و طاع و کسستن و طبع و  
 رافع ابریه و فعل موسی و صفا و طبع و بچینه و طبع او را مخرج و سکن در او قشر شب و کندی و بکار و غیری  
 زیاد و آن کشنده و بچینه و بک آن بکرا و اسیر و بچینه آن در آب برای و خصیه و قبایط و شاد و اول  
 سوم گرم و خشک و محلل راج و مسکن غشیا و مدربول و قابض طبع و محضت منی و بوداده و راف و کثر و اکثرا و  
 قشر و خشک و مصلح و شش و سنجید و فرو کتب و سیده و جهت جراحات و بچینه و شاد و کندی و بکار و غیری  
 گیرند گرم و خشک و جهت در اعصاب و صلابت رحم و در گوش و رفع او را مصلبه نافع و شرب آن طالع باه  
 قشر باری و بکار و بندی جل و کندی و بک و طبع و رفع و مدربول و موافق اراض و شاد و کثرت آب و طبع  
 و مصلح و شش و کندی و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع  
 گرم و در دوم خشک و لطیف و مدربول و جنس و شیر و عرق و قشر سده و بکار و موافق و در دوم و مقوی  
 مجاری بول جالی و قطع و مرقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب اولین طبع و رافع و طبع و شرب آب و بچینه  
 رفع رطوبات دماغی و خوردن طلا کردن آن جهت بهق و وضع و کثرت و جهت بکرا و اسیر و نافع و کندی و  
 و مصلح و شش و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع  
 در طبع آن اختلاف است ظاهر و گرمی معتدل و خشکی او غالب است و شرب گرم و خشک و کثرت آب و طبع  
 طوبات و مدربول و یا قوت و قابض و بول و کثرت و کندی و مصلح و شش و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع  
 و رفع اعیان و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع  
 و مصلح و شش و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع  
 جهت قطع اسهال الغایت نموده است قیصر و نموده از بچینه و شاد و کثرت آب و طبع  
 و رافع تب و رز و در سینه و ضیق النفس و ضرر او و قیصر و نموده از بچینه و شاد و کثرت آب و طبع

قشر

قشر و کندی و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع

قشر و کندی و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع

قشر و کندی و بکار و بندی و بچینه و شاد و کثرت آب و طبع









و در بول و منوم و راج و حاره و مسکنی و التهاب و رافع غمار و بالغ سنی و بلین طبع و جیت امرها  
 حاره و پیوسته صفرا و سودا و کله و جنون و جهام و یقان و در سوتیان و حیات حاده و حرقت مثانه و بول و در  
 و منغ صغیر و نجارات بدایع و نزل حاره و منوره که اگر کسی در خشکی باشد و با سکه جهت الیگنجین که ششها نافع و انتشار  
 مضرباه و مولد راج و مضربا حسبل و راج و مورت نسیان و صفت با صفر و مصلحت لیساع و کفرس و بلبل و  
 و زیره و قدر شربت از آب اوتاسی دریم و در خشکی تا در و نیم و مطبوخ و اورا غدا لیسیت و عسکرت نیم بیشتر و جهت  
 و زیاده کردن شیره و شوره و فساد و جیت و اورام و التهاب و در چشم و در و سوخته و جیت التیام جراحات و  
 نافع و تخم و در و دم سرد و خشک و منوم و بالغ اقلام و جهت نزل و در و کین و قطر بول و سیلان مٹی  
 و طلائی و جهت منع یخچین و در و چشم و صداع و رفع درد و گردن و عقب نافع و مضرب و مصلحت  
 و در شش دم الا خون در و غزل و محصل صلابات و در طبع و منوم و جهت الیخولیا و صغیر و منغ سنی و در  
 شوره است که تا غلیظی قطار گسیبید و در اطباء ازان کاغذ و مسریت سرد و خشک و جهت جگر و کین و سوز  
 معده و امعا و باطنی سرطان جهت منع خونیکه از شش آید و فیه خیساییده و در آب مسکه قاطع نفثه  
 و اسهال و سوخته و جهت التیام جراحات و غلیظه و تقویت لثه و سغفر و زخم که در پا و زهره و کفش و منغ سنی و  
 جهت رعاف و قندهار و جهت قرحه امعا و بخور و جهت زکام و التحال و جهت بیاض و در و قرحه و جهت  
 و در شش یک شقال و پیر شرج و سی سوخته است و کاغذ مصری از ساق بر دی میسازند و کاغذ کبود  
 در اکثر امور قایم مقام است که بنایتیست که غرض از اینها که بناسنج و پیوسته است آن قوت از اسرار اجزاء و  
 گرم و خشک و منغ سده و جگر و سپر و قاطع اخلاط و جود قوی احشای و قیرین و در و سپر و خصوصاً پر و در و  
 بسکه و غسل و کلل راج و در یاق و منوم و در و قرحه و سودا و جهت قاطع و امراض بارده و داغی و فاسد  
 نافع و با و فیه خوشبو شل سنبلی الطیب و از و غسل محلل بلغم سین و منخرج آن و عسره  
 بلنج و در نافع بلغم اعضا است و تقس و قمار تازه و در نافع فنج عضل و عصب و خشک و رافع قرحه و خیمه  
 و با و در و مناسبه محلل و اورام صلیبه و خنایه و با سکه رافع هرق و قویا و آرد و ترس محلل و در و منغ  
 و تخم و در نافع و با سکه و منغ سده و طبع و با سکه که در خنایه و آن جهت در و دندان نافع  
 و چون کج کبیر را نرم کوفت و با شل آن روغن کینج و بلبل و آب و کباب بچو شانه و آب  
 بالتکام و در و منغ و صفت لیس و لیس از عسره و غلیظی گفت و عسره و اسبیه گفت و در و













در درگروه و شانه مفید و بادوست آشامیدن او با شل آن از هر یک با دادم و نشسته و معکوف است  
 بدن خصوصاً چون بعد از آن بشیر که در او تا چهل طبع یافته باشد و نشسته از اسرار مجرب و طلای او جنت  
 و شش و زخم کردن ببلد و رفع خفوت آن و شقاق لبی با بوره و گوگرد و جنت جنت و با سر که جنت بحق  
 و بر من و با العا بها جنت شق شدن مو و احوال و جنت اقسام مدوام از من خشم و با او و به من جنت اکثر  
 زخمهای حاره و باره و مسفر سفلی و مصلحتش و قدرش و شش و یک و پنجم و بدیش و زخم و غیر آن  
 و تلبین و تغلیظ تخم که راست و قنار که نفاسی کون نامند و در گرم و خشک آب و جنت سرفه و نفیس  
 و طلای آن غسل جنت رفع آثار و بفضیست که در و بر لبی رخ نامند و فسلست و هر دو در و دم سرد و طبع  
 و مفتح و در بول و عرق و مسکن شکی و تلبیل غذا و آب و طبع او و آنچه بکیر گرفته یک شب و آتش کون و کون کند  
 و با غسل مانکی نظرون غسل اعتدال صفا و با غلظت و شنبه و زخم و زخم و بنفشه جنت پتهای صفا و در پی  
 و با جنتی و شکر جنت اخراج صفای سوخته و حرارت و باغ و دو سوکس جنت و در صدای که از بخار حاره  
 و فقیه مواد گروه و اما مفید و شربس تا چهل و پنج شقال و خوردن کدو و مفرات جنت پتهای حاره و شرب  
 و جگر گرم و طریب بدن و باغ و موش و شویای خردس بچه که با کد و طبع یا نته باشد و یا با من و جنت و جنت رفع  
 غشی پتهای حاره و جنت اخلاط معیدیل است در برای او جنت مواد و مادی و لغویت و باغ و تلبیل  
 صلاح و مفر و معیارت از دست و مسیر علی معتدل محک یا به و من بدن و مفتح سد و در فضالت و باطن  
 اخلاط و مفتحی احتشاک و کثیر غذا و رفع اخلاط سوخته یا در و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل مولد  
 خون صالح و باغ و مفر و بخارات پدیاغ و جنت مایه و لیا و سرد و در و الی و انواع جنون و در و سینه و در و سینه  
 و جگر و حر و الی و با خشمش جنت رفع بخاری و با دادم جنت تسهین بدن مفر است و طبعش آن که در و  
 از پوست و پیوسته و تخم پاک کرده و نیم بخت کنند که آتش سوخته و سبب بخشی شود و غسل یا شکر و در چند آن که در  
 علقه و بقوام آورده اضافه نموده طبع دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو کنند و شرب که در باطن باضم  
 و مسکن حدت خون و صفا است و اقسام که در مولد و مفتح و مضعف معده و مسقط اشتها و مفر مواد بلغمی و سودا  
 که از اضرار بلغم باشد و باعث تولد و پتهای میلغ الاستحاله غلیظ موجود و در و باغ و باغ و باغ و باغ و باغ  
 میگردد و هرگاه در و معده فاسد شود مانند خیار مولد غلیظ سمی است و مصلحتش نریه و او و حاره و در صفا و در  
 غوره سرکه و اشال آن و شفا و کوبیده آن جنت او را م حاره و التهاب معده و حشا و صلاح حار

فصل در جنت

فصل در جنت

فصل در جنت

















و قشتر ناده عقل باقی میماند در دوم گرم و در سوم خشک و مفتوح ساد و در بول حصص و منقعی و حوالی اعضا  
 باطنی و سسل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان در در و مفصل و لغزش عرق النساء و بیل یا بیل یا بیل  
 سرس و راجع به سسل غلیظ و آب و منقعی رحم و سائر اعضا است و در دست آن با آب یا بول غسل و شست  
 رافع عرق النساء و در دگر و ضماد و جهت اندال جراحت و صلاحت پستان یا غسل جهت منع غلظت سابعه  
 نافع و مضر و در مصلحت السیور و شربش از دو دریم تا سه دریم و پیش از آن سیسالیون نصف آن سیلجه  
 و در موی بسیار گرم و در اطفال و در صحن احتمال نکند که فروس پسندی موی گوید یا نیست  
 و قشتر تا هفت سال باقی میماند در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در بول حصص و منقعی و اراض پسند  
 و در سوزن و قاطع اخلاط غلیظه و در سائر افعال مانند کانیطوس و جهت عسر بول و یرقان شکلات و اخلاط  
 جنین و استسقا نافع و طبع چهار دریم و آب و در غشیتون و یک طل آب که بکشد برسد و چند و در دست  
 کنند جهت سنگ کرده و مثانه مجرب و سه دریم سحر و آب جلاب یا غسل و چند و در رفع در سینه و در دست  
 نواحی آن میکند و ضماد و آب و غسل جهت قروح و زنده و اکتال و آب شرب جهت غریب و بار که جهت و دریم  
 مفید و در غشیت که آب تازه و آب طبع و آب او را گل و در ترتیب و در جهت رفع برودت بدن راجع و در دست  
 که در یک طل آب و در شغال از آن برینند تا یک نیم شغال او در یک طل بخورند و در سینه بگردد جهت  
 تشنج و یرقان و فتح رحم و ضا و اخلاط و اصلاح ناسه و بدنی و طعم و ابتدای استسقا نافع و شربش سه دریم  
 و در طبع و جهت دریم و مضر و اگر و مصلحت کثیر و آب و شربش مثل آن سیسالیون راجع آن سیلجه و در دست  
 غاف و سیلجه هر دو که در پسندی سالی که گویند صغنی است مستدیر و صلب مائل پسندی را کند و در دست  
 و سفید است را نخی ناسه و تان و او که در انبیا و حرکت داده باشد و در ج و پوستهای زخمی و در شال  
 که در آنچه باشد آرد باشد و قاق کن رخا و در وقت کند و را بست سال باقی و ششوش او را نکش و شال  
 نمیکرد و در دوم گرم و در سوم خشک و مطلق و محلل راجع و امیس میان خون ظاهر اعضا و حجب ماعی و لغزش  
 و تقوی دل و عده و با ضمه و حافظه و خفیت بلغم و با ترافیت و منقعی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت  
 خفقان و صاف کردن آرد و در با صطکی جهت رطوبات و دماغی و غشیان و قی و در سال رطوبتی و دریم و در  
 یا مثل آن نانوای جهت زحیر و در غشیتون و غسل جهت رفع برودت استخوان که در من شود و در با من جهت  
 راجع که در غشیتوم و در نفس و سرفه و من طوبی و در بول و آب و غسل و در جهت صفت معده و راجع غلظه و غشیان

لاد و در منقعی و در دست

در سینه و در دست





علاقه کرد و جهت سستی اعصاب و عضلات و سخت حرکت مفاصل و چون خسته اکثر الکباب خسته ترند  
 نمایند که از یک گرم یا دو بوی گل آید و چون بل با لایق غرض شیرین شود گندش به نیست بهندی بدی  
 گویند و قولش تا بست سال بلنی میماند و آخر سوم گرم و خشک و با سیمیت و حق بلغم و خمر و مده الطبع  
 و بلغم غلیظ و محلل راج و قوی و در بل و خفیف و خمر و خنجر و خنجر و قوی و قاتل زنده و قوی مده سرد و کوب  
 و بغایت محطس و شراب و طلا و جهت اشتقاق و سیر و بر قان و عرق النساء و فاصل و طلا و با محلل و جهت  
 و بر ص و کوب و قوی و با سیمیت و آب بقدر یک عدد است امرض بار و ده و باغی و بار و غن و قیسه جهت شکیبایی  
 و ضعف یا صره و رفع بهوشی مصرع و سکوت و محیی صاحب فالج و ضما و ابا و وزن آن زنج در و غن  
 جهت رویانیدن موی دا و الحیه و الا و الخلاب و بوی قوی کردن با و جهت مفسر و بود با و کوب و جهت  
 ریزانیدن سنگ کرده و دانه و تنفیه سودا نافع و روغنی که در و جوشانید و باشد جهت امرض بار و ده و کوب  
 تجرب خصوصاً جهت گرم آن و حکم آن قوی الاثر و شترش جهت قوی کردن از یکد انگ تا دو و جهت سیر  
 ویرقان و امثال آن یکد انگ تا پنج و لاط و اعتدال و شرب او اولی و دوم آن کشته و خنجر و در و کوب  
 و تشنگی مفرط و مضریه و مورث کرب و غشی و مصلحتش کثیر و شیر تازه و شیر حی و حی مثل آن و باقی و شل  
 غفلت و غیر آن و وزن آن فطره سالیدن و نصف آن شیطیح است کنگره و لغاری کنگره یا سیمیت  
 در شفاست در دوم گرم و در اول خشک و قوی صفا و بلغم و ضما و محلل در ام و شترش از یکد گرم تا دو و دریم  
 و بیش چیز البقی است که خشک و بیزی و صفور و بهندی و چرب و اگر گریانا مندری ابل می باشد  
 در دوم گرم و خشک و بیری از ابل یا بلیس و محرک باه و سخن بدنی و موافق مرطوبین که راج در ایشان قوت  
 و گوشت آب آن بلین طبع و گرم او قاتل و جهت اشتقاق و فالج و امثال آن و ضعف جگر و قان و جهت  
 ضعف باه خصوصاً تخم خنجر او که در وقت بهیجان گیرند یا جهت مفید و تخم او در سیرین بدن و جیدیل و خنجر او  
 باز و ده تخم و خنجر یا و شتر و محمول او با شیل و سب باعث حمل زنان بار و ده و خنجر و زبیل او بجای با و خنجر  
 و زبیل و جهت کلفت و ثلیل مفید و مفرط و بیری و مصلحتش آب انار و امثال آن و استخوان سائید او و مقوی مده  
 و جهت سهال نافع و غیر مسحق و بغایت مفرط و خشک و گند شستن کوباک کرده مقدار آن در تعبیه گوش و سکن  
 در و آن معا و مجرب و چون بوی آن از او کوباک نموده سوای سر و زنده در آشیانه و نیزه و سکن  
 تا فریش آنها بمیرد و آنگاه در روغن بویشانند و این آن جهت ترغای و قیبه مجرب است که بوی آن

در شترش

در شترش

در شترش







مخفف حبس القوه و حوث و دم خلق و شور و دمان و صفتش آب انار و بن مضبوط و بن و صلب آن خشک و کرم و متکلیف است  
و چون با مسکه بکینند و یا بر و بالند مسکه را برده کنند و آتش میدن گردگان سوخته مع پوست بقدر یک مثقال  
و بارب مورد و امثال آن جهت قطع خون بوا میسوزند که الحال آن جهت جرب و سبیل و در کوبیدن و زخمها و منفر  
کنند محرق او با زفت جهت قروح سرد و جوشانیدن صمغ او در روغن متغیر العلم و سایر اطعمه متغیره باعث دفع فتنه  
و رب او که آب گردگان سبز و عسل یا رب انکور و رتیب و سبب جهت خنایق شور و دمان خون بن دندان داوری  
و سستی آن سبیل و ملائمی تازه او با مثل آن برگ او برگ حنا جهت ترلالت و صداع و من و من و من و من  
در دمانی باره مثل قرح و جهت فایده و مثل آن قوطور آب برگ او گرم کرده جهت چک گوشت و شکسته پوست شالی او  
شراب و سوزا جهت نوت الدم و قروح و جهت جراحت و صنف آن جهت قروح و جوشیده و در دندان دمانی آن با عسل  
تسکین کرده و محرک باده در دندان طبع و تقویت معای اعور و خوردن سبوق پوست شالی او هر روز با شوق  
جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با خبث الحارید سالیبه یا مسکه طبع دهند و تا یک هفته خیسانیده هر روز  
برهم زنند خضاب قوی و با و ادم است و صمغ پوست تازه او جهت خراش و قویا مفید و طبع نیم و قیه تا یک قیه  
پوست بچ درخت آن در معده مبتلی از غذا منقی قوی قاطع اخلاط لایحه و جهت در شکم و اسهال نافع است  
و چون پوست بچ آنرا در روغن زیتون مهر بچوشانند جهت بواسیر اراض و قه و بخت و سوزا و کوبیدن و سبب نیم  
منقی و باغ از اخلاط و باغ سیان و مسواک پوست زرد او قوی لثه و طلائی نشانه چوب او با کبریت  
سرخ کردن خضاب و بخت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون  
یا با نوا آتش بچوشانند که روغن سیاه و کوبیدن و روغن رصاص نموده در شیشه کوزه بریده را بر روی شیشه  
کنند که بقر شیشه رسد و درین آنرا خوب سس و ساخته خاک پوشانند و وقتیکه درخت بار و گرد و برون  
چیزی نشیبه جدا در شیشه خواهد بود و آن خضاب است که در نهان آن بماند و صابونیکه تا یک سال آتش نموده  
و چون قبل از کوبیدن مو برانیشان در حمام طلا کنند باغ رویدن میو میگرد و در شیشه روغن گردگان باغ اصل  
کنند خائیده او است و محلل و منفر و آتش میدن او در روغن سس و دریم تا یک هفته جهت در و درک مجرب جهت  
از رجه یا زده نافع و طلائی او جهت آکل و کوبیدن و من کردن اعصاب و دفع درد دمانی یا زده بدنی و در آن  
قوت و قوت و در شلب مجرب و سحر و جهت لقوه و باغ و شنج نافع و بیل نو گردگان حبه الخضر و بن و او در دندان  
سد اسب و منفر گردگان الحامیه است مسکن و مصلح قروح است شراب و صمغ او اگر دره بوزنی کلیه گویند

در دندان

در دندان

در دندان

بطی المقوم و موه خط غلیظ سیرج الفساد و مقوی کرده و مکرر بهین و از حیوان جوان فربه و مصلحت او و به حاره  
 و آب کامه و سرکه است و به اولین او را مصلحیه گریه بجزلی است و قطره بندی بلی و بلان مانند بلای و حشر  
 ایلی در دوم گرم در طوبت او غالی پودشیدن پوست او سخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نفس  
 و صفت و طلای محرق او تمامه که خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پا به بعدیل و سرکه بلی می شود  
 و طلای او با سرخ گل روز نوبت رافع پخت حمول بخور آن سقط مشیره و ضماد گوشت تازان را در آن  
 و قدیر سوختن او با زوب میکان غلظان بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجاورت فلفل و خوردن شکسته  
 موجب نهال بوسل و مغز سر او با آب جبر جبر با جهت تقطیر بول و در درگاه و سوط نه که بیهوده بار و غرض  
 جهت لقوه و سیاه کردن موی سفید و شوره و سحر و خنجر او جهت خدام بغایت نافع و جوشی او و جوشی فعال و تر  
 از نالی و در دوم گرم خشک و بخور سر او جهت سقوط لطفه و جرب و جلوس و بلنج او جهت در مکرر نفس نایب  
 بطیخ کشا است اگر آب بجزلی زب و بندی بجهت با گویند جیوانیست و در سوم گرم خشک و جگرش  
 جهت امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب رافع است و حمیات بارده و با بکفیه جهت تیرقان  
 و با آب کرفس جهت سیر نافع و غافست مقوی افعال و دست و شترش یک و انگ گریه بلی با گرم و محل  
 قوی و بهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و شراب تلک شقال با آب گرم و با شراب سفید و کذا  
 با ناضل و نمک جهت تولنج سیرج الاخر حتی تعلیق آن و غرضه آن با عمل جهت خنثی بلی بغایت مفید است  
 جهت جمیع موشان در آن موضع و بول و خنثی او و نازل محل زنان شراب و گاو کذا و خنثیه او و نیز نافع است  
 ایشان و کینتقال از خشک او با آب شتره یک جهت درد پهلوسینه و با صقر جهت در و تیسگاه بسیار  
 و نیزه او بقدر دانگی با عمل جهت تب ریح و قولنج و استسقا و یک نخود او با مطبوخ جهت قنوت باه  
 بنیظیر و به سوط طلای آن و زیناب مؤثر است و رافع تشنج و کزاز و جراثیم و سوط آن جهت  
 نزلات غلیظه و با آب چغندر رافع حرمت چشم در میان ساعت و با قلیلی مشک جهت صرع و احوال  
 در یک و در واقع عشا و با عمل جهت تیرگی چشم و زول الماء و ضمادش با در جهت بهی مبرص و یا او  
 مناسب جهت تقطیر حلیه و الو شلب و در و فاصل قدر یک رنگ او شش کفیت او با شیر تازه جهت  
 و امراض شش بغایت مفید و بهی و جهت دالو شلب و دالو و درم و درم و کفیه او از دماغ او با شیر  
 صرع و بخور موی او سبب گزینت هوام و غذا و استخوان ساق محرق او که با کوشش هموزند جهت بوسه طلا

در مکرر بهین

در مکرر بهین

موی محلول او با نود و شش محلول و رام و او خنثی و نیاید او در چاه چاه پایان باعث نفرت گنگ از آن مکان  
 و پشیدین دوست گویند که اگر گشت گرفته باشد صورت غارش بدن تعلیق بر چشم او مانع صرع و تشنج است  
 و سیاه و خلیج کعبه او بر زانو جهت دفع درد در کجی زانو و جهت حرکات مفید من کردن او در خوابگاه کلاه  
 باعث هلاک آنها از خوف و صورتیکه از آنجا محل گریزی نباشد باشد و چون در صبح که توان گذرانند و سار  
 موفی داخل آن نگرند و در من کردن سرد و سیلاب منع سبیل آب از آن و موجب و چون زهره او را  
 خلوص کرده مجامعت نمایند دیگر قافله آن زن نگرند و موجب دست اندازند که در سبب آن جز است  
 گویند و بهندی کالینا مندر دوم گرم و تر و گویند در اول تراست بهی طفت و در لیل مفتوحه و کالینا  
 بطرف و مقوی معده و ملین طبع و جهت سرفه و در سینه و معده و دیگر اخراج حصاة و لطف و طبع لطیف و او  
 خون جامه و در کالینا بهی مقوی اجشا و رحم و باختر و بر درده اوله که در ناک جهت اخراج سینه و خلیج  
 و مقوی معده و دیگر باد و در شتاب آن قریب بر برای آن و بنید آن که آب فشرده آنرا با طبع آن غسل  
 چوشانیده در خم خنجه بگذارد تا مسک شود و بغایت مست کننده و بطبی الامتداد و صرع و عرق او که از آن  
 مناسبه گرفته شود و در جمیع آثار آن آب مناسب تر است مگر در اسکار و ضما و دیگر جهت آنکه نافع و جرم او  
 بطبی الرغم و فغاخ و منصف و سرد و تر و در طبعش ادویه حاره و آبکامه و خنجه آب گوشت نیز غایله و در خلط صلیح  
 و در شربت از جرم او تا شد و جهت شتال و از به جهت شتال و از به جهت شتال و از به جهت شتال و از به جهت شتال  
 مثل اصل و چون بگوید آنرا با یک خنجه و شلغم و جهت سبب و در برایش طبع دهند جهت اخراج سنگ گری  
 و نشاند و در سبب و در شربت و در سبب و در شربت و در سبب و در شربت و در سبب و در شربت و در سبب و در شربت  
 گرم و در خراول خشک و بالذک جلی و در افعال سوای تحریک باه قویتر از لیستانی و قول و منخج جلی و در  
 خام آن جهت سموم و صفای چته اصل مریگ آن جهت بهنجار و خوراک که اندر و درت باشد نافع و او خنثی آن  
 باعث گریختن جوام و در سرفه و در خلط و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب و عصب  
 که فایده و سبب آن که راجع به جهت گز است که بهندی لاین گویند و شربت کمال یعنی مثل را در دنیا است  
 و این در خاص باشد عذایه است در مثل که کشتن بر بنی که بر بهندی دهنه سبز تانه را که در دهنه نامند و در القو  
 و قه از در در سرد و خشک و بالینوس و شنج گرم نه است اند تانه او قاطع باه و قاطع باه و قاطع باه و قاطع باه و قاطع باه  
 و جهت شتال آن با شکر ششی منوم و مانع تخمه و صود و بخار و باغ خصوصاً که در مساق و جرم و مسکن فواید است

در کالینا

در کالینا









گزیدن بهرام دانسی و با ساق جهت شری و تالیل و با تمک جهت قروح خبیثه و طلاهی مطبوعه و جهت بواسیر  
 و قطره آب و بارغن گل سرکه که جهت درد گوش و دوی و سوز و آب کند و سرکه جهت نزف الدم و رعایت  
 مفید و چون گندار و بارخیزه بقیضارند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با لیمو استعمال کنند رفع نفخ و  
 میکند و باعث لذت الطعم میگردد و اقسام آن از پیاز و پیوسته و قنار و فستق و در دانه و زعفران و زنجفر  
 و محرق خون و موثر تریکی چشم و مصلحت کشنده و کاسنی است و تخم آن را از دود گرم و خشک و بهی بشر آب  
 لبنایت مرکب یاه و در شفا و او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتوح سد بلغمی جگر و محرک اشتها و قوی کرده و شانه  
 و رافع امراضی بوده آن به تنهایی و با جرئت یا بلای قاطع اسهال خرمین و زهر محلول را با اسهال و  
 جهت گزیدن انسی و کلفت و آثار و در ویای بارده و بخور و جهت بواسیر و بواسیر و قطران بخور و جهت درد دانه  
 و گرم آن موثر و چون کوبیده در سرکه بزنند رفع ترشی سرکه میکند و مضر ریوی و مصلحت غسل و تخم کرات شامی قوی  
 قوی است و کرات بری بسیارند و قطع و قوی و لبنایت مدبول جنین و حمل آن جان جنین و عصاره  
 سسل سودا و موثر اسهال دموی و تخم او پنج قیراط باشد تا چند روز در او متراکم بواسیر جهت گزیدن بواسیر  
 قوی از تخم ساق و اقسام و ضماد آن رفع جرس و تالیل و مفتوح اعضا است کوزن لیزنی این بهند  
 باره سنگها و جنگار و چشیل گویند انواع آن در خواص تفاوتی ندارد گوشت اقسام او غلیظ و مولد و اسهال  
 و مدبول و قوی یاه مبرورین و دنباله همه انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در بهای گرم بعد از دوامیدن بسیار  
 فرج کنند با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبع است و بارغن و آشامیدن شراب و آب و الیسل و الیسل  
 و شام و سوخته و آبیک شفا با یک شفا که مصلح ضرر است بشنا جهت نفث الدم و قرحه اسهال و قطع  
 خون و اسهال خرمین و قوی و معصب و یرقان و درد دانه و سبز و سیلان تخم نافع و چون ریور کرده در کوزه  
 گذاشته در نون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بپوش طلا کنند و در آفتاب بشیند بپوش از آنکه کند  
 و بارغن جهت شقاق نافع و بهرگاه مثل اقا قیاس فصول کنند جهت قوی و بهر و متع سیلان و او و قوی  
 و قرحه چشم مفید و سون او جهت قوی و لکه و طلاهی ندان قنار و لبنایت نافع و طلاهی او و رعایت لیسان و خرمین  
 و تعلیق شام و پوست و قوی و بهر یک جهت منع گزیدن و بار و بواسیر و یک شفا از خون و قرحه  
 جهت اسهال خرمین و قرحه اسهال و طلاهی و دنباله سوخته آن با شراب بر زکر کج ران و عانه باعث نفوذ طانی و قوی  
 بهر حیوان لبنایت موثر و قرحه شام و جهت گزیدن بواسیر و بواسیر و کج ران و عانه باعث نفوذ طانی و قوی

از قرحه شام و جهت گزیدن بواسیر و بواسیر و کج ران و عانه باعث نفوذ طانی و قوی

و

حیوانی قوتی از تریاق فاروق و بقدر یک سجه از آن در پیش حل نموده در کام مولود قبل از آنکه شیر بدین  
 ریختن باعث امن از گزیدن بهوام مادام الحیوة و از رویت آن طفل را مست شده حرکت اندر  
 و محجب است و قیاس بجهت سحر ارباب شرب امثال آن جهت تقویت باه نایب بنیاد شفق و تقویت  
 تریاق گزیدن انقی و مفتحت حصاة و پنهانیه او قوی باده و تحول و در روز بعد از نظر بالغ آبستنی زن نام میآید  
 تشنج و امراض یارده نافع و محلل صلابات است گوشت سفید و پیش از این اضاف و غم و بهندی بهتر  
 تا مندر بهترین او یکساله و دو ساله فریبست و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد غلط فاسد  
 و حوالی آن بهتر از ساله اعضا در عود گرم و در سمن و مقوی کثیر از او مولد خون منتهی به بلوغ و در دل و حکم کرده  
 مقوی دل و جگر و گوده انسان و در غنیمت او و مورث بلادت و سیاهی خوردن آب گوشت مراری و بایکتر و غسل  
 مداومته که غذا منجی بکشد بغایت مقوی بنید و بالغ غشی و درافع خفقان لاغری بدن و بلوغ پیر و نور انبیا  
 و سچ که سرد نشود و گداخته و اگر گرم باشد جهت سرفه و در سینه ضعیف النفس و حقت بول بسیار و زرد  
 حالی آثار و جهت اقسام قویا و با غسل جهت خلز و اکتی الا جهت بیاض و خون او جهت حکم و جری و طلالی گشت  
 جهت تحلیل و ارام و استسقا و التیام و بهر که جهت شری و با موم و رغن جهت ثانیل و رحم نایب که قوشت باشد  
 و با هر که جهت سوختگی آتش و رفع دهنس و بویاست شرب استخوان سوخته قهر و او قاطع اسهال و سیاهان  
 و پیچیدن در پوست او که با گرمی و سچ باشد رافع در و قهر و با نفع زخم شدن و غصه و ضرب در ارام طاعون با  
 استعمال گوشت اکثر قوشت خون جائز نیست و سرکه و آب کاه طلع و رافع نقل او است  
 گوشت لغزنی لحم و بهندی مانس از اقسام لحم با اصل آن اند که است با نجا و اعدا کلیه بقیه قوی  
 بد آنکه لحم بهتر از اسهال اخذ یاند و بهر طبع و متوسط او است مثل مرغ خانگی و کبک و قهر و امثال  
 و بهرین موانعی گوشتند و نیز است که زیاده یک سال و کمتر از شش ماه سرد نگذشته باشد و بعد از آن ساله  
 یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از دوشش نیز او از او ببرد و بچه بیکوهی است و در فراسج صاحبان تعجب  
 و مصالح و قوی الحار است گوشت های غلیظ مناسبت است و هر چه از شکم حوالی بیرون آورده باشد و آنچه بی کمال  
 نرسیده باشد و اقسام میت و فقیر و پیر سال بسیار از غنیمت اراض بشمارند و روی و در با خوردن گوشت  
 ممنوع چه غنیم آن طبیعت و شوا میگرد و در اوست لحم موجب قساوت قلبی که با هر و بلادت و در عرض صفات  
 بهیمی است و بسیار در جود آن باعث ضعف ارجاع بدنی و سقوط قوت های او است و شرب آب

در سلسله و مستحق شکر و تحسین است

کتابت محمدی بن علی







[illegible]





و بهترین از جلیل کل حجازی نیز بهترین است در اول دم گرم خشک و ترش و لباس بجهت اشتقاق  
 و او را هم در او تا جلیل کلبه و زرد چوب و شراب و جهت اخراج صفا و لطیف قتل جهت تسکین  
 مفید و خاکستر انواعی دندان جهت اراضی لثه و التیام جراحات و رفع بوق و برین و باغیر چشم نافع است  
 لیمو سبزی نیز بواسطه و جیس خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دم گرم خشک و مقوی معده و دل و طایض  
 و محرک است و معین چشم غذا و رفع سده گره و محلول و تلخ ریجی و آرنج آورنده و مصلح کیفیت اخلاط و یاباذیر  
 سموم مشرب و در دعه و در سائر افعال قانم مقام پوست ترنج است و آنچه پایین پوست زرد و ترشی است  
 در افعال مانند پوست ترنج و در دعه و در دم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع  
 غلیظه و لزج و ملطف آن و جالی بهی سیاه و کلفت و قوی و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت  
 حمیات حاره و وی و صفراوی و عفونت خون و بشور و شری و صفت و در دل و دم حلق و لمبات و گریه و غم  
 و قی صفراوی و غلیان و تقلب طعم و بدگذشتن الطعم و جرب و جذب مواد حاره و جرب و جذب مواد سرد  
 که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غلبه خلص و غیره خلص و خمار و هموم او و یه و تالمه مفید و اکثر  
 قانم مقام سرکه و جهت و لیض و تیرازان و در معده و صاحب سر و و بر و برین و اکثر او و خلای معده  
 مسهفت امعاء و موت و چینی و مصلح شکر و محسل و اگر چو ابر یا آب لیمو نیساند حل شود و قهقهه و مصلح و مصلح  
 و نوشادر و زانک زانی براف بوق و آنا جلیل است و تخم او در دم گرم و در آخر اول خشک و در دفع سموم  
 و آینه ترنج و قی و ح و لایط و غلیظ و ترشیش و از یکدیگر هم تاد و آب لیمو یا شراب و باید که متفکر پوست باشد  
 و خائیدن و آینه او را رفع بجهت دندان که از ترشی او بهر سد و لیموی و پنک پرورده و مقوی معده و باعث  
 خوشبوی آرنج و لیموی شیرین و منافع بسیار ضعیف است از امر معصب نیست و پیر و آنچه پیر و درخت  
 ترنج و ترنج کرده باشند و ترنج افعال تدبیر و چون لیمو را به خشک ساخته با وزن او شکر بسیار جهت  
 صحو و جارات و تفهیت سد و جلیل و برگ لیمو در قفس ترنج ضعیف تر از برگ ترنج است

حرف المیم

ماء لباسی آب و بنندی پانی و جل نیز کونیزه بهترین آبها آب باران است بعد از آبی جاری  
 کثیر المقدار که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگدار گذرد و سبب المنع و تند رفتار و سبب و زمین  
 و از مغرب و جنوب بطرف شمال مشرق آید و آبهای پامانند آبکی درنی زار و کوکودی و امثال آن از احوال است

نیز کونیزه

نیز کونیزه

و از احوال است

و بعد از آن آب قطره که مانند گلاب عروق کشند و آب قطره که از کوزه سفال ترشح شود تراوش کنند و بعد از آن  
 آبیکه چو شانه نیده تا به نصف رسانند و آب چشمه که شیر المقدار و آب کبیر و چاه است و تفاوت آنها با طبیعت  
 و کثرت مواضع مختلفه است و از این پس در دوم سود و در نهایت طریقت که در طریقی است و اگر چه بسبب  
 بساطت غذای حیوان میشود لیکن نسبت بروح طبیعی قوت غذازیه حکم میوراد و نسبت بروح حیوانی قوت آن  
 پس با دامیک آب بوقت مناسبی بقدر لالین خورده شود باعث حفظ طریقت غریزی و تحلیل و ترقیق غذا  
 و بدتر و حصول آن با عصا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلین طبع و اعانت بهم و طبع غذا و تر  
 و تیر روح حیوانی در صفت و بهر دو در فضیلت ترقیه بدنی است یعنی آن مراقت و صراحت که ضعیفه پاره  
 و امراض رطوبتی و قروح جراحت و دبیلات و قوایج و اکثر او و عدم مرآتت و سستی اعضا و ضعیف  
 احتشای و هم و نسادرنگ و خسار و نسیان و بلاد و عروس و لذات و تنبیه و قس و کس و کانی بدلیات  
 و امراض بارده و طریقت است و شرط است که قبل از آن غذا را از معده نیاشارند که صاحبان معده و دیگران  
 و بعد از پیوه های تازه موش نکون مواد اکله و امثال اینست و بعد از رجوع و حمام باعث عیش و شبعوت  
 و بعد از خواب و حیا لطیفی حرارت غریزی و شرب و الیاده و بریدن افتاده موش و ضعف و عصبه است  
 و پیر تورنا نشان خوردن و موش امراض عصب مگر در پیوی بسیار گرم و ایام طاعون صاحبان احتشای بسیار  
 که از عدم مراعات مذکوره متفرنگند و مصابرت کشنگی صاحبان خراج حار را باعث اختراقات است  
 و آب بسیار در قفسه سینه و عصب صاحبان سرد و آب گرم محلل یاج و موافق بالینو لیا و آب مجنل گرمی  
 مسکن خارش بدن و تحلیل از غاسل معده نباشد و آب نیکرم طبع منقشی و مفید طعام و موش استسقا  
 محلل سیر و فساد و تجارت و بلای و جهت ورم حلق و نفثه معده و تحریک مسهل و اذابت بلغم و ترقیق آن  
 سوداوی و نفثه شور و اعانت و ایامی معی موش است و آب بر تنبیه موافق معده و دیگر خراج حار و پیهای  
 و فقر عصب احتشای ضعیفه و صلح آبهای بد خوردن و پیاز است و چو شانه نیدن او یا صدیک او مسکه و کذا  
 مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در مصیبت جمیع آبهای شور و تلخ شیرین میخوردند و شرب  
 و زجاج در آب که باعث تصفیه آن ماء البیجر آب دریا گرم و تند و طبع منسل بلغم و موه و حار و محلل  
 و حقه او یا در غنما چو شیش و طول کرم او جهت در عصب حکم و شقاق و جرب و قویا و طریقت و آن  
 گزیدن بر لب و امراض بارده و استسقا مفید و فقر معده و مصلحت شرب گوشت آب رخ و شوربای باهی است













حضرت بشری بلغی تافع و طلالی او با خدا در مقام جهت صلاح بار و محرب و برگ خشک با عسل جهت آثار  
خون منجمد چشم و با سر که جهت گردیدن عقرب و جهت کلفت دیدن بوی سحر و با موم و عسل جهت التواء  
و اورام بلغی و با مغز جهت ورم جگر و چشم نافع و با زرد الفیج جهت اورام انشیان و جرب و بلوئیدن و جهت سرد  
منخبرین و در باغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سقوط آب و جهت تنقیه و باغ و قوه و صرع و غاییدن با نمک  
و خوریدن آن جهت رفع سیلان آب و مانع الکحال آب و جهت ابتدای نزول آب منصف با موم و تنقیه الکحالی  
آب و بر موضع حجامت رافع اثر نرم آن فرجه او و جیش و قدر شربت ابرجم اقا و ششال و طویج و شش  
شمال و مغز کرده و صلیح کاستی و تخم قره و کیش و سنبه و روغن منخوش که آب او با مثل آن روغن تنون  
بجوشانند تا روغن نماید جهت فالج و عرق و کر از او صلیح و تنقیه بار و تحلیل ریا و قلع سده و گران سانسفر  
و بخور منخوش رافع قدرت هوای و بالی و گریزند با موم است هر بنیدی قبول خوانند آب منجمد و رخی است  
و بهترین او با مثل اسیرخی و تند بود سبک وزن و زود شکری میاف است که بعد از شکستن آن به سفیدی ناز میاید  
و هر که کرم که در شکم و گوش و تشنای است سال باقی میماند و محلل ریا و اورام و با قوت قابضه و صفت میلدع  
و شرابا عسل با می صفر و با ترس و حیض مسقط جدرین قاتل کرم شکم و با تخم بنیست نذر همه و رافع سیلان با  
حیض و جرب و جهت سفره کننده و عفسر و در پیل و سینه و اسهال خمرین قره اسعا و در گرده و مثانه و قلع و  
قابض سحری بلغی و در ورم و خنای و فاصل و درم سپر و رفع سموم باره و طلالی او جهت گردیدن با موم و در  
منبرن و با شنب پانی جهت بد بوی از ریفیل و کجیلان منرج و بار روغن بود و ولدان جهت بخیدن بود و با سلیخ و  
جهت تنایل و کلفت و با آب ترنج جهت جرب و سنفه و با سر که جهت قویا و ضا و انباشتن از یون ابرام با می است  
گویند که جوی محک جمیع است که تا زائل نکند از اسکیور نیاید و طلالی او جهت حفظ جهت او قطن زخمها باقی است  
موش و با حیوان و جهت التیام زخمهای عصب و دیانیدن گوشت بر استخوان و غصه و با سر که و آب بناید  
جهت فتق و آدره و با آب ترنج جهت خون منجمد و با اگر جهت جرب و اکحال با آدره عین جهت  
سیاض خصوصاً با آب و شقایق التیام با فلفل جهت ضعف و جرب با عسل جهت سلاق و با شیر زان  
و با آب حله و گلاب جهت قرصه و با آب بود جهت ورم و جرب و مولا با کند و زعفران افیون جهت سردی  
جرب و غصه و با آب در روغن زیتون جهت تقویت و زنان و لثه و عسل آن با سر که متصل جهت خون گران  
و در در او جهت قرصه و سایر زخمها خصوصاً چون قبل از آن با آب بازنگا بشویند و غصه او با قویا چند

در روغن تنون



وایشما جهت در گوش و تنه حرکت و التیام زخم آن آب آب مزاجی است جهت منع نزلات و آب انفعال جهت بلوغی  
و آب بنی و حقه و آب حلیه جهت صلابت رحم و آب انفعال جهت بدلوی آن و اگر آن مژوم است و آب صندع  
و باعث سرد و مضرتان و صفتش مثل قدر شیرین است یک با قلا با نیم دریم و بیش صمغ بادام تلخ است و آب صندع  
و شطرنج بوزن آن یا موسیائی و چند فلفل بحسب مراتب اراض است و دود و طریقت تر از او و و محفوف و بوی  
و در افعال مثل دست هر و اسم چیل است و الواء او که چهار صفت است هر یک بایستی مخصوص و برابر بوی خرامی  
و انخوان و کاذب و زبان غیر اطلاق میکند و بوی امضا آن گرم و خشک است و محلول با یخ و نیم و فتح سرد و بوی  
و منضج او لیم صلبه و دل مدلول و عرق رافع رافع و طبع چوب است و استفا و در اعضا و تخم آن لعابی و بلین طبع و بلوغ  
قابل خصوصاً تا تخم حاضر رافع امثال موسی قور و معاوی و زنده محمد بن ذکریا تخم مرد و دوم گرم و در اول ترا  
و چون قطره قطره آب بر رویه با کشت بمالند و لعاب او را با اندکی روغن یا سبزی سرد و ناشناخته باشند  
سرازی سوداوی را با الکلیت می کنند و مجرب است هر از ادبیاری مرد را زانو نیند و سطلو انیسر کلی این کمتر  
از گرمی است و در حفر و قوی اعضا و محلول سلیج و رافع اراض من بلوغه رحم و معده و معول آب او یا در  
نفثه جهت سرد و لغویت و باغ و صواع بلوغی مفید هر با هوس بفارسی و سفید و قوی نماند و هر از مطلق  
نخم و تخم هر است که مشهور بر کنوچه است گرم و خشک و زنده یعنی معتدل و محفوف و در همه افعال مانده و با هوس  
هر با طوس مرد و بوی قوی از سرد و سفید و لغوی دارد که گویند و افعال مانده و سفید است هر با هوس و با طوس  
و نیمه سرد و هر چلی است بفارسی و خوش گویند و در آخر و گرم و خشک و قوی معده و معاوی و سستی ترا  
و منفتح و باغی جهت خفان سوداوی و فی غشایان و بوی جگر یار و با شرب جهت در رحم و در اول  
و کذا الطول بلوغ او و طوس در آن نقش کردن بگیتا زده او در حمام بهترین ادویه صاحبان در اعضا و ریاچ  
ظاهر و باطنی است و قدر شیرین از دیگر گل تخم او و در نیم و از آبش تا یک اوقیه و صندع و صمغ و بیش  
با در نجوبه است هر و استگ معرب آن مردانچ سوای آهرا از سایر معادن خاصه از حاصل اسفند و اسود  
بصل می آید و مرکب و استگ سفید است نه مطلق و استگ غیر منقول اوائل بگیمی و در آخر و نیم و خشک  
و منقول او و در خشک سفید کرده او و الطعت و قوی قسام او و قاتل با قوت طعمه و فالضه و مغزی و لغایت  
محفوف و سرد و باطن بر بنده گوشت زیاد و در و یا ننده صالح آن و التیام و صندع زخمهای عقی و چون  
در سکه کنند و شش آن زایل کرده قریب بشیرینی غسل بدهد و طلائی او یا آبک سیاه کننده جلد و قوی و سفید

ادبی

کاذب

معاوی

طوس

و با طوس

و با طوس

و با طوس

و با طوس

یا ادویه مناسبه ایست که در جوی و سحیح است و جای کلیت و مسکن است و ادویه تند و جهت رفع بد بوی اعضا  
 و عرق و منع ادران سحیح جلد نبات مؤثر است خاصه یار و غن مورد و غن گل سرخ و طلائی ادرار و غن  
 بر جوی کلیت در بعضی نافع سختین مواد است بدل و جهت رفع آثار و طبع و تحلیلی خون جلد تحت جلد و  
 آتش آب گرم و با گرم و غن زیتون جهت رفع فعل در اکتحال جهت سلاق و در پخته و قرحه مفید و جهت  
 زیتون بسیار بچشانند تا غلیظ گردد و بهترین ادویه شقاق و سائیده آن یا مثل آن گوگرد در غن مورد طلا  
 جهت شری خوششدهای مزاج نافع و امین الدوله التیام تنفیه زخمها را با لذات از دنیا اندک  
 ادویه مناسبه دانسته و گفته که خوردن نیم دریم از ترک با جلاب منجم اقسام گرم شکم و مجرایست و بر احوال  
 اطفال نیز مفید بند و با شیر جهت گرم و میل است که بعد شرب حرکت نمایند و آن با گرم نافع شود و اگر کتله  
 و در ورم اکتشده یا احتباس لول و فحاح شکم چشیم غلیظ ضیق النفس طریق سفید کردن او است که در  
 و شیم سفید چیده با با قلابو شانه تا با قلابو شیم سیاه گردد و بعد تخمید شیم با قلابو نماید و در سنگ  
 بحد سفیدی رسد و طریق غسل بیکه و سنگ را با مثل آن نمک نرم بپایند و آن مقدار آب بریزند که  
 چهار انگشت بالای آن بایستد و هر روز سیار بپیمزند تا بکنند پس تخمید آب بکنند و بعد تورس و سرفه تخمید  
 تا چهل لیم بگذرد پس خشک نمایند و قشیشا بهندی سونا کمی گویند سنگی است که در بینی فحشی و نحاسی  
 و حدیدی میباشد و نیزین همه نحاسی است و در آخر ورم گرم و خشک و محل و قلابو و شیم و شرب او  
 جاکزده و اما میکا یا نذغبار بپایند و اطلای فعی نذر و محرق او که اجصل آوده در آتش سر بکنند الطیف و  
 مبر است طلا و با گرم جهت بوق و در جوی منش و تنفیه زخمها و حرارت معطل و با این پنج جهت تحلیلی او را  
 جهت تقویت بصر و ظلمت آن تعلیقاً رفع فزع اطفال است هر جان بهندی نمک گانا مانند و نیز بعضی  
 مراد از لیسید چرخانست و در جان خشکی کمتر از لیسید و در سایر افعال مانند است و بیکه هم او پانزدهم جمیع سموم  
 هر لوبی حجره الطریط مانند فماد محرق او یا زفت جهت تحلیلی نمودن او را مصلیه و با موم و غن جهت درد  
 فم معده و سونا جهت تقویت لثه نافع است هر وارید لوبی لولو و در ویند و قلابو مانند کون او که  
 یا تریس آن بیکه خلط و نافع و اصلی ندارد بهترین او عجمانی سفید و بزرگ است و نیز ترس قلابو  
 سیاه و ضربه اکل بسیاری در زرد و غیره و در سوراخ ادرار و عمل اطباء نیست و غن و قلابو که مضار  
 و جهت شاندن او در آب سرخ و امین که پیاده نافع چرخ در وی آن در ورم سرد و خشک و نیز غن طلا

در شیشا بنی سون کوی

در شیشا بنی سون کوی

در شیشا بنی سون کوی



صاحب جرب تفریح خود را بپوشانیده عرق کند در روز و دفع علت کند و تخته او بخت ورم صلب ایجاد شود  
سفید و زرد و روغن تازه جهت منع سیلان مواد کثیفه و التیام قرحه و جرب و صحت بعد از غلظت پاک نافع  
و مضعت فم معده و مسقط اشتها و صلح نفس البصر نمک و شکر و عسل و بلش شیر تازه که در چوشا نیندگان آن  
بیسوز و و شترش سی در هم است مسخو قوینیا بعزنی زید القواریر و بهندی کشج لون و کاج لون باشند و فلهی  
کفت شیشه گرم و زنند و جالی در افق گوشت زیاد و فاسد زخمها و کشانیده و بلبلیت و رافع آثار طبله و جالی زنند  
و در کمال رافع بیاض و ظلمت بصر و فاسد و سلاق و شترناق و طلائی و در حمام رافع خارش بدن و شراب و قتال  
و پیش آگینه است مسخیر هم برای کدورت و در کد و مسطور گردید مسک و بفا سنی دشمن بهندی  
کستور سگ گویند نفوذ و نفوذ شوش از سیاهی مفرد و قتل میتوان کرد و آنچه در ناف باشد رشته البسوز لعل  
از ناف گذرانیده پس آن وسط سیر بگذرانند اگر بوی سیر ندهد خالص است و الا لا و آنچه در غیر ناف باشد در کف دست  
قدیمی ازان را با آب وین بمانند اگر اصل شود خالص اگر فتنه گردد و شوش است و قوش تا سه سال فی بماند  
و از ناف برآورده را تا یکسال در سوم گرم و در ورم خشک و هر چند کهنه گردد و خشکی غالب میشود و نهج سند و  
و محلول غلظت بارده و قوی اعصاب رئیس و حرارت غریزی و اعضا غایبی ظاهری و باطنی و حواس و فرج و مقوی باده  
و حالبس طبع و مسک و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر از رویه سیمیه و سیمیه و سیمیه و غم و جوشش  
و خفقان بار و بالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و عرشه و بلاد و نسیان و رایج امعا و ککولی رنگ خسار  
در سایندن قوت او و بهر بیعت بدن و در اکالی الطبقات چشم و و شتر و شراب او در رفع سیمین و قرون سیمین  
و فرجیه او و عین محل طلا و موطا و جهت سکته و جمیع امراض بار و ده حاشی و بار و عین مان بمقتضی مانع و بوی  
جهت منع نزلات و صداع بار و بار و عین خیری ابر حلیل جهت تحریک باده و اختلال جهت ظلمت البصر و باختر  
و طفوف نافع و مضر و برین و صلحش کافور و روغن بنفشه و بوییدن او و مرثه و روغن خسار و شتر و باده و باعث بیداری  
و مانع صلحش کلاب و شترش تا نیمه سیم و بلش مثل آن چند نصف او سانج است مشک طار مشیق قسیمی  
از پوزه است و قویترین اقسام در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک و بغایت مدخرف و نفاش مسقط خنجرین  
و نفقت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سفینه و شوش و در درج و تلخ و قوی است و شتر و شراب او  
جهت غشی و کرب نافع و در سائر افعال قوی از او پند مذکوره و مضر معده و صلحش سرکه و شترش کثیف و در مطبخ  
و در متقال و بلش بوزن آن پودنه و قودمانا و در ادرا حیض بوزن او و عدل امر مصطکی و مرثه و بلش

سرخ و زرد و سیاه و کج لون

سک و بیداری و کج لون

سک و بیداری

سک و بیداری





[illegible]



و غوغو او بارش ثروت مانند آن جهت درم گاو و با شیر جهت امراض اعضای تناسل که یک قیراط او را بدو دانگ  
 کل ارضی و یکد انگ زعفران جهت صده جگر موحده و آب کاسنی و جنسب لثلب نیز طلاء او بارش گاو و جهت  
 گردن عقرب و حمل او بارش زیتون یا زنبی جهت تقطیر البول و استنشاقی مقهده غده و در کورک و غسل  
 جهت لکنت زبان و مسوح او بارش زنجبیل مانند آن برضیت انبیاء و حوالی آن جهت تحریک باه با شرب و کافور  
 جهت تب ریح نافع و قشر و درین مصلحت سکنجبین و شربش در شکستگی اعضا نهند و در سائر امراض از یک قیراط  
 تا یکد انگ و در شش قفر الیهود است و چون موسیالی خوب را با این حرک غیر عکسود و در گوش احم و در دندان  
 رافع کرمی است و اگر از قبور موتی حاصل شود و در جهال موسیالی انسانی خوانند که در آن زمانه جهت جوش  
 میت و در موسیالی و غیره طلای نمودند اگر چه در جگر کثیفی میکند یک کس شرب آن حرام و در وقت کوری و سوادین  
 و صفتهای دیگر است موزع برنی طالع و بهندی یکد انگ شربش در کرمی معتدل در درم و در سمن و در سلب  
 معده و طبعی سینه و بعد از یک کس غذا و مولد خون و حرک باه و درین جهت لاغری کرده و در غیره و شش و شست  
 حلق و طلائی او بارش که و آب لیمو جهت کجلی و سقمه و جرب و حرک و آب تخم خربزه جهت کلفت و دیگر کردن و سوادین  
 پوست او و پوست درخت آن جهت انقیام زخمها و رفع زرق الدم مفید و اما در کیش جهت تحصیل و انقیام  
 و مولد ریح و سد و وضعه با شرب و قلیه و مصلحت غسل و حرک و در بانی بخیل است موسیر و در زیتون و در بانی  
 بصل اندی بصل اما کول بصل الزیز و بهندی سیاه و بهندی آن غل پیاز تو بر تو نیست بلکه مانند سیاه است  
 در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشک است و میوه چاه و حوالی و طایفه بخون بطایفه و در سوادین  
 بر که در حوالی تقصیب جهت تقویت باه و التواء و حصی که کفلی استخوان را با غسل جهت تقویت بدن است  
 و گردن سگ و در آن و با لطف جهت در موحده و باز در تخم مرغ جهت کشته تخت چشم و با او و در مینا سیر جهت  
 مسامحه و سکنجبین جهت بشو و بنبیه و آب و جو جهت شکاف و فصل و ناخر و با خالق جهت کلفت و بهن و آثار  
 قروح و با سکه جهت خوب طلائی نخته او در زین خاکستر یا بوبه ارضی جهت نخاک سوزنهای تازه و حمل آن  
 جهت اخراج جنین مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و در غرض صلب و در مصلحت کاسنی و شیر تازه و با غسل  
 که در کرمی و در حرک باه و در بانی و شیمی طعام است موزع بر نی طالع و بهندی یکد انگ شربش در کرمی معتدل در درم و در سمن و در سلب  
 انواع مختلف میباشد رنگ سیاه را بری و کجای بلدی و گیار پرنده را طایر و سیاه است و با بلندی  
 نکه فارس نامند و بهر با سمیت و در سیم گرم و خشک و قوت شانه او و غالب بر جمیع حیوانات و طلائی و حرق او

در کرمی و در سوادین

در کرمی و در سوادین

در کرمی و در سوادین







محمودین جهت جمیع اعضاء جسم و کسی که اطعمه نذیه الیه و لذت نیاید نافع و ضار و آب سفیدی تخم مرغ جهت تاویز آید  
موجب و با حسن جهت در جمیع اعضاء تحلیل در دم آن موجب خاصه باطن قیولیا و بدستور در دفع خون مجرب  
بمعید و با اولویه چون آنکه قوی فعل آن بار و غنما جهت شور لبیند و با نمک و ترس و غفران جهت در دم  
انشیان و تحلیل آب و جهت رفع و در گردن و در سینه و سیرج الاثر و قتل و آن جهت گران سامه و در ریه و در ریه و در ریه  
جهت تغذیه رحم از طوایب با لوب نافع و خوردن و طلال نمودن بریدن با لوب صیت مورت زردی جلد و شرب و شرب  
در یک رطل شیر چوشانیده که نصف سد با یک قیو شکر که بر بالای لحم خورده شود باعث قوی با فزادگر و در  
و ناشتا خوردن همین رافع رنگ گرده و دشتان و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه  
ترس و شرب و شرب تا در دم و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه  
مفید و غفران در حال رفع میکند و چون با دار چینی و گاو زبان و عرق کیشند و قیو نایب نایب خمر است و در سینه  
که قیو گزیده شود بهترین او و در ریح و در دمای غریب در ارام بارده است و چون در آب لیمو یک یک است  
در این پودانه چنانکه و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای با پسین موجب تاویل  
بخوبی جو زندی و بهندی نایل گویند و عرق او که از درخت حاصل میکنند و سندی نامند و سکار  
و تقویت باه و قیو بهتر از هر خمر است و تا یک روز شیرین میباشد و بعد از آن مانند کمر ترش میشود و با یک از درخت  
تا که قسم نازجیل است سستی تا سستی و در افعال مانند آن و در فیکه از چوب درخت او و ترتیب و در حیوانات  
موزی سپر امون مظلوم آن نمیکند و در غایت جیل را آخر دوم گرم و در اول آن خشک و نکج آن بسیار گرم و  
و با صفت است و آب آن گرم و تر و سکر که او در اول گرم و در دوم خشک و مغز نازجیل مولدنی و سخن کرده و  
و سخن بدن برودین و در خون و جهت تقطیر البول و سوزی متاثر و در در فاصل غریب و خوشبو نمودن آن  
در رفع مواد بارده بلغمی سوداوی مانند آن فالج و حیوان و انشال آن و جهت سگ و قروح باطنی و با سینه و با شکر  
جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریبی نافع و در جرم او و در سینه و مولد خلط غلیظ و مصلح آن شکر  
و نبات و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه  
از و قال و قال از آب او تا سینه و شرب او جهت حیوان و با لوب و تقویت باه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه  
و جهت تقویت باه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه  
و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه

در این پودانه چنانکه و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای با پسین موجب تاویل









و تپ بادی یار نبود و صورت بودن تپ با آب باید داد و چون کثیف در کرم خیسانیده ناشناختن اول نماینده  
و در آن روز چیزی دیگر بخورند جهت کشتن کرم سده بخورند و چون در آب خیسانیده و طعام تناول نمایند و آب  
منقطع را با آنکه غسل نباشد جهت اعاده شدت باه یا بوسین بعد از است و چون لیس از آن ترسند یا ده بکر  
نمیخشد و در طبع او نشیند جهت اصلاح اراضی مقوده تنقید رحم و اخراج کرم شکم مقدرترین از ویر است و خوردن این  
مایین و طعام معین و طبعی خود سیاه منقطه خنجر و منقذ حصاة و منقذات و در افعال قویتر از سفید و آب  
تر یا تیره جهت استسقا و جدا کردن ویرقان سده و دیگر تجلیل ریا و غسول طلای قسام و جهت خارش  
و صداع و دفع نمدی خیار و سده و خزان و کلف و تقویت روزی و حیاتی اعضاء و اراضی حاصل و خوردن برشته و  
که سر نشسته باشد جهت بواسیر و آرموده است و در خون نخود که در ترغیر کوفه شود در سوم گرم و خشک و تند  
و با قوت نفوذ و بنایت مقوی مویشی و جهت تسکین درد دندان اراضی لیس بعد از جهت و در کباباده  
و در بادشال آن نهایت کرم و خوردن و منبر تانه مولد غسول و قیاح جهت تجلیل مردم نشسته و در دندان نافع است  
و چون در اول لاله بعد از لیل هر یک از آن یک عدد و نخود را لایده و مجموع را در لیس است از میان هر دو یا با آنکه  
بالای نشاند آن لیس را بجان بختلاند از آن در آخر آن همه تجلیل بر طوط شود و در فقره نشاند و مصلحتش خفاش  
و مولد ریا و دفع و تقیل و ملخش کوفی و زیره و شنبلیله و کلف و در خوردن کچین سبزه و خشکاش و در شش  
در قوت باه و لویا و در سارا و نال تر و خوردن آب بجهت ناول نمودن و خوردن نایت مغز است کس  
متراب آن تر و لیس است و لغزنی بعد از نماند قدحی را بر می مضاعف را بستانی گویند و چون پیاز و اورا با شکل  
صلیب بشوید که غرض نمایند قدحی مضاعف گردد و در سوم گرم و خشک و در اول تر و قوت  
در سبیل باقی بماند جلی و بایز کشته اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب سبب مطبوخ اولیای قوی خصوصاً  
با غسل نشستی رحم و منقطه خنجر زنده و مرده و مخرج هر چه در رخنه جمع شده باشد و التیام و منهدم رخنه های ظاهری  
و باطنی است و در نایج و جهت التیام جراحت نظیر و در رباط و عصب و مصلح و سبب و در جهت  
در دمای غرضه مفاصل و فقر و در با کرسند و غسل جهت تنقید قروح و کشودن و دیگر و در التیام و در با کرسند و غسل  
پیکان امتثال آن از بین و با کرسند جهت در التیام و در رباط و عصب و مصلح و سبب و در جهت  
جهت دفع غایت موجب بشوید که او اسهال و در شرب خیسانیده و خشک کنند و تمام و جهت دفع غایت  
اعضا نافع و در رباط و مفاصل و التیام و در آن و دفع سبب و در جهت و در جهت و در جهت و در جهت





صاحب الفاظ الامور جوا کما لو شئت لفتح تسبی از بودنه است و در هر حال قویتر بود و در آخر دعوی  
 و خشک بنایت مغوی معده و دل و قوت و با صفت و فم معده و مفرج و در حق خون غلیظ محلول مواد بارده  
 و ریاح معده و شکم باه و آروغ و قاتل قسام کرم شکم و آب ایا که قاطع لغت الدم و شراب و شکر و آب  
 انار و شراب مسکن قی و غشیان بهیضه مشوی مسکن و در معده و خفقان معده و مخرج الفواد و جفت و در سینه  
 و پهلو و نفج و طوبای قصبه و ریه و سینه و قلیه آن مفید خصوصاً چون با سپید و شان طبع یا بد چون در شش  
 و شیره یا لند یا لعل انجماد آن و با کرم و ششیا رافع ضرر آن با عصاب و با بنیات رافع مغز آن میکند و قهوا و  
 مغوی معده و با آرد و جفت جراحات و رازق این شیره پنجه رستان و نفج دمل و با نیک جفت گردن  
 سنگ و دیوانه و مضموع او جفت گردن و عقر و به تناسلی جفت بواسیر و با نیت نافع و رافع در و سیر و دیوانه  
 جفت و درم و غشیان و در و آن محمول اقبال از جماع مانع حمل و قطره و با ماء الحسل جفت در گوش و در کبد  
 از عصاره او با روغن گل تاسه و جفت خزان یک در گردن ظاهر گرد و با نیت موش و گویند و مولد ریاح است  
 و صاعش کس و پس بر شش و در نهی و شتر پیش و در شقال است لفظ و شنی است که در بعضی از موش و شتر  
 و سفید یا شسته سفید و لطیف تر و مگر و سیاه و قطره سفید و در چهارم گرم و خشک است قویتر از اکثر  
 و غشیا و نفج و سیر و الفواد و در جفت و مخرج خنجر و جفت جمیع احراض بارده و شراب و طلا و نافع خصوصاً  
 جفت فالج و نقوه و در شتر و کز از و تعقد و عصم و شستی آن و بواسیر و یرقان و سپر  
 و دیوانه و سرفه و صفا و کرم معده و مقعد و دفع موم و تحلیل ریاح احتشاج و چیدن و مفصل اکتحال و  
 جفت و در آب و بیاض و قطره و جفت کرم و ریاح گوش و فرجه و نخور و جفت مری و رحم و اختناق و اکثر  
 و مفرج و در شش و شش و شش و سر و مفرج و مصلحش کثیر او در شتر پیش از سفید او و در انگشتان شقال از  
 حکایک شقال و پیش مثل و میوه و در بعضی نظر آن است خوردن سیاه آن با با صیت مسمن و شش است  
 فقره و سیم برنی و ضد و بهندی و عیاد و پاندی ناسه و راول سرد و خشک و گویند معتدل است و در نفج  
 و نفی و قوی و قوی و جفت خفقان و دیوانه و با نیت رافع و طوبای و جفت و عفت و بلغم و الخویا و جفت و سیر  
 و در سرفه و شش و سپر و سنگ و شانه و گرده نافع و قهوا و محلول و درام و با نیت و نفج و با نیت و نفج  
 جفت و با نیت و نفج و با نیت و نفج و با نیت و نفج و با نیت و نفج و با نیت و نفج و با نیت و نفج  
 باعث تفریح است نمک بصری و بهندی و لون و لون ناسه و مدنی و ملای یا شسته و آن ام

ن

ن

ن

ن

چ

و بنا می مخصوصه و بهترین آن طبع اندامی معنیست طبع مائی و بعد از آن شک طعم و اصلاح مخصوصه و خاکستر  
 بعضی از نباتات که آب از اوصاف نموده با آنش با کوفت و آب خنک سیاه شود و چون حیوانات را انسان را طبع و خنک  
 بسیارند و بهترین آن محرق محلول معقود صاف است و در او از مطلق آن نمک طعام است و مجموع آن مسهل نفی  
 و سودا و امای اصفه و رافع بلوبات از خود رسد و تخم طعام و فساد آن و شیمی نیکو کنند و خسار و مصلح اغذیه بارده و  
 اخراج آن و بعضی در اسهال خلط خاصی قویتر از سایر آنچه ذکر باید و بود داده او قاع و سوخته و الطیف به آن  
 حاصل معده و حین قلع سودا از اقسامی بدن رافع و رفرکی الطیف و مانع حدوث جذام و باسکین و نیز آب مفتوح پیچ  
 و با عسل و سکنجبین رافع سقرت افیون هموم مخدر و گزیدن بهوالم جهت استسقا و اراض سودا و بی طبعی نام  
 و گاهی کردن با تمک و سکنجبین منقحی معده و با مسهلات جهت قطع اخلاط و یا صحت جهت رفع غویات و ظاهر رافع  
 با تریخ و با منقل مضغه و جهت قطع خون لخته و در آن قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و بار غوثی چون  
 و غیر آن عسل و زفت جهت فتح و کوفتگی اعصاب و دوشی و با سرکه و کف مایلون جهت ورم بلغمی و ریخی و تریخ  
 کتان جهت گزیدن غمزه با سرکه و عسل جهت گزیدن زنبور و با شکطرا شمع جهت گزیدن لایفی و بازفت  
 و در آن جهت مار شاخ و در زنگ و بازفت و عسل جهت او و طبعی با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و بار غوثی  
 جهت سوزشگی آتش و حکم و جهت تخم کبابه جذام یا جاذبه است و اخضر یا جاذبه بل جهت ورم انشیان یا جاذبه  
 دل و با سرکه جهت توبای و سحر و احوال و جهت یا من مطلق و بل و قوت بصر و سوخته آن با سوخته نوشادر  
 و شب سوخته جهت سبل با بویاریه جهت بیاض موجب و در پاک کردن ندان بوییدل و شستنی شکله ساعیه  
 و اکله و جوشش با نمک و سرکه رافع آن و لیستن با الصمغ زخم قاطع خون آن و حین گرم کرده او بر اعصاب  
 و روی بلغمی و ریخی مفید و مضر و باغ و دوش تاریکی چشم و اکثار و محرق خون قلیل منی و دوش خارش منی  
 و منقذ ابدان خف و مصلحتش صحر و چربیا و اشیای بارده و رطبه است و تعلیق او در بار چرخ بسته بطرف چپ  
 زبان باعث سرعت و لاوت و عرق آن که بقرع و انبیب تقطیر کنند بغایت ترش و خوش طعم و بجهت بلوبات  
 معده و امعاء و فتح سودا و رافع استسقا و سبب و اکثار او باعث لاغری بدن و کسان بغایت عالی و ندان  
 و رافع گوشت فاسد لخته است نمک سنگ که بقیه بلورهای نیرخوانند یعنی بلای اندامی و بهترین آن  
 ندانند و بهترین آن فاسد و در آخر دوم گرم و خشک و سهل نفی و از وجات و در تقویت قهر و در رفع طعام قویتر از  
 عین استعمال غیر از جایز و کشیدن میلی از آن خنک ساخته و شیمی بر رزخید و فله و با رافع خنک جهت سردی و احوال

نمک سنگ که بقیه بلورهای نیرخوانند یعنی بلای اندامی و بهترین آن













[illegible]

حرف الباء

یا قوت بندی نامک دم را که نامند بهترین سرخ شفاف کلندار است که ربانی و ربانی خوانند  
و بعد از آن خمیری پس می وی و لعل از قاسم سرخ او است و بعد از آن قاسم سرخ خرد و نارنجی است پس عسفرانی



پس کوهی و بلند و کوه آسمانی پس کوهی سبیش لاجوردی است و شلی بعد از تی و بعد از سه سفید و غیره سرخ و سالی  
اصناف و گیتا آب شش از نرد و سرخ از آتش کلین هر سگد و دو گویند چون با سفید و شایسته سرخی باشد  
از آتش محتل که اول بر روی سفالی گذارند تمام رنگ بگیرد و یا قوت سوای الناس صلب از رنگه بخارا  
و رنگه کبریه و در عرق مضار دست و الی بدن او بخرج محرق و آب سباده باعث جملای او با قوت سرخ در  
حرارت محتل که در دود و دود گرم و خشک و کبود و در اول دود و سفید و در اول خشکی و در هر غالب است و او  
مقوی ل و دماغ و مفرج و شرب یکدیگر و از طریق موم و تعلیق او با لای نیست جهت دفع طاعون و خیر و او و او  
و صرع و نفقان و دفع آنجا و خون و زردت الدم و در میان آتش او جهت دفع تشنگی و دید لوی و میان موم و شرب  
از یک قیراط تا یک انگ است یا سیمین بر می بستنی می باشد بری با طلیان و بغاری یا سبید نامند  
و بستنی او که با سیمین نهی و بستی چینی خوانند و در دو سفید می باشد در دود گرم و تشنگی دفع و در  
و مسهل بلغم و سودا و مایه صفرا و دفع سرد و راجع غلیظه و نالجه و مفاصل نامثال آن مقام و مفرج و محرک باه  
و در ضیق و مخرج اقسام گرم شکم و بوییدن او جهت در و سپارد و تقویت دماغ و دفع راجع و باغی و لعل و آن  
جهت در مایه بارد و فساد او جهت کلفت و مخرج کردن خیار و بزرگ کردن قصبه و اعانت بر لفظ و سفید  
موی سیاه و مژنه و صید محرومین و مصلحت نهفته و کل سرخ و در که قدر شربت از جیم از سبید و از آب و تاده و جیم  
و بوش یا سیمین نرد و بدل هر دو یا سیمین بر می بست و در غن یا سیمین سبید و مفرج محلل و در جیب افعال مذکوره  
قوی التاثر و قدر شربش از جیم یا سیمین و کل یا سیمین و در غنل سبید و راجع یکدیگر و او با یک و قویه مسل  
مدا و تده چید و در جهت استند و در دگر و مفاصل مجرب است میر و ج اصبه و مخرج فجاج بر می بست  
بشکل دو انسان که روی یکدیگر گذاشته باشند و بغاری می رنگد که روی لکمنه لکمنه نامند  
و مادامیکه بر نه صورت راجد انگند و آتش تا شصت سال باقیست و در اول سوم سرد و در آخران خشک و محترق  
و بعضو و بعضو قسم داده او وای همان بعضو و در آن از قسم نر او وای زنان و شرب و با در غفران جهت مفاصل  
و عرق النساء و نقر و با بقتل جهت بواسیر یا سبک و جهت خفکان و با کاسنی جهت حرقة البول و در و سب و شرب  
جهت آلوده و روج خبیثه نافع و در غلظ خون و مبلد و مصلحت و غن و شربش چهار قیراط طلای قرنا سید و  
بار و غن گل بر شکم حامله باعث اینی سقوط خیمه طلای یکدگل شکفته او در روغن زیتون جوشانیده و دفع  
عسر و ملات است و مرقع اسم خیمه نباتات و شرب و است و در او از مطلق او گویند لاغیه است و ج

سبید و شربش

نارنگه و سبید و شربش

مقوی

مخصوص نباشی بود و کلمات اینجی خواص کلیه شسته بشود و هیچ سیمعات و رغایت گری و تشنگی و اکثر آن  
 در مرتبه چهارم و با سمیت اند و جراحت کننده جلد و مسل قوی از خود و در وقت اسهال مونی قرقره اسهال و حیر  
 و حیرت غشیان و انقلاب معده و قلب و غشی و استعمال اینها در خارج بدن جائز و اگر خوردن بعضی از آن  
 احتیاج افتد زیاده از دوسه قطره و از شیر آن بدون مصلحتی نباید شامند و مصلحات آن نشاء است که در جو  
 در غن بادام و رب سوس و کشته است و در غن سر کرده و رافع افراط عمل و دست بپوش و شیم کی است  
 در آخر و در سر و در شک و معده و قاطع تر از الم و در سر و قوی باطنی و در غش و در حرقت یول شتر یا  
 و یا شتر آب پیفید رفتن حصاة و تخلیق و دیگر کردن جهت خنای و بر مرغی معده جهت قوتیت معده و بر  
 جهت عجز و لا دیت و قدر و شترش یک دانگ است

خاتم در بیان اوزان شهوره و تقسیم و نیز آن منیر آن اول در اوزان منار یا لکنه در اطبا  
 هر چه کمتر از طل باشد نسبی به صفا است و مافوق آن شهوره یکبار و اختلاف هر یک از صفا و یکبار و یکبار  
 اکثنه و از نه و مصلحات بسیار است آنچه اعتبار داشته قلمی میگردد و مع اوزان هر چه باشد از نه و یکبار  
 نامند و اوزان دو دانگ خول بریت است و چهار نیم شقال است و در بعضی چهار شقال و اوقیه  
 که اوقیه نیز خوانند و هفت و نیم شقال است که در قولیه و نه باشد و پنج سرخ یا کوبال باشد و یا قلم اسکندریه  
 نیز قراط است و در هر چهل و شش جو متوسط است که یک دریم باشد و مراد از مطلق او و از لوی نانی دریم است  
 بنسق یک دریم و در بعضی یک شقال است و در مسمه و در قیراط شقال است و در اذنه باشد است  
 که سه و نیم شقال و سه قیراط باشد و شانک استی و دو سرخ است که چهار باشد باشد و دریم یک جزو  
 از چهل و شش جزو دریم است یعنی شش و در شقال و شعیره است که چهار از نه باشد و هر یک دانگ  
 و نیم شقال از هر یوب مراد از مطلق و یک قیراط است و از شامیه چهار شعیره فضی و سه شعیره و بی و دانگ  
 که در حیان و الق است از دریم و قیراط است که سی و دو سرخ باشد و از شقال سه قیراط و یک شعیره  
 که چهل از نه است و در خمی نزو اکثر یک شقال و در قیراطی یک دریم که دریم را در حیان دانند و دریم  
 که دریم نیز خوانند و دریم باشد است و در قیراط شش دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگ است  
 که در اوزنه قیراط فضی باشد و طسوج لبست و چهار و در چهل و شش جالبه است که نو و شش شعیره و یک شعیره  
 و نو و در سرخ پیش و دریم ناقص که از دریم طسوج مراد است چهار دانگ و نیم شقال میرنی است و در دریم سرخی

در غن بادام و رب سوس و کشته است و در غن سر کرده و رافع افراط عمل و دست بپوش و شیم کی است



خاتمه الطبع و تیارخ طبع از فکر نقاد سخن صاحب دانش عالی نسبت بمقبول زمین  
مولوی سید محمد عزیز حسن صاحب سلسله التذاتعالی خلف اصغر جناب مولانا حکیم  
سید محمد صادق علی صاحب ضوئی الک لکنوی مدظله العالی موفقت کتاب نهالک این  
در غر فاخره هم تالیف کرده جناب مستبوق لالتقاب است

الغیرین کلامیکه جواهر و اسرار بر معانی نورانی آبی و تابی نماید حمد و ثناءست که نام نامیش تا گل سرسب بیان  
نگرد و بسم قول افکار و سخن بجان معنی آفرین نصارت نه پذیرد لیکانه که بد و حیرت کن مولود سده گانه  
در رنج مسکون آلوده و نه چ زبوت و نماز دلی خود و دشمنش جنت انالیم شمع بلند آوازه گردانیده  
قصور شبت جتان و افلاک تسعده نور ایست از صنعت کلامه او و ایجاد عقول عشره دلیل حکمت باور  
واقف ترین عبارتیکه گویش چرخ ابرار کمال چون چراغ پیش آفتاب بمقابل آن بی نور نماید یعنی  
حضرت ختمی پناه محمد مصطفی احمد محبتی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحابہ وسلم که اسم که اسمش تا شکوه نهال کلام  
نماشد پذیرای خواطر دقایق سبحان نکته گزین گرد و دیوار و دیو بی که مشام جان و دیده دل را طاقی و تازان  
پیرانی نگردد و ضمیر حکمت تدریس حکامی و الا تدبیر و الطبای فلاحون نظیر اسطوره تفسیر اخفا نماید که درین عالم شکفتن لایا  
راحت عنوان در مطبع سامی در کینای دریای سخاوت غواص محیط ناپیدا از آب و جزو غار معلومات برآنی  
و قبایحی خجسته صفات ممدوح ملکات پندت بچینا تحفه صاحب الکات مستطیع شمعند  
با کس نام این خریدیه زیبا بنویس خاصه صاحبان و کاسمیه انیس الاطبا که از تالیف عالم الکمل فاضل  
اهل و سربند طبع عطار و تحریر اسطوره زبان لقا طودوران مولینا بافضل اولیاست احضرت  
حکیم مولوی سید محمد صادق علی غالب لکنوی ادا مده اللہ القوی ایست  
از زیالیشت طبع در شهر شوال المکرم ۱۲۹۲ هجری نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مطابق ماه  
نومبر ۱۳۵۷ عیسوی شقایق بخش حکامی جهان و روح افزای طبایس ددوران شده  
فرود صحت رسان دور و نزدیک گردید و خریدار را علی نشین تاجران خریدیش لازم که این نسخه نادر را

عوض بیعانه جان دل خرید و بایند فقط

تمام شد



آقطعه تاریخ طبع

|                           |                           |                         |
|---------------------------|---------------------------|-------------------------|
| انیس الاطبا جو دروغ و است | زہبی نسخہ بہت حکمت نشان   | تاریخ طبعش گاہ ستم عزیز |
|                           | برائی خود بہت این آرم خان |                         |
|                           | ۱۲۹۱ھ                     |                         |

قطعه تاریخ طبع و شاعر گلین کمال گوشت پیچہ سیما نہال خلعت اجیال لال

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| نسخہ چہا بہر اجہٹ مطبوع خلق ہے  | ہر ایک لفظ اسکا ہے قفل باب حکمت |
| تاریخ سال کی ہے لکری نہال خواہش | لکھو۔ پسند ہے یہ تاد کتاب حکمت  |
|                                 | ۱۲۹۱ھ                           |

قطعه تاریخ طبع و شاعر محبوبت نقش نشی تاج بہادر عرف لالہ خدائیش خلعت غریب

|                         |                             |
|-------------------------|-----------------------------|
| چرخش نسخہ طب شفا بخش شد | غم و درد از درد سند ان گذشت |
| چنان مصرع سال گفتہ غریب | انیس الاطبا خوشا طبع گشت    |
|                         | ۱۲۹۵ھ                       |



CALL No. { 41 } ACC. NO. 13352

AUTHOR صادق علی سرحدی

TITLE انس الاطبا

Class No. 41 Acc. No. 13352  
Book No. 9115

Author انس الاطبا  
Title \_\_\_\_\_

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|----------------|------------|----------------|------------|
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |
|                |            |                |            |

REISSUED  
SECTION  
AT THE TIME



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

